
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱

بسم الله الرحمن الرحیم

مخفی نماناد که در چند سال قبل جناب مستطاب فخامت نصاب
آقای حاجی میرزا زین العابدین نوری دام مجده این نسخه نفیسه را
بر چاپ حرف نمودند که بطبع برسانند لکن بجهت عوائق دهر
کار در عهده تعویق افتاده بود تا اینکه حضرت
(آقای حاجی [illegible] عراقی) دامت توفیقاته موفق بطبع کتاب
مصباح المتهجد و این نسخه شریفه [illegible]
مطبوع ایشان گردید از آنجائیکه همیشه موفق باجمال
وحصد بانی خود هستند بر این طبع و انتشار [illegible]
چون [illegible] این صد جار شود [illegible] با این نسخه
کتب مولف [illegible] و حضرت [illegible] بانی طبع و انتشار
این نسخه شد اند دعا خیر [illegible] حیات [illegible] از ممات بعد
ابتداعی فراموش نفرمایند الاحقر
علم الهدی

هو العزیز
کتاب نزهة النواظر
فی ترجمة معدن الجواهر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله مبید الامم ومحیی الرمم والصلوة علی من ارسله علی
حین فترة من الرسل وطول الهجعة من الامم تیلو علیهم آیاته
ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکم وعلی آله الطاهرین مصابیح
الظلم وینابیع الحکم وبعد بر ارباب دانش وهوش
مخفی وپوشیده نیست که بهترین چیزها که انسان در گنجینه دل
مخزون گشته وچون در گرانمایه تعلیق گوش خویش نماید
جواهرات فاخره ودرر باهره کلمات حکمت وپند است
که تشنه لبان را آب حیوة وآدمی را از هلاکت بسر حد

نجات خواهد رسانید ولهذا در قرآن مجید از آن
تعبیر بگنج شده چنانچه در تفسیر آیه شریفه وکان تحته کنز لهما
از اهل بیت عصمت سلام الله علیهم اجمعین وارد شده که
آن گنج طلا ونقره نبوده بلکه لوحی بوده که در آن چند کلمه
حکمت ثبت شده بود واز این جهت بود که پیوسته
طالبان انسانیت وسعادت رنجها میبردند وتعبها میکشیدند
وملازمت حکما وعلما مینمودند تا چند کلمه از ایشان تعلم
نمایند ودلهای مرده خود را بآن زنده نمایند نقل شده که
مردی بمقصد فرسنخ دنبال حکیمی رفت تا آنکه هفت کلمه
حکمت از او آموخت وابو علی شقیق بلخی حدیث بمقصد
عالم رسید وپنج چیز از ایشان یاد گرفت وشک نیست
که اعلی واعلای جواهرات جواهراتیست که از معادن
حکمت وخزنه علم الهی یعنی حجج طاهره اهلبیت حضرت
رسالت پناهی علیهم السلام اخذ والتقاط شده باشد

اما نعمت گمه که آنرا
یاد گرفت در باب
خواهد شد
پنج چیز را که شقیق
بمقصد عالم رسید
یک بجواب دا
د شقیق از ایشان اخو
چنین است که گفت
عاقل کیست گفتند که
محبت دنیا اختیار نکرد
باشد گفتم زیرک چه کس
گفتند آنکسی است که مغرور
فریفته دنیا نشود گفتم غنی
توانگر چه کس است گفتند آنکسیکه
راضی خوشنود باشد بانچه
حق تعالی قسمت ونصیب او
فرموده رسید گفتم فقیر کیست
گفتند آنکسی است که پیوسته
دلش در پی زیادتی مال
در طلب دنیا است گفتم
بخیل کدام است گفتند آنکه

فانها جنوه للمعقوب المنه وبصر للعماء وسمع للصماء وری للظماء لاجرم جماعتی از علماء دینیه شکر الله مساعیهم الجمیله همت عالی خود ابر آن گماشته و پس از رنج و تعب بسیار این جواهرات گران بها را از محال مختلفه و مواضع متشتته جمع آوری نموده در قالب تصنیف در آورند و در میان مردم باقی گذاشتند از جمله کتاب معدن الجواهر تألیف شیخ عالم جلیل و ثقه و فقیه نبیل ابو الفتح محمد بن علی الکراجکی تلمیذ شیخ مفید و علم الهدی است علیهم الرضوان که واقعا معدن جواهر و مخزن درر باهره از اصداف حجج طاهره است فما احقه بوصف من قال ففی کل لفظ منه روض من المنی وفی کل سطر منه عقد من الدرر لکن از جهت آنکه الفاظ آن عربی است کسانیکه از لغت عرب بهره نداشتند از آن نیز بهره نداشتند تا آنکه در این اوان سعادت اقتران

توفیق سبحانی شامل حال جناب فخامت نصاب فخر الحاج آقا میرزا زین العابدین تاجر نوری شد توفیقه گردیده بجهت خدمت برادران دینی در صدد برآمد که این کتاب مستطاب را ترجمه نماید و بزیور طبع در آورند تا آنکه باقیات صالحات و صدقه جاریه مستمره باشد که پیوسته کافه ناس از عوام و خواص از آن بهره برند و بفیوضات غیر متناهیه آن رسند و بمفاد الدال علی الخیر کفاعله نیز در آن فیوضات سهیم و شریک شوند و در حیات و ممات حظی وافر از سهمی متکاثر برده باشند پس باصلاح و صوابدید جناب مستطاب سناد العلماء و عماد الاتقیاء فخر السادة و منبع السعادة سیدنا علم الهدی دامت برکاته این امر را ارجاع فرمودند باین فقیر بی بضاعت و متمسک باحادیث اهل بیت رسالت عباس بن محمد رضا القمی ختم الله لهما بالحسنی والسعادة پس احقر حسب الامتثال همت قبول

بر دیده نهادم و گفتم نصرتی لکم معقده و این نسخه شریفه را
بقدر وسع خود ترجمه نمودم و باندازه تمکن و بضاعت
خویش بدوست برادران دینی نمودم و رجاء واثق آنکه اگر
اهل فضل و دانش عثره و لغزشی دیدند مرا معذور داشته
در اصلاح فساد و ترویج کساد نمایند چه آنکه اصل نسخه
بی نهایت مغلوط و سقیم بوده و نسخه دیگر نبود تا تصحیح آن
نمایم با آنکه این نسخه شریفه در زمانهای سابق در نزد علماء
سابق و لاحق بوده و از آن نقل نموده اند چنانچه شیخ شهید
در ضمن اجازه محمد بن نجده از آن نقل نموده و علامه مجلسی ره
در بحار از آن نقل کرده و جناب آقا سید محمد باقر
اصفهانی مرحوم در روضات الجنات گفته نسخه از آن در نزد
من هست لکن چون روز بروز علم میل بتنزل کرد و بازارش
رو بکساد آورد تا زمانها که بالکلیه آثار آن محو و مندرس گردید
و یکباره جهل بر روی و جلباب گشت کان لم یکن بین الحجون

الصفا انیس و لم یسمر بمکة سامر از این جهت کتب نفیسه در زوایای
خمول محو و نابود گشته و ممزوج غیاهب نسیان گردیدند تا آنکه
از برای این نسخه شریفه دومی جستم تا بمعاونت او آنرا
تصحیح کنم لاجرم بذل جهد نموده بقدر امکان بمعاونت
کتاب خصال و غیره بعض جاهای آنرا تصحیح نموده و ترجمه نمودم
و جاهائیکه بیاض بوده ببیاض باقی گذاشتم و بدانکه این
کتاب مستطاب مشتمل است بر ده باب باب اول در
خصالی است که متعلق بلفظ واحد و یک است باب دوم
در خصال اثنین است باب سیم در خصال ثلاثه و هکذا تا
باب دهم که در خصال عشره است و در هر بابی ابتدا میشود
بکلمات و مواعظ حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و بعد از آن از ائمه اطهار علیهم السلام پس از آن از حکمای چین
و علماء شان مخبرین و غیره هم نقل میشود و در آخر هر بابی
ذکر میشود وصیت جامعه از حکیمی بفرزند خود چنانچه

معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی اینک شروع کنیم بترجمه
کتاب فنقول و بالله الاستعانه فی کل باب باب اول
فرمود سید ما رسول خدا صلی الله علیه و آله ایها الناس
بدرستیکه پروردگار شما یکیست و پدر شما یکی است
پس فضیلتی ندارد عرب بر عجم و عجم بر عرب و احمر بر اسود
و اسود بر احمر مگر بسبب تقوی و پرهیزکاری چنانچه باری
تعالی فرموده ان اکرمکم عند الله اتقیکم بدرستیکه گرامی
ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست و نیز فرمود
یک خصلت است که هر کس ملازمت کند آنرا اطاعت
کند او را دنیا و آخرت و سود برد و فایز شدن بقرب الهی را
در بهشت کنند آن چیست یا رسول الله فرمود تقوی و پرهیز
کاری است پس هر کس میخواهد عزیزترین مردم باشد تقوی
پیشه کند و از خدا بپرهیزد و این آیه تلاوت فرمود و من یتق الله
یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب ترجمه ظاهر لفظ این است

هر که بترسد از خدا و بپرهیزد از چیزهائیکه خدا نهی فرموده
حق تعالی مقرر فرماید برای او راه بیرون شدنی و چاره
در هر کار و در هر امری از امور دنیا و آخرت او و روزی
دهد او را از جائیکه گمان نداشته باشد و بخاطرش خطور
ننموده باشد و نیز فرمود وجود یک مرد فقیه سخت تر است
بر ابلیس از هزار عابد مترجم گوید ظاهراً مراد از فقیه عالمی
که در امور دین بینا و بصیر باشد چنانچه در جمله از احادیث
باین معنی استعمال شده و نیز فرمود مردیکه یک کلمه از حکمت
بشنود و بگوید او را و عمل کند بمضمون آن بهتر است از عبادت
یکسال و نیز فرمود یک خصلت است که هر که ضامن شود او را
برایم ضامن میشوم از برای او در نزد خدا خوبی در جمیع موارد را
عرض کردند آن خصلت کدام است یا رسول الله فرمود غضبناک
پس بدرستیکه راضی نمیشود احدی بغضب حقتعالی مگر آنکه قرار
میدهد خدا از برای او خیر و نیکی را و نیز فرمود یک خصلت است

هرکه دارای او باشد میرسد بمنزلهٔ کسیکه روزها را روزه داشته
باشد و شبها را بعبادت قیام داشته باشد و در راه خدا
جهاد کننده باشد گفتند آن چیست یا رسول الله فرمود
خلق خوش است و نیز فرمود جزا نمیدهد فرزندی پدرش را
مگر بیک چیز آنستکه پدرش بنده باشد پس پسر او را بخرد و آزاد
شود مردی خدمت رسولخدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت
مرا خصلتی بیاموز که بسبب آن خیر و خوبی دنیا و آخرت برایمن
جمع شود حضرت فرمود هرگز دروغ مگو آنمرد گفت که من
عملهای بد داشتم تمام را ترک کردم از ترس اینکه مبادا از
من بپرسند اگر راست گویم رسوا شوم و اگر دروغ گویم
مخالفت رسولخدا نموده باشم در آن عهدیکه با او کردم
دروغ نگویم حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود
یک خصلت است هرکه بآن عمل کند از همه مردم قوی‌تر باشد
گفتند کدام خصلت است یا امیرالمؤمنین فرمود توکل و

اعتماد بر خداست در هر امری و نیز فرمود که افضل
عبادات بیک چیز است گفتند آن کدام است فرمود پارسائی
و باز ایستادن از حرام مردی خدمت یکی از ائمه علیهم السلام
عرضه داشت یا بن رسول الله مرا بیک چیز تعلیم نما که بسبب
عمل کردن بآن چیز دنیا و آخرت برایم جمع شود فرمود غضب
مکن هرگز روایت شده از ائمه علیه السلام که فرمودند اصل
هر خیر و خوبی در دنیا و آخرت یک چیز است و آن ترس از حق
تعالی است و پرسیدند از بعضی از ایشان عجیب ترین
چیزها چیست فرمود یک چیز است و آن دلی است که شناخته باشد
خدا را و نافرمانی او کند یکی از علما فرمود بدبخت ترین مردم
آنکسی است که مغبون شده باشد در نصیب خود از حق تعالی
و با شأن ترین مردم کسی است که از برای خود قدر و منزلتی قرار
نداده باشد و بعضی گفته‌اند که او آنکسی است که اعتنائی بدنیا
نداشته باشد و درست هرکه باشد و سخی ترین مردم

مخفی نماند که غضب [illegible]

آنکسی است که بخشش کند از روی بی‌چیزی و این مضمون
یافت شده از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود
افضل الصدقة جهد المقل یعنی بهترین صدقات بذل
مال نمودن مرد فقیر است بآنچه ممکنش شود و بدحالترین
مردم آنکسی است که اعتماد نداشته باشد بهیچکس از جهت
بدگمانی که دارد بمردم و اعتماد نداشته باشد هیچکس باو
از جهت بدی نظرش و باصبرترین مردم آنکسی است که راز
خود را با دوست خود نمیگوید از ترس آنکه مبادا از روزی
دوست دشمن شود و راز او را افشا کند و عاجزترین مردم
آنکسی است که در طلب برادران اسراف میکند یعنی
هر کس بهم میرسد او را دوست و برادر میگیرد و عزیزترین
مردم آنکسی است که بعهد و پیمان او مردم اعتماد داشته
باشند و چون غایب شود از جهت او بیکون و رحمت باشند
یکی از فضلا فرمود بهترین چیزها نزد من یکچیز است که

افضال و بخشش کردن بر برادران است فاضلی را گفتند
بچه چیز بیشتر خوشحال میشوی گفت بیکچیز و آن توانائی است
بر تلافی کردن بکسیکه احسان و نیکی با من نموده و نیز از او
پرسیدند افضل اعمال چیست گفت یکچیز خوشحال کردن
دل مؤمن حکیمی را پرسیدند از بخل و تجبر یعنی جبر کردن بر
مردم و حرص در جواب گفت منشا جمیع یکچیز است و آن
سوء ظن است یعنی بدگمانی بجد البعضی از حکما گفته اند هیچ
چیزی نیست که ضررش بیشتر باشد بر انسان از یکچیز و آن
حاجت باطل است و هیچ چیزی نیست آدمی را از ترقیات
و مراتب عالیه باز دارد مثل یکچیز و آن کمی همت است مترجم
گوید از این کلام معلوم شد که همت بلند برسیدن بمکارم
و مراتب عالیه مدخلیت دارد و لهذا گفته اند المرء یطیر بهمته
کما یطیر بجناحیه یعنی آدمی بسبب عزم و همت بهر جا که خواهد
طیران میکند چنانچه پرندگان ببالهای خود در پرواز میباشند

لکن مخفی نماند که همت وقتی بر دارد آدمی عقب او را بگیرد و جد
و جهد و سعی بلیغ نماید تا بسبب این دو بال بهر جا که خواهد
پرواز نماید یکی از حکما گفته که من سنجیدم خصلتهای مردم را
پس یافتم شریفترین آنها را یکچیز و آن راستگوئیست پس
کسیکه زبانش راست گو نباشد مصیبت زده شده بگرامی
ترین اخلاقش یعنی بهترین اخلاق که صدق و راستگوئی
باشد از دست او رفته و فوت شده و زشت ترین قبایح
یکچیز است و آن دروغ است و ابتدای منازل حمد یعنی
اول صفتی را که از انسان ستایش میکنند یکچیز است و آن
سلامتی اوست از ذم و بدی و بزرگترین چیزهائیکه
بآدمی ضرر میرساند یکچیز است و آن کمی دانائی اوست
بعضیها از حکیمی را گفتند بزرگتر چیزی که روزگار نو فایده
رساند چه بود گفت علم بود ظاهراً مرادش از علم
علمی است که از تجارب و سیاحت در روزگار پیدا کرده بود

بزرجمهر حکیم گفته که گاهی حکیم یکچیز را از درخت حکمت را نشاند
و بواسطه او زندگی میکنند سلاطین بسیار پس از او پرسیدند
کدام یک از دشمنان دشمنی او شدیدتر است فرمود
عمل بد گفتند پسندیده ترین چیزی چیست گفت ثمره عمل
صالح و شایسته یکی از زهاد را گفتند که ما را پندی بده که
از هر پند و موعظه در ما بیشتر اثر کند گفت بس است شما را از برای
موعظه نظر کردن در محله مردگان پس مردی بزاهد
گفت مرا وصیت کن گفت وصیت میکنم ترا بیک چیز و
آن اینستکه همچنانکه شب و روز در تو کار میکنند تو نیز در آنها
کاری کن بعضی گفته اند امینت و جز این نیست از برای
از عمرت بیکروز بجهت آنکه روز پیش گذشته است و روز آینده
نیامده است پس اگر صبر کردی در آن روز یعنی خود را نگهداشتی
از کارهای بد و صبر کردی بر تحمل کارهای سخت پسندیده کاری
کرده که ثنا گفته میشود در آن و هم توانائی و قوت یافته برای

فردای خود و اگر عاجز شدی از روز خود و چاره نکردی بر آنچه گفته
شد که مهیا کرده کار خود را و ضعف پیدا کردی برای
فردای خود بزرگی گفته تفاوت مابین من و پادشاهان در
یکروز است و آن هم نزدیک است که در او مساوی شویم چه آنکه روز
گذشته گذشته است دیگر پادشاهان لذت او را نمی یابند و
من نیز سختی او را نمی یابم و اما نسبت بروز آینده من و پادشاهان
هر دو در خوف و ترسیم که نمیدانیم چه خواهد شد پس فرق
مابین من و ایشان در همین روز حاضر است و دیگر روز چه خواهد
بود یعنی چه ارزش دارد که کسی حسرت برد آن بزرگی دیگر گفته این است
و جز این نیست که آدمی نفع میبرد از عمرش در هر ساعتی
که باشد بهمان یکساعت با آنکه زود میگذرد پس چه از جهت
و پلید است آنکسی که مغرور شد خلود در نعیم را که حاصل میشود
از برای دعمل کردن در یکساعت بمعصیت در آن ساعت
با آنکه زود میگذرد و دایمی نخواهد داشت بجز پشیمانی بر کنار

حکیمی وصیت کرد فرزند خود را و گفت ای پسر جانم بپرهیز
از یک چیزی تا سالم بمانی داخل مشو در جاهای بد که متهم خواهی
شد و متابعت کن خصلت خوب را تا غنیمت بری و سپاس
دیگر نعمت را بکن تا بر تو دائم بماند و بدان بدرستیکه عزت
در اطاعت کردن خداست و ذلت در نافرمانی خداست
و فقر و کم شمردن نعمت الهی است و بدانکه مردم برگزیده
فضیلت می یابند بسبب عقل و از دیگران ممتاز میشوند
بسبب علم و رستگاری میبرند بعمل و سعادت پیدا میکنند بسبب
علم پس بر تو باد ای پسر که مهیا کردن خود با زاد یعنی همیشه
کاری کن که در نیت محکم در یاد شود و بر تو باد در عمل دنیا
باقتصاد یعنی میانه روی کن در امور معیشت خود و حکیمی
با شاگرد خود گفت بدانکه بر تو باد دوست است که از همه کس
بیشتر خیر خواه تست و آن عقل تست و بر تو باد دشمن است
که از همه کس بیشتر فریب میدهد ترا و آن جهل و نادانی است

تو است و بدانکه راستگوترین رسولان و پیام آورندگان
بر تو اجل تست و دروغگوترین وعده دهندها بتو امل و
آرزوی تست پس حفظ کن دین و دنیای خود را بورع و
باز ایستادن از حرام و غلبه کن بر بلاهای نازله بصبر جمیل
یعنی شکیبائی که در آن شکوه نزد مردم نباشد و راحت ده
دل خود را بترک حسد و زینت ده خود را در میان مردم
بکرم و دوست کن مردم را با خود بسبب خوش خلقی و بدانکه
یک درجه و مرتبه است که بلندترین مراتب اهل ایمانست
که هر کس بآن درجه رسید بفوز و ظفر رسید و آن درجه آنستکه
چنان باطن و پنهان خود را شایسته و نیکو کنی که باکی نداشته
باشی اگر ظاهر و آشکار شود و از عاقبت آن نیندیشی اگر
مستور و پنهان بماند

باب دوم در دو خصلتهای مردیست

حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله که فرمود علما بر دو قسمند
یکی آنستکه گرفته است علم خود را یعنی متابعت علم خود میکند

پس او نجات یافته و دیگر آن عالمی است که ترک علم خود کرده
و بان عمل نمیکند پس آن هلاک شونده است و نیز فرمود
که علم بر دو قسم است یکی آن علم است که در دل جای دارد
و آن علمی است که نفع دهنده است و دیگر علمی است که
بر زبان است و آن حجت برنده است و نیز علم بر دو
قسم است یکی علم ادیان که متعلق بدین و مذهب است و
دیگر علم ابدان که متعلق به بدن و تن است و نیز فرمود
خیر و خوبی نیست در زندگی مگر برای دو کس یکی عالم مطاع
که آنچه گوید بشنوند و اطاعت او کنند و دیگر مستمع و واعی
یعنی گوش کننده کلام عالم که حفظ مطلب کند حاصل
آنستکه باید مردم یا عالم باشند یا متعلم و دو حریص اند که سیر
نمیشوند یکی طالب دین است و دیگر طالب دنیا و مترجم گوید که
در روایت دیگر وارد شده که دو حریص اند که سیر نمیشوند یکی
حریص در مال و دیگر حریص در علم و نیز فرمود هرگز سیر نشوند

آدم جوان میشود از او دو صفت یکی حرص و دیگر طول
امل که آرزوهای دور و دراز باشد پس گرفت آنحضرت دو
سنگ را افکنده یکی را در برابر خود و فرمود این سنگ بمنزلهٔ
امل و آرزوی فرزند آدم است پس سنگ دیگر را دنبال
او افکنده و فرمود این بمنزلهٔ اجل بنی آدم است پس آدمی
می جهد آرزوی خود را و عقب او میرود و نمی جهد اجل
خود را که در دنبال او می آید و نیز فرمود آیا خبر دهم
شما را به بدبخت ترین بدبختان گفتند بلی یا رسول الله
فرمود آنکسی است که جمع شود بر او دو چیز فقر در دنیا
و عذاب در عقبی و نیز فرمود که دو خصلت است که بالاتر
از آن چیزی نیست و آن ایمان بخدا است و دیگر نفع رسانیدن
به بندگان خدا است و نیز فرمود دو خصلت است که بالاتر
از آن شری نیست و آن شرک بخدا و ضرر رسانیدن
به بندگان خدا است و نیز فرمود مردم بر دو قسمند

یکی آنکه راحت می یابد و دیگر آنکه راحت میدهد
اما اول آن بنده است که اطاعت خدا کند مادامیکه
زنده باشد پس چون بمیرد میرود بسوی رحمت خدا
و نعمت بی انتها و راحت میشود و اما آنکه راحت میدهد
دیگران از او پس آن بنده است که معصیت خدا کند مادامیکه
زنده باشد پس چون بمیرد میرود بسوی عقاب و عذاب الیم و درد
پس شما خود را ذلیل و خوار مکنید نزد اینها و قسم مردم
یعنی کاری مکنید روز قیامت نزد مردمان نیک و مردمان
بد رسوا و خوار شوید و نیز فرمود مؤمن مابین دو خوف
و ترس است یکی ترس مدت گذشته از عمر خود که نمیداند
خدا با کارهای گذشته و عملهای ناشایستهٔ او چه خواهد کرد
و دیگر ترس بقیه مدت عمر خود را دارد که نمیداند قلم
قضا و تقدیر برای او چه رقم کرده و فرمود با بوذر غفاری
که آیا راهنمائی کنم ترا بر دو خصلت که مشقتشان کم و بار

سنگ است و لکن در میزان اعمال سنگین است عرض کرد
بلی یا رسول الله فرمود خوش خلقی را پیشه کن و سکوت بسیار
کن پس بخدا قسم که عمل نمیکنند خلایق بخصلتی که مثل این دو چیز
باشد و هم فرمود که دو خصلت است در مؤمن جمع نمیشود
یکی بخل کردن و دیگر خلق بد و نیز فرمود کسی دو خصلت است که
محبوب خدا و رسول است یعنی حلم و بردباری و دیگر حیا و سرشت
و نیز فرمود دو خصلت است هر کس دارای آن باشد خداوند
او را شاکر و صابر نویسد و اگر دارا نباشد از زمره شاکرین
و صابرین خارج باشد و آن دو خصلت این است که نظر کند در امر
دین خود ببالاتر از خود و باو اقتدا کند و در امر دنیا نظر
کند بپست تر از خود و حمد خدا کند بر آنچه باو زیادتر
عطا کرده و نیز فرمود هر که باز دارد دو چیز را نگهدارد
حق تعالی از دو چیز او را کسیکه باز دارد زبان خود را از عرض مردم
نگهدارد حقتعالی از او لغزشهای او را و دیگر کسیکه باز دارد غضب

خود را نگهدارد حق تعالی او را از غضب خود مترجم گوید روایت
بسیار وارد شده که هر که خواهد ایمن باشد از غضب و خشم الهی
کظم غیظ کند و خود را از غضب نگهدارد و لقد جاد من قال

گفت عیسی را یکی هوشیار سر	چیست در هستی ز جمله صعب تر
گفت ای جان صعب تر خشم خدا	که از او دوزخ همی لرزد چو ما
گفت ازین خشم خدا چبود امان	گفت کظم غیظ خویش اندر زمان
کظم غیظ است ای پسر خط امان	خشم حق را دور دارد در عیان

و نیز فرمود بپرهیزید از زدن در امر دو ضعیف یکی زن و دیگر
یتیم و نیز فرمود دو نعمت است که غبن دارند در آن دو نعمت
بسیاری از مردم یکی صحت بدن و اعضا و جوارح و دیگر فراغ
و فرصت و مجال یعنی در این دو نعمت غبن میخورند
و غنیمت نمیشمارند و میگذارند تا از دستشان برود و بعد از
آن حسرت میخورند مترجم گوید اصل حدیث نعمتان مغبون
فیهما بغین معجمه و با موحده بود لکن در احادیث دیگر بفا

و تا منقوطین است یعنی دو خصلت است که بسبب آن امتحان
و آزمایش میشوند بسیاری از مردم یکی صحت و دیگر فراغت
پرسیدند از آنجناب که چه چیز است که بسبب آن مردم بیشتر داخل
جهنم میشوند فرمود دو سوراخ در بدنست که شکم و فرج باشد
که بیشتر معاصی باعث دخولش اینها و چه چیز است فرمود حضرت
امیرالمؤمنین و یعسوب الدین صلوات الله علیه که مردم
در دنیا بر دو صنفند یکی آنستکه خریده است نفس خود را و آزاد
کرده است یعنی نفس خود را از بندگی دنیا و قید هوس و
هوای بیرون آورده و رها کرده و دیگر عکس آنست یعنی فروخته
نفس خود را و عبد دنیا کرده او را و نیز فرمود که افضل
عبادات است از دنیا دو چیز است یکی صبر و شکیبائی و دیگر
انتظار فرج ظاهر امراد انتظار فرج آل محمد علیهم السلام
باشد که در جمله از روایات است که رسولخدا صلی الله علیه و آله
فرموده است که افضل اعمال امتی من انتظار فرج است

و نیز فرمود شکست پشت مرا دو مرد یکی عالم پرده در که
بهتک ناموس شرع کند و دیگر جاهل و نادانیکه مشغول
بتعبدات شود چه آنکه آن عالم مردم را اعراض میدهد از علم
خود بجهت پرده دری و حفظ نکردن ناموس شرع و آن جاهل
مردم را دعوت میکند بجهل خود بسبب عبادت خود و هم فرمود
سخت ترین مردم از جهت بلا و رنج کسی است که مبتلا باشد
بدو چیز یکی زبان طلق و روان و دیگر دلیکه گرفته باشد
و رخنهای او مسدود شده باشد پس اگر سکوت کند چنین
کسی پسندیده نخواهد بود سکوت او و اگر تکلم کند نیکو نخواهد
بود تکلم او حاصل مراد آنستکه کسیکه در موعظه و پند دادن
مردم خوب تکلم میکند و زبان فصیح دارد لکن کلمات او
در دلش اثر نمیکند و بقول خود عمل نمینماید نه سکوت او خوبست
و نه تکلم او بجهت آنکه اگر سکوت کند با وی گویند که با چنین
زبان فصیح و بیان ملیح چرا ساکت نشسته و اگر تکلم کند

سخنان او را بچیزی نخرند و وقعی ننهند چه آنکه خود تحمّل
با آن نمیکند تا چه رسد بدیگران و نیز فرمود احمق است کسی که
این دو صفت را دارا باشد و از خود دور نکند یکی آنکه بسیار
التفات کند بچیزها یعنی در راه و خانهای مردم و غیره
پیوسته تماشای چیزها و این و آن نماید و دیگر آنکه زود
جواب مطالب بدهد بدون آنکه فهمیده و سنجیده باشد
و نیز فرمود که دو کس در باب من بهلاکت رسیدند یکی آنکه
در محبت من غلو کردند که مراد نصیریان باشند که آنحضرت را
العیاذ بالله بخدائی گرفتند و دیگر آنکه محبت مرا کنار
گذاشتند و دشمن من شدند حضرت امام حسن علیه السلام
فرمود مروت و مردانگی در دو خصلت است یکی دوری کردن
از چیزهائیکه آدمیرا قبیح و زشت میکند و دیگر اختیار کردن
چیزیکه آدمیرا زینت میدهد حضرت صادق علیه السلام
بسفیان ثوری فرمود ای سفیان دو خصلت است که

هر که ملازمت کند آنرا داخل بهشت میشود سفیان عرض کرد
آن دو خصلت کدام است یا بن رسول الله فرمود قبول کردن
و متحمل شدن چیزهای ناخوش بطبع را هرگاه خدا آنرا دوست
داشته باشد و ترک کردن محبوبها را هرگاه خدا آنرا دشمن داشته
باشد پس عمل کن باین دو چیز و من شریک تو باشم حضرت باقر
علیه السلام فرمود دو گام برداشتن است که نزد خدا از هر قدم
برداشتنی محبوبتر است یکی قدمیست که برود در بستن صفیکه
در راه خدا آراسته شده و دیگر قدم برداشتنی است که
بجانب رحم و خویش قاطع خود رود و نیز فرمود که دو جرعه است
که نزد خدا بهترین جرعه هاست یکی جرعه خشم است که رد
کند مومن آنرا در سینه خود از روی حلم و بردباری و دیگر
جرعه مصیبت است که بنوشد آنرا از روی صبر و شکیبائی
و بهترین قطره که چکیده نه دو چکیدنست یکی چکیدن اشک
بندهاست در تاریکی شب از خشیت خدا و دیگر چکیدن خون

در راه خدا و نیز فرمود خیر و خوبی در دو چیز است یکی
عجله در خیر پیش از امکان آن و دیگر باز کردن بر سلطان
روایت شده از یکی از ائمه علیهم السلام در تفسیر دو حسنه که در
این آیه شریفه است ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة
یعنی پروردگارا عطا کن ما را در دنیا حسنه و در آخرت حسنه
فرمود حسنه در دنیا دو چیز است خوبی معاش و خلق خوش
و حسنه در آخرت نیز دو چیز است خوشنودی خدای تعالی
و بهشت مردی بیکی از ائمه علیهم السلام عرض کرد مرا موعظه
بفرما یا ابن رسول الله فرمود خبر بده بنفس خود از دو چیز
یکی فقر و دیگر طول عمر جناب ابوذر غفاری مردی را موعظه
کرد و فرمود همانا از برای تو در مال تو دو شریک است
یکی حوادث و دیگر وارث است پس تا توانی کاری بکن که از
سایر شرکا بهتر باشی حکیمی حکیمیرا دید از او خواهش نمود
مرا موعظه مختصری نما گفت ملازمت کن دو چیز را یکی آنکه

جائیکه خدا ترا نهی کرده نبیند ترا و ببیند ترا جائیکه امر
فرموده ترا و این موعظه از حضرت صادق علیه السلام نیز
نقل شده لقمان حکیم فرزند خود را فرمود ای پسرک من
نهی میکنم ترا از دو چیز اول کاهلی و دیگر بیقراری از غم بجهت
آنکه هرگاه کاهلی کنی ادای حقوقات نخواهی نمود و هرگاه
بیقراری کنی صبر نخواهی کرد بر مرارت و سختی های
بحق مردی موعظه میکرد مردم را و میگفت ای مردم همانا
شکیبائی و صبر کنید در دو حالت یکی تحمل سختی های
عملیکه محتاج بثواب آن میباشید و دیگر بر ترک عملیکه
طاقت عقاب آنرا ندارید و نیز میگفت دو نفرند که
مستحق میباشند دوری از رحمت الهی یکی کسیکه ایمان
بمعاد ندارد و دیگر کسیکه خود را از محرمات الهی نگهداری
نمینماید و بندگان را بین دو چیز نعمت خدا و گناهان خودشان
و صلاح این دو چیز را نمیکنند مگر بشکر و استغفار الهی

میگریست سبب پرسیدند گفت گریه ام برای دو چیز است
یکی کمی زاد و توشه و دیگر دوری سفر هولناک معاد و برما
گویند سزاوار است همه گریه کنیم برای این سفر دور و دراز که در
پیش داریم و تاسی کنیم بائمه و بزرگان دین خود چنانچه
امیرالمومنین علیه السلام در دلهای شب گریه میکرد و
میفرمود آه از کمی توشه و دوری سفر آخرت و از این کلمات
میفرمود و گاهی غش میکرد و حضرت امام حسن علیه السلام هرگاه
یاد مرگ و قبر و بعث و نشور میکرد و گذشتن از صراط گریه
میکرد و چون یاد میکرد عرض اعمال را بر حق تعالی نعره میکشید
علیه السلام بیهوش میگشت و چون بنماز می ایستاد بندهای بدنش
میلرزید بجهت آنکه خود را در مقابل پروردگار خویش میدید
و چون یاد میکرد بهشت و دوزخ را اضطراب مینمود مانند
کسیکه او را مار یا عقرب گزیده باشد و هکذا بلکه اصحاب
خاص ایشان نیز چنین بودند چنانچه از حضرت امام محمد باقر

منقولست

منقولست که فرمود ابوذر از خوف الهی چندان گریست که
چشم او آزرده شد باو گفتند دعا کن خدا چشم ترا شفا بخشد
گفت مرا چندان غم آن نیست گفتند مگر چه غم است ترا که
از چشم بزرگتر است گفت دو چیز بزرگ در پیش دارم آن بهشت
و دوزخ است و نیز گفته اند دو چیز زیاد میکند حساب ترا
هم و حزن است یکی گداختن بیماری تن است و دیگر اندوه است
مراد از اندوه اندوه امر دین و آخرت است
و دو چیز است زیاد میکند حساب ترا اشر و بطر است یکی
سرکشی کردن و دیگر سخت شادی نمودن است عابدی را گفتند
بچه حالت صبح کردی گفت ما بین دو نعمت رزق موفور
و گناه مستور یعنی دو نعمت حقتعالی شامل حال منست یکی
روزی بسیار که بمن عطا فرموده و دیگر پنهان داشتن
گناهان منست از مردم که مرا رسوا نفرموده یکی گفته
از برای دنیا دو فضیلت است از هر مؤدبی فصیح تر و از
هر واعظی بلیغ تر است یکی از حکما گفته دو چیز است که بدترا

از جهت رنج و راحت میکند یکی راضی شدن بقضاء الهی است
و دیگر اعتماد بآنچه سبب در قسمت و نصیب خود یعنی وقتیکه
آدمی دارای این دو صفت شد حرص او کم میشود و همت او از
سعی های بسیار در تحصیل دنیا آسوده میشود چنانچه حضرت
سید الشهداء علیه السلام اشاره باین مطلب فرموده باین
شعر و ان تکن الارزاق قسماً مقدراً فقلة حرص المرء
فی السعی اجمل یعنی گفته مرگ بر دو قسم است مرگ بدن و جسد
و آن در وقتی است که روح از او مفارقت کند و دیگر مرگ
نفس است و آن وقتی است که عقل از او مفارقت کند
سزاوار است عاقل را دو آئینه برای خود اخذ کند در یکی
عیوبات خود را ببیند و اصلاح کند و در دیگری محاسن و
زینت خود را ببیند و زیاد کند مترجم گوید جای آنستکه
عاقل با مردم از آئینه خود قرار دهد پس آنچه از ایشان سر
میزند تأمل در خوبی و بدی آن نماید پس تقبیح هر چه برخورد

بداند که چون آن فعل از او سر زند قبیح است و بخوبی هر چه
برخورد بداند این عمل از او نیز نیک است پس در ازاله عیوبات
خود کوشد و در کسب اخلاق حسنه سعی کند و لهذا معروفست
که حکیمی را گفتند ادب از که آموختی گفت از بی ادبان و از بزرجمهر
حکیم نقل شده که گفت من از هر چیزی صفت نیک را
آموختم حتی از سگ گربه و خوک و غراب گفتند از سگ چه
آموختی گفت الفت او را با صاحب خود و وفاداری او گفتند از
غراب چه آموختی گفت شدت احتراز و حذر او را گفتند از خوک
چه یاد گرفتی گفت تکاپوی او را در حوائج خود گفتند از گربه چه
یاد گرفتی گفت حسن نغمه و تملق او را در مسئله و بالجمله عاقل
باید پیوسته اخذ فائده کند چه از دشمن باشد یا دوست
از وضیع باشد یا شریف از انسان باشد یا غیر انسان بهائم
از امیر المؤمنین صلوات الله علیه وارد شده فرموده الحکمة
ضالة المؤمن فخذ ضالتک ولو من اهل الشرک یعنی حکمت

گمشده مومن است پس دریافت کن گمشده خود را هر جا که
یافتی اگرچه نزد اهل شرک باشد یکی گفته دو چیز از اخلاق مومن نیست
یکی آنکه شماتت نمیکند بمرگ یعنی شادی نمیکند در مرگ دشمن
چنانچه داب غافلین است و از این جهت این شاعر نصیحت کرده
و گفته اید دست بر جنازه دشمن چو بگذری شادی مکن
که بر تو همین ماجرا بود و دیگر از اخلاق مؤمن آنست که کسیرا
ملقب بد نمیخواند و نیز حکیمی گفته که مروت و مردانگی در
دو چیز است یکی انصاف دادن با مردم دیگر تفضل و عطای
بر ایشان و در دنیا دو چیز است که باعث آبادی دیار و
زیادتی عمر است یکی خوش خلقی با مردمان و دیگر خوش
سلوکی با همسایگان مترجم گوید خوش سلوکی با همسایگان
این است که انسان بخانه ایشان نگاه نکند و ایشان را اذیت
و آزار نرساند و ناودان بخانه ایشان نگذارد و خاکروبه
بر در خانه ایشان نریزد و از دود و بوی طعام خود ایشان

و اطفال ایشانرا اذیت نکند و با ایشان مواسات کند
و مباد که شب سیر بخوابد و ایشان گرسنه باشند و یا در
راحت و خوشی باشند و ایشان در تنگی و در عسر و پریشانی باشند
و منع نکند از ایشان نمک و آتش و نحو اینهارا و اگر چیزی از
ضروریات خانه بعاریت خواسته باشند با ایشان بدهد و اگر پول
یا نان یا چیز دیگر بقرض خواسته مضایقه از ایشان نکند و بالجمله
از هر جهت مراعات کند ایشانرا که از اهل بیت عصمت (ع)
تاکید و توصیه بسیار در باب رعایت همسایه شده دو چیز است
چون مقدم شد دو چیز ساقط میشود یکی مصیبت است که چون
مقدم شد و گذشت تعزیه ساقط میشود مراد آنست که زمان
معتد به گذشته باشد بجهة آنکه دیگر تعزیه دادن مصیبت زده
باعث تجدید حزن فراموش شده او میشود نه آنکه مراد دهه
ایام مصیبت باشد که به روز تجدید شده و دیگر برادر بیست
که چون محکم شد دیگر ثنا و ستایش ساقط است این نظیر

آنست که میگویند تسعد الآداب بین الاحباب یکی از عقلا
گفته که مردم بر دو قسمند یکی عالم است و من با او مجادله میکنم
و دیگر جاهل است که من یاد دانش میدهم او را و کلامش را
نشنیده میگیرم دیگری گفته که فضل در دو چیز است دوری از
دوستان و عطا بخشیدن با دشمنان و نعم ما قیل آسایش
دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان
مدارا بعضی گفته اند که عرب از دو چیز انسان پی مقصود
او میبرد یکی از نگاه کردن او و دیگر از تکلم نمودن او و نیز گفته اند
دو چیز از دروغ منفک نمیشود یکی بسیار وعده دادن و دیگر بسیار
عذر خواستن مترجم گوید این مطلب بتجربه رسیده که هر کسیکه کثیر المواعید
است یعنی هر کس میرسد او را وعده میدهد که چنین میکنم یا گاهیکه
وعده میدهد وعدهای بسیار ذکر میکند که چنین و چنان در حق تو
خواهم کرد و از نظر تعارفات رسمیه شایعه این منفک از
کذب نخواهد بود و همچنین شدت اعتذار چنانچه اگر خوب تامل

کنی خواهی یافت کسیکه عذر بسیار میخواهد مثلاً میگوید ببخشید
نفهمیدم ندانستم خیال میکردم که چنین میشد و همچنین این حرفها
غالباً مطابق با واقع نیست و نیز گفته شده که هیچ زنی تقرب
نمیجوید بسوی خدا افضل از دو چیز یکی اطاعت شوهر خود و دیگر
ملازمت بیت و نشستن در خانه مترجم گوید که این مضمون از
روایات اهل بیت طهارت است و بهترین صفات
زن این دو صفت است و اکثر خرابیهای دین و دنیای مردم
بسبب بیرون رفتن زنها است از خانه بجهت سیر و تفرج و خود
آرائی و خودنمائی ایشان و تردد ایشان بمساجد و عروسیها و عزا
خانها و سایر مجالس که مفاسدش لاتعد و لاتحصی است
و نعم ما قال السعدی چو زن راه بازار گیرد بزن دگر نه
تو در خانه بنشین چو زن زبیگانگان چشم زن کور باد
چو بیرون شد از خانه در گور باد در خبر است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله وقتی بفاطمه زهرا علیها السلام فرمود

چه چیز بهتر است از برای زن فاطمه گفت آنکه نبیند مردیرا
و نه بیند مردی او را پس حضرت نور دیده خود را در بر گرفت
فرمود ذریة بعضها من بعض و نیز گفته اند بهترین بوها دو بوی است
بوی بدنی که دوست داری او را و دیگر بوی اولادیکه او را زینت
میکنی و نیز گفته شده که دو عذاب بی گرفتاری است که تا کسی
مبتلا بآن نشود نمی فهمد یکی سفر دور و دیگر تنهائی مکان
وسیع و گشاده مردیرا گفتند لذت چیست گفت ترک
حیا و متابعت هوا و هوس عاقلی گفت این لذت منفک
نمیشود از دو چیز عار و ننگ دنیا و آتش عقبی حکما گفته اند
تحمل نمیکند شر مردم را مگر دو نفر یکی مرد آخرت که طالب
ثواب باشد و دیگر مرد دنیا که میخواهد حسب و عرض خود را حفظ
کند عبدالملک ابن مروان از عبدالله بن یزید بن
خالد پرسید مال تو چیست گفت دو چیز است که با بودن
آندو چیز مرا فقر و درویشی نباشد یکی رضا و خوشنودی

از حق تعالی است و دیگر غنا و بی نیازی از مردم است پس
چون برخواست از نزد عبدالملک کسی با وی گفت مقدار
مال خود را با وی نگفتی گفت نگفتم بجهت آنکه اگر کم باشد مرا
حقیر میشمرد و اگر بسیار باشد بر من حسد میبرد یکی جبه از پشم پوشیده
بود شخصی از او پرسید برای چه جبه پشمینه پوشیده پاسخش نداد
گفتند چرا جواب نمیگوئی گفت چه بگویم اگر گویم از جهت زهد
پوشیده ام تزکیه نفس و خودستائی کرده باشم و اگر
گویم از جهت فقر است نکوهش و ذم پروردگار خود کرده باشم
حکیمی فرزند خود را وصیت کرد باین کلمات ای پسر
من اگر خلاصی میجوئی دو چیز را ملازم باش صرف مکن چیزیرا که
داری مگر در محلیکه حق و سزاوار باشد و دیگر چیزی از کسی مگیر
مگر بحق ای پسر جان من با ستم کنندها اراده خوبی معاشرت و رفتار
کن که این دو چیز حسن است بجهة آنکه بعدها اگر دوست تو شود
از حقد و کینه او ایمن باشی و اگر تو براو مسلط شدی

توانی تلافی ستمهای او نمائی ای پسرک با دو طایفه
ملاعبه و شوخی مکن یکی با مردمان شریف بجهة آنکه حقیر و پست
میشوی دیگر با مردمان دنی و لئیم بجهة آنکه آنها را بر خود
دلیر و چیره خواهی کرد ای پسر از دو طایفه در حذر باش
یکی از دوست بی وفا و مکار و دیگر از دشمن فاجر و نابکار
ای پسرک من امتحان کن دوستان خود را در دو حال یکی
وقتیکه بلیه و مصیبتی بتو رسد پس اگر ترا یاری نمودند و دست از تو
بر نداشتند بدانکه دوستان خوب تو میباشند و اگر ترا جفا
کردند معلوم میشود که دوستان بدی بودند و دیگر امتحان
کن ایشانرا وقتیکه نعمتی بر تو روی کند پس اگر حسد بر تو نبردند
بدانکه دوستان خوب تو میباشند و اگر نه دوستان بدی
بوده اند و بشناس دشمن خود را بدو چیز یکی آنکه هرگاه نعمتی
بر تو دید مبهوت و مدهوش شود دیگر آنکه هرگاه لغزشی از تو
دید بر آن شماتت کند و خوشحال شود ای پسر جان هرگاه

کردم نیافتم در دنیا کمتر از دو چیز یکی مال حلالی که صرف در
محل حق شود و دیگر برادر دینی که باو از هر جهت اطمینان
حاصل شود ای پسر ملازمت کن اخلاق خوبرا در امور دنیا و دین
خود اختیار کن شرف را و آن دو چیز است باز داشتن اذیت
از مردم و بذل کردن عطا بر ایشان و ملازم شو سخاوت را و آن
نیز دو چیز است سخاوت نفس در چیزیکه مال تو است و دیگر
سخاوت بی اعتنائی باموالیکه در دست مردم است
بدانکه کرم دو چیز است تقوی و پاکیزگی نفس و لئامت دو
چیز است بدکاری و خباثت نفس و جود دو چیز است تبرع
بمال یعنی دادن مال بجائیکه واجب و لازم نباشد و دیگر دادن
عطا پیش از سؤال و عجز دو چیز است یکی کوتاهی کردن در امور
با آنکه سهل باشد تناول آن و دیگر سعی کردن در طلب آن
با آنکه متعذر باشد دریافتن آن و صبر دو صبر است یکی
صبر بر ملازمت مکروهات و دیگر صبر بر ترک محبوبات و هوسها

باب سوم روایت شده از بعض کتب الهی که حق سبحانه
فرموده کسیرا که عافیت دادم از سه چیز بدرستیکه کامل کردم
نعمت خود را براو کسیرا که بنیاز کردم از مال برادرش و از
سلطان و از طبیب حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
سه نفرند که واجبست ترحم برایشان توانگری که فقیر شده باشد
و عزیز قومی که خوار شده باشد و عالمیکه جهال با او بازی کنند
و سه نفر میباشند هرگز داخل بهشت نشوند عاق و منان
و مدمن خمر مترجم گوید عاق آنکسی است که حقوق پدر و مادر یا یکی از ایشان
را نموده باشد و روایت بسیار در مذمت عقوق وارد شده
بلکه از گناهان کبیره شمرده شده و منان کسیرا گویند که منت
بر بندگان خدا بسیار گذارد و بس است در مذمت این صفت
مرادف شدن او با اذیت کردن و باطل نمودن او صدقات را
چنانچه حق تعالی فرموده و لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی
و مدمن خمر آنکسی است که هرگاه شراب یافت بیاشامد آنرا

و فرمود برداشته شده قلم از سه نفر از خوابیده تا وقتیکه بیدار
شود و صغیر تا مکلف شود و از دیوانه تا عاقل شود و نیز فرموده
حقتعالی کراهت دارد از برای شما سه چیز را عبث در
نماز را یعنی بازی کردن بریش و امثال آن و رفث در روزه را
رفث بمعنی فحش و جماع است و اینجا معنی اول مراد است
و خندیدن در قبرستان را و هم فرموده محبوب شده است
نزد من از دنیای شما سه چیز بوی خوش و زنان و روشنی
چشم من گردید نماز و فرموده که حقتعالی پسندیده از برای
شما سه چیز و کراهت دارد برای شما سه چیز را پسندیده
برای شما آنکه بپرستید او را و شریک نکنید برای او چیزیرا
و دیگر آنکه چنگ زنید بحبل الهی جمیعا و پراکنده و متفرق
نشوید و حبل الهی اطاعت حق سبحانه است و یا قرآن مجید و یا
مراد حجج طاهره علیهم السلام باشد سوم آنکه در مقام اطاعت
و انقیاد باشید از برای کسانیکه حق تعالی ایشانرا والی

برادر شما نموده و غش و ناپاکی در کار ایشان نمایید اما
آن سه چیز که حق سبحانه کراهت دارد گفتگو و قیل و قال
و بسیاری سؤال و ضایع کردن مال است و نیز فرمود سه
چیز که من بر امت خود میترسم سه چیز است یکی آنکه قرآن را بغیر
تأویل آن تأویل کنند و دیگر آنکه متابعت زله و لغزش عالم
نمایند سیم آنکه مالی در بین ایشان ظاهر شود بهم دیگر طغیان و ظلم
نمایند پس فرمود خبر دهم شما را بخلاصی از این سه چیز اما قرآن را
عمل کنید بمحکم آن و ایمان آورید بمتشابه آن اما لغزش عالم را
متابعت نکنید یعنی اقتدا و پیروی لغزش او ننمایید اما مال را
شکر نعمت کنید تا طغیان ننمایید و در روایت خصال است که شکر
نعمت کنید و ادا حق آن نمایید و نیز فرموده هر بنده را سه خلیل و
دوست است اما دوست اول مال اوست که با وی میگوید
آنچه را که از من در راه خدا بدهی فائده آنش از برای تست و
آنچه را که میگذاری و امساک میکنی از برای تو نخواهد بود و دو

دوم اولاد اهل بیت و چشم اوست که با وی میگوید ما با تو همراهیم
تا باب ملک که مراد قبر باشد آنگاه ترا تنها میگذاریم و برمیگردیم
و دوست سیم عمل اوست که میگوید ما با تو هستیم هر جا که
داخل شوی و از هر جا که بیرون آئی مترجم گوید که در روایت
خصال این حدیث شریف از امیر المؤمنین علیه السلام بدین
نحو وارد شده که فرموده از برای مرد مسلمان سه خلیل
و دوست است یکی آنکه میگوید من با تو هستم در حیات و ممات
و آن عمل اوست و دیگر آنکه میگوید با تو هستم تا در قبر پس از آن ترا
و برمیگردم او اولاد اوست و دیگر آنکه میگوید با تو هستم تا وفات
کنی آن مال اوست که بعد از مرگ او مال وارث میشود و وصیت
فرمود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوذر غفاری را به سه
چیز فرمود که بیدار و هوشیار کن دل خود را بفکر و تهی کن پهلوی خود را
از خواب و بپرهیز از پروردگار خود و نیز فرموده سه چیز را
بسیار یاد کنید اول مصیبتهائیکه وارد میشود بر شما سهل و آسان

شود یاد کنید مرگ را در دو جا که از قبر بیرون میشوید و در دو جا که در موقف حساب در قیمه می ایستید مترجم گوید ذکر این سه عقبه از میان عقبات که انسان باید طی کند در نشأه آخرت بجهت کثرت وحشت آنها است اما وحشت قیامت پس محتاج بذکر نیست و اما هول مرگ و بیرون شدن از قبر دلالت دارد بر آن آیه شریفه و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیاً و حضرت امام رضا علیه السلام فرموده که در سه موطن است که این خلق از همه اوقات بیشتر وحشت دارند روزیکه متولد شده بیرون می آیند و روزیکه از دنیا بیرون میروند و روزیکه از قبر برانگیخته میشوند و سر کثرت وحشت در این مواضع عدم انس بنشأه دیگر است چنانچه مشاهده میشود در همین نشأه دنیویه هرگاه بخواهد آدمی سفری کند یا از موضعی بموضع دیگر منتقل شود چقدر در وحشت است تا چه رسد بانتقال از نشأه دنیویه بنشأه برزخیه و از نشأه برزخ بنشأه قیامت و نیز فرمود سه چیز است که مهلکات

یعنی آدمی را بسر حد هلاکت میرسانند و سه چیز منجیات و نجات دهنده است اما مهلکات پس اطاعت حرص و پیروی هوی و هوس و عجب یعنی خودپسندی و خویشتن بینی است اما منجیات پس ترس از خدا است در پنهان و آشکار و میانه روی در معیشت است در حال غنی و فقر و بعدالت رفتار کردن است در وقت رضا و غضب و نیز فرمود که هر کس نگهدارد خود را از شر سه چیز مثل آنستکه خود را از هر شر و بدی نگهداشته و آن سه چیز زبان و شکم و عورت است مترجم گوید بهمین سه چیز اشاره شده در این شعر و تلقي قبقي و ذبذبي عن البذاذ طرحت بجانب سه چیز است که در هر کس باشد مروت او ثابت است تفقه در دین و میانه روی در معیشت و صبر بر مکاره و سختیهای نازله و نیز فرمود در باب صدقه و عفو از مظلمه و عدم سؤال که تمام نمیشود مال از صدقه دادن یعنی صدقه و انفاق مال را زیاد میکند پس تصدق دهید

وعفو میکند بنده محضاً لله از ستمی که بر او شده مگر آنکه بالا
میبرد خدا او را روز قیامت یعنی مرتبه او را و نمیگشاید بنده در
سؤال کردن را بر نفس خود مگر آنکه حق تعالی میگشاید بر او در
فقر را پس عفت بورزید و نیز فرموده عرضه شد بر من سه نفر که
اول داخل بهشت میشوند و سه نفر که اول داخل جهنم
میشوند اما طایفه اول یکی شهید است و دیگر بنده ایست که نیکو
عبادت کند خدا را و نیت را خالص کند و اطاعت سید کند
و سیم فقیر کثیر العیال که عفت ورزد و از حرام خود را نگه دارد
اما طایفه دوم امیر مسلطی است که بعدل رفتار نکند و دیگر
غنی است که فخر و تکبر کند سیم دولتمندیست که او حقوق
مالیه خود ننماید یعنی زکوة و خمس و سایر وجوهاتیکه بمال او
تعلق میگیرد نمیدهد عیادت کرد حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله سلمان فارسی ع را فرمود شفا دهد حقتعالی مرض ترا
و عافیت دهد ترا در مدت عمر تو بدان ای سلمان از برای تست

در مرض تو سه خصلت اول یاد کردن حقتعالی است ترا
دوم آنکه بر طرف میکند از تو گناهان ترا سیم آنکه مرض باعث
اخلاص در دعا است پس دعا کن ای سلمان مدامیکه شفا بیابی
دعا و عافیت خواهی یافت و نیز فرموده کسیکه دعا کند یکی از سه چیز
نصیب او خواهد شد یا گناهش آمرزیده میشود یا خیر معجلی باو خواهد
رسید و یا ثوابی در آخرت نصیب او خواهد گردید و نیز فرموده سه
نفر را عیادت نمیباشد صاحب دمل و درد چشم و درد دندان را
مترجم گوید عیادت یعنی دیدن بیماران رفتن و در غیر این
سه موضع مستحب موکد است و سزاوار است بر کسیکه عیادت
میرود با خود چیزی مانند سیب و به و امثال آن ببرد و هدیه
مریض کند که مریض با آن استراحت یابد و اگر مریض فقیر خواهد
باشد پول هدیه کند خیلی شایسته است و باید عیادت کننده
زود برخیزد مگر آنکه بیمار نشستن او را طالب باشد و دو
بر ذراع مریض گذارد و برای او دعا کند و اگر همان عافیه

و در روایت دیگر عوض [illegible]
[illegible] چنانچه علامه [illegible] فرموده
[illegible]
صاحب [illegible]

حضرت رسول صلی الله علیه و آله السلام کرد و گوید خیلی مناسبت
و اگر هفت مرتبه یا هفتاد مرتبه حمد بجهت شفای او بخواند جو
و نیز فرمود مجالس با امانت است یعنی اگر بدی در او ذکر شد جای
دیگر نقل نشود مگر سه مجلس مجلسیکه خون حرام در او ریخته شود
و مجلسیکه در او زنا شود و مجلسیکه بناحق مال مردم گرفته شود نازل
کرد جبرئیل بر آنحضرت بمکارم اخلاق دنیا و آخرت را و آن
سه چیز است گفت خُذِ العفوَ وَأمُر بالمعروفِ وَ اَعرِض
عن الجاهلین فرمود دان سه چیز است که پیوند کنی با کسیکه از تو
ببرد و قطع کند و ببخشی کسیرا که بتو ستم کند و عطا کنی بکسیرا که ترا
محروم از عطا کند و فرمود سه چیز است که فقر و بی چیزی میآورد
در حال جنابت چیز خوردن و صیحه و فریاد کشیدن زن و
قسم دروغ یاد کردن و سه چیز است یا دامیکه در خانه است
ملائکه داخل نمیشود سگ و جنابت و صورت صاحب
روح مگر جسم گوید که در روایت خصال این حدیث شریف

چنین است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود جبرئیل
بر من نازل شد و گفت ما گروه ملائکه داخل نمیشویم در خانه که
این سه چیز در او باشد سگ و تمثال جسد و ظرفیکه در او بول
کنند و روایت شده از امیر المؤمنین صلوات الله علیه
که فرمود ای طالب علم از برای هر چیزی علامتی است که
شهادت میدهد بر خوبی یا بدی آن پس از برای این سه
علامت است ایمان بخداوند عز و جل و بکتابهای او و
برسولان او و از برای علم سه علامت است معرفت و
شناسائی بخدا و بچیزهائیکه محبوب و پسند خدا است و
بچیزهائیکه مکروه و ناپسند خدا است و از برای عمل سه
علامت است نماز و زکوة و روزه و از برای متکلف یعنی
کسیکه بتکلف بخود بسته باشد صفتی را مانند علم و سخاوت و غیره
سه علامت است منازعه میکند با بالاتر از خود و میگوید
چیزیرا که نمیداند و بخشش میکند چیزیرا که نمیرسد او را و میدا

نمیکند او را و از برای منافق سه علامت است زبانش مخالف
دل است و کارهایش مخالف کارش است و پنهانش مخالف
با آشکارش و از برای ظالم سه علامت است نافرمانی میکند
بالاتر از خود را و قهر و غلبه میکند به پایین تر از خود و اعانت
و یاری میکند ظالمین را و از برای ریا سه علامت است
در عمل کسالت دارد هرگاه تنها باشد و نشاط و شوق دارد
هرگاه کسی با او باشد و حرص دارد بر هر امری که مدحت
و تازگی داشته باشد و از برای غافل سه علامت است
سهو و لهو و نسیان یعنی غفلت و بازی و فراموشی و نیز فرمود
در احسان و نیکی بمردم سه خصلت است از هر زراعتی نما
و برکتش زیادتر است و از هر حصاری برای دفع دشمن محکمتر است
و از هر گنجی نیکوتر است لکن صلاحیت پیدا نمیکند مگر به سه چیز
تعجیل نمودن در آن و کوچک شمردن و آن پنهان نمودن
آن چه آنکه هرگاه تعجیل در احسان نمودی آسان نمودی آنرا

چون کوچک شمردی آنرا بزرگ گردانیدی آنرا و چون پنهان
نمودی آنرا تمام نمودی احسان را و نیز فرمود مؤمن مصیب یعنی آنکه
طریق حق را پیموده آن کسی است که سه کار را بجا آورده باشد ترک کند
دنیا را پیش از آنکه دنیا او را ترک کند و برا و پشت نماید و بنا کند
قبر خود را پیش از آنکه داخل آن شود و خوشنود کند پروردگار خود
را پیش از آنکه ملاقات او نماید و نیز فرمود سه خصلت است
که هرکه دارای آنها نباشد نمی‌یابد طعم و مزه ایمان را یکی
حلم و بردباری که دفع نماید بآن سفاهت بیخرد آنرا و دیگر
ورع و خداترسی که مانع شود او را از بجا آوردن چیزهائیکه
خدا حرام فرموده سیم خلق خوشی که مدارا نماید بسبب آن
با مردمان روایت شده که آنحضرت منع فرموده بود
مردم را از نشستن کنار راهها پس خدمت آنجناب رسیدند
و از آنحضرت رخصت طلبیدند که اگر در کوچه‌ها و راهها نشستند
حضرت مانع ایشان نشود حضرت به سه شرط از ایشان قبول

فرمود یکی آنکه چشمها را بپوشانند و دیگر آنکه رد سلام بجا آرند
سیم آنکه گمشده کار را بمقصد برسانند حضرت امام زین العابدین
علیه السلام فرمود سه چیز باعث نجات مؤمن است نگاهداشتن
زبان خود را از مردم و از غیبت ایشان و بکار مشغول شدن او بچیزیکه
بدنیا و آخرتش نفع رساند و دیگر بسیار گریستن او بر گناه خود
حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود هر چشمی روز قیامت
گریان است مگر سه چشم چشمیکه بیداری کشد در راه خدا و چشمیکه
اشک ریزد از ترس خدا و چشمیکه پوشیده شود از محرمات
حق تعالی حضرت صادق علیه السلام فرمود چهار خصلت است
هر که دارای آنها باشد هر جا که هست غریب نباشد باز داشتن
اذیت و آزار خود را از مردم و دارا بودن صفت ادب
و علم و دوری کردن از چیزهائیکه باعث تهمت و ننگ
میشود و نیز فرمود هر که غضب کرد بر تو سه مرتبه و در این سه
وقت حرف بدی بتو نگفت برای او خلیل و دوست خود

قرار بده یعنی چنین کسی که غضب او را از جا بدر نمی برد
لایق است دوستی کردن با او از حضرت عالم یعنی موسی بن
جعفر علیه السلام مرویست که فرمود تمام خیر و خوبی در سه
چیز است نظر کردن از روی عبرت و پند گرفتن و سکوت کردن
که با تفکر باشد و در تکلمی که با فایده باشد لکن هر نظریکه از
روی عبرت نباشد آن لغو و بیهوده است و هر سکوتی که با
آن تفکر نباشد غفلت است و هر کلامیکه در آن فایده نباشد
آن لهو است و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود سه خصلت است
هر کس دارای آنها یا دارای یکی از آنها باشد در سایه عرش
خدا خواهد بود در روزیکه هیچ سایه نیست مگر سایه او یکی آنکه سلوک
کند با مردم همان نحویکه میخواهد مردم با او سلوک کنند دیگر آنکه
برندارد پای خود را برای کاری مگر آنکه بداند خوشنودی خدا را
در آن کار است سیم آنکه عیب نکند برادر خود را بعیبی مگر آنکه برطرف
کند آن عیب را از خود و بس است از برای بازایستادن

آدمی از ذکر عیب مردم مشغول بودن و بعیب خود مترجم گوید
ازبرای طالبان مراتب انسانیت وسعادت همین یک
صفت بس است که در تفحص و تجسس عیوب خود برآیند و مشغول
باصلاح آن شوند و چشم از عیوب مردم بپوشانند و بدانند
که هیچ کسی خالی از عیوب نخواهد بود واگر در انسان بالفرض
هیچ عیبی نباشد همان ذکر عیب مردم اعظم عیوبات واز
هر عیبی بدتر است ونقل است که چون میر سید شریف را هنگام
رحلت از دنیا رسید پسرش میر سید شمس الدین محمد
با وی گفت بابا مرا وصیتی کن پدر گفت بابا بحال خود باش
پسر مضمون آن را بشعر در آورده وگفته مرا میر سید شریف
آن بحر ذخار که رحمت بر روان پاک او باد وصیت
کرد وگفت از آنکه خواهی که باشد در قیامت جان تو
شاد چنان مستغرق احوال خود باش که از حال کسی
نایدترا یاد روایت شده که حضرت مسیح ع ذم مال کرد

و فرمود در مال سه خصلت بد است گفتند یا روح الله آن
سه خصلت بد کدام است فرمود پیدا شدن اوست از غیر
مورد حلال و اگر از حلال پیدا شود صرف شدن اوست در غیر
محل و اگر در مصرف صحیح خرج شود بازداشتن اصلاح او است
آدمیرا از عبادت پروردگار سلمان فارسی علیه الرحمه فرمود
سه چیز مرا گریانید و سه چیز مرا خندانید اما چیزهائیکه گریانید
مرا مفارقت سید رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و دیگر
ملاحظه هول و وحشت نزد سکرات مرگ و ملاحظه در موقف
حساب ایستادنم اما چیزهائیکه خندانید مرا ملاحظه شخص
غافل است که بغفلت بسر میبرد و حال آنکه از حال او غافل
نیستند یعنی ملائکه نویسندگان اعمال او آنی از او غفلت
ندارند و اعمال او را مینویسند و دیگر کسی است که دنبال
دنیا را گرفته و او را طلب میکند و حال آنکه مرگ
دنبال او را گرفته و او را طلب مینماید سیم آن شخصی که

دهان از خنده پر میکنند و نمیدانند رضای خدا در آنخنده نیست

یا خشم خدا جناب ابوذر غفاری موعظه کرد عمر را و فرمود

ای عمر اختیار کن سه خصلت را راضی شو بقوت خود و بترس

از مرگ و فرار ده دنیا را و روزه خود و مرگ را افطار

افطار از آن عبد الله ابن عباس گفته که حقتعالی حرام فرموده

اذیت سه چیز را کتاب خود را اگر ناطق بحکمت است و خانه

خود را که محل امن و امانت و عترت حضرت رسولخدا صلی الله

علیه و آله را اما کتاب خدا را پس پاره پاره کردید و اما خانه

خدا را خراب نمودید و اما عترت رسول را پس پراکنده کردید

و کشتید روایت کرده انس بن مالک از رسولخدا صلی الله

علیه و آله که حقتعالی فرمود اگر نبودند مردان خشوع کننده

با رکوع کننده و اطفال شیرخواره و حیوانات چرنده

هر آینه ریخته میشد بر شما عذاب ریختنی معاویة بن

ابی سفیان بخالد بن معمر گفت برای چه علی علیه السلام را دوست

این کلمه ترجمهٔ ترقیم نیست که بمعنی [illegible] و زای و قاف است و احتمال میرود حرف تقدیم بجا [illegible] یعنی کتاب را تحریف کردید و کلمات آنرا از موضع خود بجای دیگر گردانیده و منصرف [illegible] نمودید [illegible]

میداری گفت برای سه خصلت یکی حلم او در هنگام غضب

و دیگر صدق او در گفتار سیم وفای او بوعده خود مشغول شده

ابلیس ملعون گفته هرگاه من بفرزند آدم غلبه جستم سه چیز

دیگر چیزی از او طمع ندارم یعنی مقصود من از اغوا و گمراه

کردن او بعمل آمده یکی آنکه خود پسندی و خویشتن بینی کند و دیگر

آنکه عمل خود را بسیار شمرد سیم آنکه گناهان خود را فراموش

نماید احنف گفته اگر من در هر چیزی تامل و توقف کنم در سه

چیز توقف نخواهم نمود بلکه عجله خواهم کرد یکی نماز است چون

وقت آن داخل شد بجا میاورم و دیگر میت است که چون

وفات کرد تعجیل در دفن او میکنم سیم دختر است

که چون شوهر و کفوی برایش پیدا شد شوهر میدهم حکما

فرس گفته اند که عاقل باید سه خصلت را دارا باشد

و اولاد و خویشان خود را نیز تحریص بکسب آنخصلتها کند

اول بجا آوردن عملیکه توشه سفر آخرت او باشد دوم

تحصیل علم طب کند برای دفع امراض جسد خود سیم صنعتی
یاد گیرد که مایه معاش او باشد بعضی گفته اند اگر سه چیز نبود
آدمی چنان طغیان و سرکشی میکرد که هیچ چیز نمیتوانست او را
فرود آورد یکی مرض و دیگر فقر سیم مرگ و با این سه چیز
باز می بینی چه گردن فرازی و سرکشی ها از ایشان یکی گفته چون
حقتعالی خیر بنده را اراده فرماید سه خصلت نصیب او
فرماید تفقه در علم در دین و زهد و ترک دنیا و بینائی بعیوب
نفس خود یکی از حکما شخصی را سه چیز تعلیم کرده و فرموده
هر گاه چیزی از تو پرسند که نمیدانی بگو خدا داناست
و هر گاه که طعام خوری پیش از آنکه اشتهایت تمام شود
از خوان طعام دست بکش و دیگر مخور و هر گاه با جماعتی نشستی
تکلم مکن تا بشنوی ایشان چه میگویند پس اگر حرفهای
ایشان خیر و خوب است تو هم داخل ایشان بشو و اگر نه
چون ابتدا بکلام نکرده بودی توانی با ایشان همراهی نکنی

و از شر ایشان سالم بمانی بوذرجمهر گفته بهترین چیزها که پدران
ارث گذارند از برای پسران سه چیز است ادب نافع و
برادران شایسته و ثنای نیکو عباس ابن عبد المطلب
گفت بیاموز علم را که بجهت سه خصلت تحصیل شود بجهت مراء
و جدال کردن و بجهت ریا نمودن و بجهت مباهات و
فخریه کردن حاصل آنکه اگر قصد تو در تحصیل علم یکی از این
سه چیز باشد این علم بدتر از جهل خواهد بود و ترک مکن علم را
بجهت سه خصلت میل در نادانی و بی رغبتی در دانائی و دیگر
بجهت حیا کردن از آموختن آن ابن عباس گفت پدرم
با من گفت ای پسر می بینم امیر المؤمنین علیه السلام ترا
گرامی میدارد و بنزدیک خویش میبرد پس سه خصلت را از من
حفظ کن تا باعث دوام محبت او با تو باشد در محضرش دروغ
مگو و در نزد او کسیرا غیبت مکن و سر او را فاش مکن
نقل شده که یکی از سلاطین خواست علی بن زید کاتب را مصاحب

رفیق خود کنند گفت من مصاحبت میکنم با تو بشرطی گفت
کدام است آنها گفت پرده مرا ندری و غرض مرا بباد ندهی
و کلام کسیرا در حق من قبول نکنی تا طلب باشد از من نمانی گفت
این شرطها از برای تو بود برای من نزد تو چیست گفت سه
خصلت را نزد تو فاش نمیکنم و نصیحت و خیرخواهی ترا فرو گذار
نخواهم نمود و هیچکس را بر تو اختیار نخواهم کرد گفت عجب
صاحب و دوستی میباشی جناب لقمن فرزند خود را
فرمود ای پسر که من سه نفر را نخواهی شناخت مگر در سه وقت
آدم حلیم و بردبار را نزد غضب کردن و شجاعرا در وقت
حرب و جنگ نمودن و برادران خود را در وقت حاجت
دیگری گفته که از جمله حقوق برادر تو بر تو آنست که سه چیز را
برا او روا نداری یکی غضب و دیگر ناز و سیم خطا کردن برا او
مردی بارسطاطالیس گفت شنیده ام مرا غیبت کرده ای گفت
مگر قدر تو نزد من چیست که من غیبت تو کنم و خود را از

از سه کار باز دارم یا علمیکه فکر خود را در آن بکار بریم یا عمل
صالح و شایسته که تحفه آخرت خود بجا آورم یا لذت
غیر حرامی ببرم که نفس خود را بآن مشغول سازم حکیمی
وصیت کرد فرزند خود را و فرمود ای پسر جان من در
یافت کن از من سه چیز را احترام کن پدر ترا تا عمرت
زیاد شود و احترام کن مادر خود را تا اولاد اولاد خود در پی
و نیز نظر کن بروی پدر و مادر که عاق ایشان مشوی و بدان
ای پسر که ایام سه روز است یکی روز گذشته است که گویا
هرگز نبوده دیگری روز آینده است که گویا قرار نکرده است
و آدمی نمیداند براو ظفر خواهد یافت یا نه و دیگر روزیست
که در آن میباشی که مردمان بزرگ و دانا قدر آنرا میدانند
و از بجا آوردن خیرات در آن زاد و توشه برای آخرت
برمیدارند و مردمان فاجر با مانی و آمال آنرا میگذرانند
با اینکه آن وقتیکه انسان در او میباشد ایام نسبت بلکه

ساعات است و ساعات هم غنیمت بلکه زمانهائی است که
کمتر از چشم بهم زدنست و در کتب حکمیه است که ایام سه روز است
روز گذشته که باعث موعظه و پند است و روز حاضر که روز
غنیمت و عمل است و روز بعد که آرزو و امل است و بدانکه
بدرستیکه مردم در دنیا بر یکی از سه حال میباشند حسنات
و سیئات و لذات و در آخرت نیز یکی از سه حال میباشند
درجات و درکات و محاسبات پس هرکه در دنیا عمل
بحسنات کند در آخرت اهل درجات باشد و کسیکه در دنیا
سیئات و گناهان را ترک کند در آخرت نجات خواهد یافت
از درکات و کسیکه ترک کند در دنیا لذاترا خلاص شود در
آخرت از محاسبات و بدان ای پسر گمان که با انصاف
ترین مردم کسی است که سه صفت با او جمع شده باشد تواضع
از روی رفعت و نیز از روی قدرت و انصاف با مردم
از روی قوت و بر تو باد بقناعت که در آن سه خصلت است

صیانت و حفظ نفس آبرو و عزت شان و افگندن
مؤنه متکبرین و احسان مکن بسه نفر یکی شخص لئیم که بمنزله زمین
شوره زار است و تخم احسان در او ضایع میشود و دیگر شخص
فحش دهنده که خیال میکند احسان تو با او بسبب فحش او است
و دیگر شخص احمق که قدر احسان ترا نمیفهمد و بدانکه از برای شکر سه
منزل است شکر بالاتر از خود است اطاعت او است و شکر
نظیر تو مکافات او است و شکر پست تر از تو باحسان با
او است ای پسر کمن از سه نفر حاجت مخواه از دروغگو که حاجت
ترا نزدیک میکند بقول و دور میکند بعمل یعنی بدروغ میگوید
حاجت ترا بجای آورم ولکن بعمل نمی آورد و دیگر از شخص
احمق که چون خواهد ترا نفع رساند از حمق خود ترا ضرر میرساند
و دیگر کسیکه از سفره دیگران طعام میخورد بجهت آنکه اگر با او
کاری کند برای آنکس میکند که ولی نعمت او است و بر پرهیز
ای پسر که من از دروغ پس همانا آدمی دروغ نمیگوید

مگر بسبب یکی از سه جهت یا بجهة پستی نفس یا بجهة سبکی عقل یا
بجهة غلبه کردن نادانی برادر و مشورت مکن ای پسر با سه نفر
با نادان و شخص حسود و کسیکه بر تابعت هوی و هوس میکند
و بدانکه چه چیز است که در هر حال باشد حاجت به سه چیز دارد
یکی آدمی است که در کارهای خود حاجت دارد بمشورت کردن
با صاحبان عقل هر چند با عقل و احتیاط باشد دیگر زن است
که حاجت دارد بشوهر کردن هر چند در کمال عفت باشد
سیم ستور است که حاجت دارد بتازیانه هر چند خوش راه باشد
و بدان در سه چیز کافر حکم مسلمان دارد یکی گفتن خیر او را
و بیان نمودن هنگامیکه با تو مشورت کند و دیگر رد کردن
امانت او وقتیکه چیزی نزد تو امانت گذاشته باشد
سیم صله رحم او است هنگامیکه با تو خویشی داشته باشد شخصی
یکی از اعراب گفته چه عیبی است ای امیر خود گرفته اید گفت
سه خصلت بد یکی آنکه پیوسته امر میکند مردم را بتازیانه زدن

دیگر آنکه پیوسته مست شراب است سیم آنکه رشوه میگیرد
سه نفر با هم نشسته بودند شخصی از ایشان پرسید سرور و خرمی
آدمی را چه چیز است یکی گفت در زن جمع شده و خانه گشاده و اسبیکه
در خانه بسته باشد دیگری گفت سرور در سه چیز دیگر است
در رایتی که بالای سر آدمی پهن شده باشد و آدمی بر تخت
نشسته باشد و مردم بر او وارد شوند و بگویند السلام علیک
ایها الامیر دیگری گفت سرور در سه چیز دیگر است
ترقی دوستان و پست شدن دشمنان و طول عمر که
مصاحب باشد با قدرت و برکت در مال مترجم گوید
مناسب دیدم در اینجا نقل کنم موعظت ابو حازم اعرج را بر
سلیمان بن عبد الملک بن مروان و آن چنان است که
نقل شده وقتی ابو حازم وارد بر سلیمان شد سلیمان
از او پرسید که بچه سبب ما از مردن کراهت داریم گفت
بسبب آنکه دنیا را تعمیر کرده و آخرت را خراب نموده اید

لاجرم از آبادانی میلی ندارید بجای خراب متصل شوید گفت
بگو در روز آخرت در معرض الهی بچه نحو است گفت
نیکوکار حالش بحال مسافریست که از سفر بوطن خود میکند
و باهل و عیال خویش میرسد و از رنج و تعب سفر راحت میشود
و اما بدکار حالش بحال غلام گریخته میماند که او را گرفته بنزد
آقایش میبرند گفت بگو چه عملی افضل اعمال است گفت اداء
واجبات و اجتناب از محرمات گفت کلمه عدل چیست
گفت حقیکه بر زبان جاری نمائی نزد کسیکه از او بترسی و هم از او
امید داشته باشی سلیمان گفت عاقلترین مردم کیست
گفت آنکه اطاعت خدا کند گفت جاهلترین مردم کیست
گفت آنکه آخرت خود را برای دنیای دیگری بفروشد گفت
مرا موعظه موجزه کن گفت سعی کن که خدا نه بیند برادر بجائیکه
نهی از آن فرموده و نه بیند ترا در آنجائیکه امر بآن فرموده است
آنوقت سلیمان گریه سختی کرد یکی از حاضرین ابو حازم را

گفت این حرفها چه بود که در محضر امیر گفتی گفت ساکت باش
حقتعالی از علما عهد و پیمان گرفته که علم خود را بر مردم ظاهر
کنند و کتمان ننمایند این بگفت و از نزد سلیمان
بیرون شد سلیمان مالی برای او فرستاد آورد نخورد و گفت
و الله من این مالرا در نزد تو نمی پسندم تا چه رسد بخودم
باب چهارم روایت شده از سید ما رسول خدا صلی الله
علیه و آله که فرمود چهار چیز است که نمیباشد مگر بچهار
چیز حسب و نسب نیست مگر بتواضع و فروتنی و کرم نمیباشد
مگر بتقوی و عمل نمیباشد مگر بنیت و عبادت نمیباشد مگر
بیقین و فرمود چهار نفرند که حقتعالی روز قیامت نظر
رحمت بر ایشان می افکند و پاکیزه میگرداند ایشانرا
کسیکه بردارد اندوه و غمی از دل اندوهگینی و کسیکه آزاد
کند بنده مؤمنی را و کسیکه تزویج کند عزبی را و کسیکه حج
دهد کسیرا اگر حج نکرده باشد و نیز فرمود چهار چیز است که هر کس صحیح

کند در حالیکه عمل کننده بآنها باشد خداوند تعالی نهری
از برای او در بهشت جاری فرماید کسیکه صبح کند در حالیکه روزه
دار باشد عیادت مریض کند و تشییع جنازه کند و تصدق نماید
بر مسکینی و نیز فرمود چهار چیز است که روزی را زیاد میکند خوش خلقی
و خوش سلوکی با همسایگان و باز داشتن اذیت خود از مردم
و کم بیقراری نمودن در غم و اندوه و فرمود با امیر المؤمنین علیه السلام
یا علی نهی میکنم ترا از چهار خصلت از حسد و ظلم و کبر و غضب
و فرمود چهار خصلت است که لازم است برای هر صاحب عقل
از امت من گفتند آن چهار چیز کدام است یا رسول الله فرمود
بشنود علم را و آنرا حفظ کند و عمل نماید بآن و منتشر کند آنرا دیگر
فرمود چهار چیز است که اگر دارای او باشی ضرری بتو نیست اگرچه
از دنیای تو هر چه کاسته شود و آنها حفظ امانت است و
راستگوئی است و خوش خلقی است و باز داشتن فرج است از حرام
و فرمود که چهار گنج است پنهان کردن است که از گنجهای

بهشت کتمان حاجت و کتمان صدقه و کتمان مصیبت و
کتمان درد و نیز فرمود چهار چیز از شقاوت است خشکی چشم
و قساوت و سختی دل و اصرار بر گناه و حرص جمع دنیا
و نیز فرمود چهار چیز است که هر که بجا آورد حق تعالی او را داخل
بهشت فرماید و در رحمت خود در آورد و شامل کند کسیکه یتیمی را
جزو عیالات خود بشمارد و کفالت او نماید و ترحم بر
مسکینی نماید و با پدر و مادر خود مهربانی کند و با مملوک
خود مدارا نماید و فرمود چهار چیز است که اگر بهر که ملهم شد و در
دلش فهمانیده شد عمل کردن بآن عمرش دراز میشود و روزیش گشاد
میگردد و از عقل خود بهره میبرد و جان کندن با او آسان
میشود و حجت و عقاید خود در قبر بر او تلقین میشود و آن چهار چیز
راستی در سخن و انصاف با مردم و احسان و نیکی با پدر
و مادر و صله رحم است و نیز فرمود چهار چیز است که پشت را
میشکند یکی برادری است که تو با او پیوند کنی و او از تو ببرد

و دیگر زنی است که تو او را امین شماری و او با تو خیانت کند و دیگر همسایه بد است که اگر خوبی از تو بیند پنهان کند و اگر شری از تو ببیند آنرا آشکار کند و دیگر فقر و بی چیزیست که صاحبش را در تحیر گذارد و نیز فرمود که چهار چیز است که کم از آنها بسیار است یکی آتش است و دیگر درد است و دیگر دشمنی است حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود علم چهار قسم است یکی علم فقه است که تعلق با دیان دارد و دیگر علم طب است که تعلق با بدان دارد سیم نحو است و زبان را از لحن و غلط در کلام نگه میدارد چهارم نجوم است که تعلق بشناختن زمانها است از نحس و سعد و نیز فرمود فضائل چهار چیز است اول حکمت است و قوام آن در فکر است دوم عفت و باز ایستادن از حرام است و قوام آن در شهوت است و سیم شجاعت قوت است و قوام آن در غضب است و چهارم عدل است و قوام آن در اعتدال است حضرت

آنحضرت عرضه داشتند که آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده که اسلام را توصیف فرموده باشد فرمود بلی شنیدم که فرمود بنا شده اسلام بر چهار رکن بر صبر و یقین و جهاد و عدل و از برای صبر چهار شعبه است شوق و ترس و زهد یعنی بیرغبتی و ترقب یعنی انتظار پس کسیکه شوق داره بهشت بیرون میرود از شهوتها و کسیکه بترسد از آتش برمیگردد از محرمات و کسیکه بیرغبت باشد بدنیا سهل میشود برا و مصیبات و کسیکه منتظر باشد مرگ خود را تعجیل میکند در عمل خیرات و از برای یقین چهار شعبه است تبصره فطنه یعنی اعمال فطانت و زیرکی و تاویل و تفسیر حکمت و شناختن عبره یعنی چیزی را که بسبب آن عبرت و پند گیرد و متابعت سنت پس کسیکه اعمال کند زیرکی و فهم را تاویل میکند حکمت را و کسیکه تاویل کرد حکمت را بشناسد عبرت را و کسیکه شناخت عبرت را متابعت میکند سنت را و کسیکه متابعت کرد سنت را

پس گویا بوده با کسانیکه در زمانهای پیش بوده اند و از برای
جهاد چهار شعبه است امر بمعروف و نهی از منکر و راستگوئی
در همه جا و بغض و دشمنی فاسقان پس کسیکه امر بمعروف کند
قوت داده پشت مؤمن را و کسیکه نهی از منکر کند بخاک لیده
بینی منافق را و کسیکه راست گوید در هر موطن و مقامی بعمل
آورده است آنچه براو بوده از تکالیف و کسیکه دشمن دارد
فاسقان را پس بتحقیق که غضب کرده است از برای خداوند
عزوجل و کسیکه غضب کند برای خدا او خدا هم بغضب او
غضب کند و از برای عدل چهار شعبه است غوص فهم یعنی فرو
بردن فهم را در چیزی تا آنکه اطلاع یابد بر مطالب و دیگر
زهره علم یعنی عجب و شکوفه و نضارت علم است و دیگر معرفة
شرایع حکمت و چهارم ورود در بستان حلم است پس کسیکه غور
فهم خود را فرو برد تفسیر کند جمیع چیزهای مشکل را از علم و کسیکه
بچرد در نضارت و شکوفه های علم بشناسد شرایع حکمت را

و کسیکه عارف شود بشرایع حکمت وارد شود در بستان حلم
و کسیکه وارد شود در حلم دیگر در امر خود افراط نکند و
با مردم معاشرت کند در حالیکه ایشان از او در راحت باشند
مترجم گوید چون بیان این حدیث شریف از وضع کتاب
خارج بود لاجرم بترجمه لفظ آن اکتفا شد طالبین بیانات
آنرا رجوع کنند بمجلد ایمان و کفر بحار الانوار و نیز فرمود
مردم بر چهار قسمند یکی آن مردیست که میداند و میداند
که میداند پس او عالم و داناست از او چیز بپرسید و دیگر
آن مردیست که میداند و نمیداند که میداند پس او در خواب
غفلت است بیدارش نمائید و دیگر مردیست که نمیداند
و میداند که نمیداند پس او طالب ارشاد و هدایت است
او را رهنمائی کنید و تعلیمش نمائید و دیگر مردیست که نمیداند
و نمیداند که نمیداند پس او مرد جاهل و نادانست از او ترک
نمائید و بحال خود گذارید مترجم گوید که علماء اخلاق اند

قسم آخر تعبیر بجهل مرکب نمایند زیرا که مرکب از دو جهل نادانی است
و این قسم جهل بدترین رذائل است و دفع آن در غایت
صعوبت و اشکال است و باعث آن اعوجاج سلیقه و کجی
ذهن است و کیفیت شناختن آن آنستکه آدمی بعضی از مطالب
و استدلالات خود را بر جمعی از ماهران و معروفین باستقامت
سلیقه عرضه نماید اگر ایشان او را تصویب نمودند از این مرض
بریست و اگر او را تخطئه نمودند بآن مبتلا است پس خود در معالجه
نماید و نیز فرمود کسانیکه حکومت و مرافعه مینمایند چهار
نفرند سه نفر ایشان داخل جهنم میشوند و یکنفر از ایشان
در بهشت میرود اما آن سه نفر که اهل جهنم میباشند یکی
آن قاضی است که حکم بباطل کند و بداند که باطل است و
دیگر آن قاضی است که حکم بباطل کند و نداند که باطل است
سیم آن قاضی است که حکم بحق کند و نداند که حق است و اما آن یکنفر
که داخل بهشت میشود آنکسی است که حکم بحق کند و بداند که حق است

و نیز فرمود چهار خصلت است که اعانت میکند آدمی را بر
کارهای شایسته صحت و قناعت و علم و توفیق و چهار
چیز است که هر کس دارای آنها باشد حق سبحانه گناهان
او را بدل کند بحسنات راستگوئی و حیا و شکر نعمت و
خوشخلقی و فرمود حضرت امام حسن علیه السلام در هنگام
وفات خویش ای پسر جان من حفظ کن از من چهار چیز را عرض
کرد کدام است آنها ای پدر جان فرمود بدانکه عقل از هر
غنی و توانگری بالاتر است و حمق از هر فقر و بی چیزی بزرگتر است
و خود پسندی و خویش بینی از هر چیز وحشتناکی وحشت
ناکتر است و خوشخلقی از هر حسب و مجدی بهتر است و نیز فرمود
چه بسزاوار است از برای عاقل که در روزهای خود چهار ساعت
مقرر کند پس در یکساعت از آنها حساب نفس خود نماید
تا به بیند که شبانه روز چه کسب کرده خوبی یا بدی و در یکساعت
دیگر حوائج خود را از حقتعالی بخواهد یعنی با خدای خود

مناجات کند و حوائج خود را بر درگاه حضرت الهی عرضه
نماید و یکساعت دیگرش را خلوت کند با برادران و
دوستانیکه اعتماد بآنها باشد و باید ایشان دوستانی
باشند که عیبهای ویرا باوی بگویند و اورا از عیوب
خود اعراض دهند و برگردانند و یکساعت دیگر شرا ازبرای
نفس خود گذارد که صرف در لذتهای حلال شود و این ساعت
معین و یاور اوست بر ساعات دیگر یعنی آسایش
دادن دل را بقدریکه رفع خستگی او شود باعث زیادتی
در قوه او میشود و از حضرت حسین ابن علی علیه السلام
مرویست که فرمود رفت و آمد بسیار کنید بمسجد همانا یکی از
چهار چیز را خواهید یافت آیه محکمه که واضح الدلاله باشد
و علمی که استفاده شود و برادریکه تازه و نو برای شما پیدا
شود و ترک کردن گناه یا بجهت حیا و شرم یا بجهت
ترس مترجم گوید که ترک گناه بجهت حیا یا بجهت ترس احتمال

دارد

این حدیث شریف از امیرالمؤمنین
علیه السلام نیز روایت شده
در دو ان خصلت لفظ [illegible] گویند
[illegible]
که دلالت [illegible] کند [illegible]
[illegible] برگرداند
و بنابراین خصلت چهارم در [illegible]
در خصلت حساب شده [illegible]
[illegible] و همین حدیث [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دارد مراد حیا و ترس از خدا باشد یا از مردم یا حیا از
مردم و ترس از خدا باشد و نیز فرمود حذر کنید از بسیاری
قسم پس بدرستی که کسیکه قسم بسیار یاد کند سببش یکی از چهار
چیز است یا بجهه خواری و پستی نفس اوست که کسی
بحرف او اعتنا نمیکند لاجرم قسم یاد میکند تا مردم تصدیق
او کنند یا بجهه آنست که از سخن گفتن عاجز است لاجرم
هرجا که باب حرف بر او بسته میشود قسم یاد میکند تا قسم
فاصله شود تا حرف او بیادش بیاید یا بجهه آنستکه نزد
مردم متهم است قسم یاد میکند تا مردم حرف او را قبول
کنند یا بجهه آنستکه زبانش عادت کرده بقسم یاد کردن
بدون قصد و نیت و نیز فرموده مصائبیکه باعث حزن
و اندوه بزرگست چهار مصیبت است مردن پدر و مردن
اولاد و مردن برادر و مردن زن پس مرگ پدر کمر را
میشکند و مرگ اولاد دل را میشکافد و مرگ برادر پر و بال را

قطع میکند و مرگ زن یکساعت ماندهٔ کفن میکند روایت
شده از حضرت امام حسین علیه السلام که فرمود حق سبحانه
پنهان فرمود چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرده خوشنودی
خود را در حسنات کارهای خوب پس کوچک مشمارید هیچ
حسنه را شاید رضای خدا در آن باشد و پنهان فرموده
خشم خود را در گناهان پس هیچ گناهی را کوچک مشمارید که
مبادا خشم خدا در آن باشد و پنهان فرموده دوستان خود
را در بین مردم پس احدی را کوچک و حقیر مشمارید شاید ولی
و دوست خدا باشد و پنهان فرموده اجابت کردن را در
دعاها پس هیچ دعائی را کوچک مشمارید شاید همان دعا
مستجاب باشد حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود
نباید ایستاد مگر از برای چهار نفر کسیکه امید خیری در او
باشد و کسیکه امید یاری از او باشد و کسیکه علمی از او
دریافت میشود و کسیکه از شر او باید ترسید حضرت صادق

علیه السلام فرموده که یافتم علم مردم را در چهار چیز اول
آنکه بشناسی پروردگار خود را دوم آنکه بشناسی چه کرده
در تو سیم آنکه بدانی چه خواسته از تو چهارم آنکه بدانی
آنچه را که بیرون میکند ترا از دین و فرمود به یکی از
اصحاب خود که از برای من ضمانت کن چهار چیز را
تا من ضامن شوم برای تو چهار خانه در بهشت را عطا
و انفاق کن و از فقر مترس و افشاء سلام کن و ترک کن
مراء و مجادله را اگرچه حق بجانب تو باشد و انصاف بده
با مردم از خود و نیز فرمود چهار چیز است که هر که دارای
آنها باشد اسلامش کامل شده است و اگرچه از سر تا پای
او گناه باشد خدا بیامرزد او را و آن چهار چیز راستگوئی
و حیا و شکر نعمت و خوش خلقی است و از حضرت عالم یعنی
موسی بن جعفر علیه السلام مروی است که فرمود کسیکه آمیخته
شد دل او بدوستی ما می چسبد بدل او چهار شغل یکی

کلمه

بجیکه تمام نشود دیگر آرزو و آنکه بنهایت نخواهد رسید
سیم حرصیکه تمام شدنی نباشد چهارم امید و همیکه بر
طرف نخواهد شد حضرت یوسف پیغمبر علیه السلام نوشت
بر در آن زندانیکه در او حبس شده بود این چهار کلمه را زندان
منزل آزمایش دوست و قبر اهل دنیا است و باعث شماتت
دشمنان و تجربه دوستان است روایت شده که
جناب سلیمان بن داود علیه السلام فرمود که چهار چیز است
زمین طاقت نمی آورد تحمل آنها را یکی بنده که سلطان شود
دوم ناکسیکه شفاعت کند سیم کنیزیکه ارث برد آقای
خودش را چهارم پیرزالی رشتیکه زوجه کودک
شود گفته شده که ملاک و قوام سلطان بچهار خصلت است
از اموال مردم عفت ورزد و نیکان را مقرب خود
کند و بر بدکاران سختی و شدت نماید و زبانش
راستگو باشد چهار چیز است که آدم شریف نباید

ننگ داشته باشد از آنها اگرچه امیر باشد تواضع
و ایستادن بجهت پدر خود و خدمت کردن برای
مهمان و قیام بر اسب خود اگرچه برای او صد بنده
باشد و خدمت کردن برای عالمیکه از علم او دریافت
نماید و چهار چیز است که نباید خجالت کشید از محکم
کردن و مهر نمودن او و بجهت گرانمایه بودن او و احتیاط
در او و آن چهار چیز مال و جواهر و بوی خوش و
خانه است گفته اند که ذوالقرنین لوحی از طلا یافت
در زیر دیوار یکی از شهرها و در آن لوح چهار سطر نوشته
بود سطر اول عجب دارم از کسیکه یقین بمرگ دارد
چگونه خوشحال میشود سطر دوم عجب دارم از کسیکه یقین
دارد بقدر چگونه محزون میشود سطر سیم عجب دارم از
کسیکه یقین بآتش دارد چگونه خندان میشود سطر چهارم
عجب دارم از کسیکه می بیند فنای دنیا و تقلب او را

با اهل خود چگونه مطمئن میشود بدنیا مترجم گوید که
بیوفائی دنیا و تقلب او با اهلش چندان واضح است
که محتاج به بیان نیست و هر کسی اگر مراجعه کند بطبقات
مردم زمان خود خواهد دانست که در مدت عمر خود چقدر
روزگار با مردم باوضاع مختلفه گردش کرده چه بسیار
اشخاصیکه ذلیل بودند عزیز شدند و چه بسیار عزیزها که
ذلیل و خوار شدند و چه بسیار از مردمان محترم و
توانگران که باندک زمانی فقیر و بیچیز شدند و هکذا واز
برای اهل عبرت همین بس است واما حکایات
تقلب دنیا با مردمان سابقین بیش از آن است که
احصا شود لکن ما از برای عبرت گرفتن عقلا از بیوفائی
دنیا بنقل دو قضیه در این مختصر اکتفا میکنیم اوّل آنکه نقل
شده از مردیکه گفت من در مسجد جامع منصوری در بغداد
نماز میخواندم که ناگاه مرد نابینائی را دیدم که جبهٔ کهنه

پوشیده بود که از کهنگی و اندراس روی او رقعه بود
و آستر آن باقدری از پنبه آن مانده بود و میگفت ایها
الناس بمن تصدق کنید همانا من دیروز امیر و سلطان
شما بودم و امروز از فقرا و مساکین میباشم پرسیدم این
فقیر کور کیست گفتند قاهر بالله خلیفه عباسی است* واسم او
محمد فرزند احمد معتضد بالله خلیفه شانزدهم است که شرق
و غرب برای او مفتوح گشت و او را سفاح ثانی میگفتند
بجهت اینکه تجدید کرد مملکت بنی عباس را بعد از آنکه
کهنه شده بود چه از زمان متوکل که خلیفه دهم است پیوسته
مملکت ایشان در ضعف بوده و باین سبب ابن رومی
در مدح او گفته هنیئا بنی العباس ان امامکم
امام الهدی و الباس و الجود احمد کما بابی العباس
انشأ ملککم کذا بابی العباس ایضا یجدد
و این احقر در کتاب تتمة المنتهی فی وقایع الخلفا اشاره باحوال

* بدانکه قاهر بالله خلیفه نوزدهم بنی عباس است منه

ایشان نموده ام و این مقام را گنجایش نقل نیست حکایت
دویم از محمد بن عبد الرحمن هاشمی منقولست که روز عید
قربانی بود که داخل شدم بر مادرم دیدم زنی با جامهای
کهنه نزد اوست و تکلم میکند با مادرم بمن گفت این زن را
میشناسی گفتم نمیشناسم گفت این عباده مادر جعفر برمکی است
پس من رو بجانب عباده کردم و با وی تکلم نمودم و پیوسته
از حال او تعجب میکردم تا آنکه از او پرسیدم که ای مادر از
عجائب دنیا چه دیدی گفت ای پسر جان تو روزی عیدی مثل
چنین روز بر من گذشت در حالتیکه چهارصد کنیز بخدمتگاری
من ایستاده بودند و من میگفتم پسرم جعفر با من جفا کرده و حق
مرا ادا ننموده چه باید کنیزان و خدمتکاران من بیشتر از اینها
باشند و امروز هم یک عیدیست بر من میگذرد که منتهای
آرزوی من دو پوست گوسفند است که یکیرا فراش خود
و دیگریرا لحاف خود کنم محمد گفت باو پانصد درم دادم

چندان خوشحال شد که نزدیک بود قالب تهی کند و
گاه گاهی عباده نزد ما می آمد تا از دنیا رفت حکیمی
روزگاری بر در سرای یکی از سلاطین عجم گذرانید که خدمت
سلطان رسد ممکن نشد او را لاجرم رقعه نوشت و بتوسط دربان
آن رقعه را بپادشاه رساند و در آن رقعه چهار سطر نوشته
بود سطر اول ضرورت و حاجت مرا نزد تو آورد سطر
دوم کسیکه درم دارد دیگر صبر ندارد یعنی کسیکه کار بر او
سخت شد شکیبائیش تمام میشود سطر سیم رفتن از در سرای
تو بغیر فائده باعث شماتت دشمنان خواهد بود سطر
چهارم یا جوابی بده با فائده و یا راحتم کن بگفتن نه پادشاه
چون رقعه را خواند نوشت بالای هر سطری حواله ده هزار
درهم برای او روایت شده از ابن عباس که گفت
چهار نفرند که توانائی بر پاداش ایشان ندارم مردیکه
ابتدا کرد مرا بسلام کردن و مردیکه گشود جائی برای من در مجلس

و مردیکه قدمش گرد آلود شد بجهة رفتن او در پی حاجت
من و اما چهار مرا پس باداشش نمیدهد عوضش من مگر حق تعالی
گفتند کدام است آنکس گفت مردیکه حاجتی برایش رو دهد
پس شب همه را در فکر باشد که حاجتش را از چه کس بخواهد آخر
الامر فکرش بانجا رسد که از من حاجت خود را بخواهد کلیله گفته
که قسمت شده چهار چیز بر چهار چیز رغبت بر مال و شهوت
بزنان تنها و طلب از برای ذکر و عمل از برای معاد پس سه
چیز اول تماعی است که زود فانی میشود و تبعه و عاقبت
بد انها باقی میماند و چهارمی متعلم میکند آن سه چیز را بدون
تبعه بر غنائی نیست مثل رضا و لذتی نیست مثل تقوی و
ذکری نیست اشرف از طاعت خداوند عز و جل و حفظ شده
از حسن بصری چهار کلمه هر چه خواهی زندگانی کن در دنیا که آخر
خواهی مرد و هر چه خواهی مال جمع کن که آخر باید بگذاری
و بروی هر چه را اگر خواهی دوست بدار که آخر الامر باید از

او مفارقت کنی هر چه خواهی بجا آور و عمل کن پس مدرسکه
ملاقات خواهی کرد او را بعضی را گفته که بر چه بنا کردی امر
خود را گفت بر چهار خصلت دانستم رزق مرا غیر من نمیخورد
پس آرام گرفت نفس من از حرص در طلب آن و دانستم عمل مرا
غیر از من کسی بجا نمی آورد پس مشغول بعمل خود شدم و دانستم
مرگ مرا خبر نمیکند که کی خواهد آمد پس مبادرت و تعجیل کردم
در تهیه و استعداد آن و دانستم که خدا مرا می بیند و از او پنهان
نخواهم شد لاجرم از او حیا میکنم احنف گفته که چهار خصلت است
که هر کس دارای انها باشد مرد کاملی خواهد بود و اگر کسی یک
خصلت از او دارا شود مرد صالحی خواهد بود و آن چهار چیز دین است
که آدمی را هدایت کند و عقلی است که درستی و راستی در کردار
و گفتار آورد و حسب و مجد است که آدمی را حفظ کند و حیا
و شرمیست که آدمی را از کارهای ناشایسته منع کند یکی گفته که
مردم بر چهار قسمند جواد و بخیل و مقتصد یعنی کسیکه میانه

باهل خود چگونه مطمئن میشود بدنیا مترجم گوید که
بیوفائی دنیا و تقلب او با اهلش چندان واضح است
که محتاج به بیان نیست و هر کسی اگر مراجعه کند بطبقات
مردم زمان خود خواهد دانست که در مدت عمر خود چقدر
روزگار با مردم باوضاع مختلفه گردش کرده چه بسیار
اشخاصیکه ذلیل بودند عزیز شدند و چه بسیار عزیزها که
ذلیل و خوار شدند و چه بسیار از مردمان محترم و
توانگران که باندک زمانی فقیر و بیچیز شدند و هکذا و از
برای اهل عبرت همین بس است واما حکایات
تقلب دنیا با مردمان سابقین پس زیاده از آنستکه
احصا شود لکن ما از برای عبرت گرفتن عقلا از بیوفائی
دنیا بنقل دو قضیه در این مختصر اکتفا میکنیم اول آنکه نقل
شده از مردیکه گفت من در مسجد جامع منصوری در بغداد
نماز میخواندم که ناگاه مرد با بینائی را دیدم که جبه کهنه

پوشیده بود که از کهنگی و اندراس روی او رقعه بود
و استر آن با قدری از پنبه آن مانده بود و میگفت ایها
الناس بمن تصدق کنید همانا من دیروز امیر و سلطان
شما بودم و امروز از فقراء مسلمین میباشم پرسیدم این
فقیر کور کیست گفتند قاهر بالله خلیفه عباسی است واسم او
محمد فرزند احمد معتضد بالله خلیفه شانزدهم است که شرق
و غرب براو مفتوح گشت و او را سفاح ثانی میگفتند
بجهت اینکه تجدید کرد مملکت بنی عباس را پس از آنکه
کهنه شده بود چه از زمان متوکل که خلیفه دهم است پیوسته
مملکت ایشان در ضعف بوده و باین سبب ابن رومی
در مدح او گفته هنیئا بنی العباس ان امامکم
امام الهدی و الباس و الجود احمد کما بابی العباس
انشاء ملککم کذا لکم بابی العباس ایضا یجدد
و این احقر در کتاب تتمة المنتهی فی وقایع الخلفاء اشاره باحوال

بدانکه قاهر بالله
خلیفه نوزدهم
بنی عباس است
منه

ایشان نموده ام و این مقام را گنجایش نقل نیست حکایت
دوم از محمد بن عبد الرحمن هاشمی منقولست که روز عید
قربانی بود که داخل شدم بر مادرم دیدم زنی با جامهای
کهنه نزد اوست و تکلم میکند مادرم بمن گفت این زن را
میشناسی گفتم نمیشناسم گفت این عباده مادر جعفر برمکی است
پس من رو بجانب عباده کردم و با وی تکلم نمودم و پیوسته
از حال او تعجب میکردم تا آنکه از او پرسیدم که ای مادر از
عجائب دنیا چه دیدی گفت ای پسر جان یک روزی عیدی مثل
چنین روز بر من گذشت در حالتیکه چهارصد کنیز بخدمتگاری
من ایستاده بودند و من میگفتم پسرم جعفر با من جفا کرده و حق
مرا ادا ننموده چه باید کنیزان و خدمتکاران من بیشتر از اینها
باشند و امروز هم یک عیدیست بر من میگذرد که منتهای
آرزوی من دو پوست گوسفندیست که یکیرا فراش خود
و دیگریرا لحاف خود کنم محمد گفت باو پانصد درم دادم

چندان خوشحال شد که نزدیک بود قالب تهی کند و
گاه گاهی عباده نزد ما می آمد تا از دنیا رفت حکیمی
روزگاری بر در سرای یکی از سلاطین عجم گذرانید که خدمت
سلطان رسد ممکن نشد او را لاجرم رقعه نوشت و بتوسط دربان
آن رقعه را بپادشاه رساند و در آن رقعه چهار سطر نوشته
بود سطر اول ضرورت و حاجت مرا نزد تو آورد سطر
دوم کسیکه درم دارد دیگر صبر ندارد یعنی کسیکه کار بر او
سخت شد شکیبائیش تمام میشود سطر سیم رفتن از در سرای
تو بغیر فائده باعث شماتت دشمنان خواهد بود سطر
چهارم یا جوابی بده با فائده و یا راحتم کن بگفتن نه پادشاه
چون رقعه را خواند نوشت بالای هر سطری حواله ده هزار
درهم برای او روایت شده از ابن عباس که گفت
چهار نفرند که توانائی بر پاداش ایشان ندارم مردیکه
ابتدا کرد بمن بسلام کردن و مردیکه گشود جائی برایم در مجلس

و مردیکه قدمش گردآلود شد بجهة رفتن او در پی حاجت
من و اما چهار مرا پس باداشش نمیدهد عوض من مگر حق تعالی
گفتند کدام است آنکس گفت مردیکه حاجتی برایش رو دهد
پس شب خود را در فکر باشد که حاجتش را از چه کس بخواهد آخر
الامر فکرش بانجا رسد که از من حاجت خود را بخواهد کلیله گفته
که قسمت شده چهار چیز بر چهار چیز رغبت بر مال و شهوت
بر لذتها و طلب از برای ذکر و عمل از برای معاد پس سه
چیز اول متاعی است که زود فانی میشود و تبعه و عاقبت
بد آنها باقی میماند و چهارمی منتظم میکند آن سه چیز را بدون
تبعه پس غنائی نیست مثل رضا و لذتی نیست مثل تقوی و
ذکری نیست اشرف از طاعت خداوند عز و جل و حفظ شده
از حسن بصری چهار کلمه هرچه خواهی زندگانی کن در دنیا که آخر
خواهی مرد هرچه خواهی مال جمع کن که آخر باید بگذاری
و بروی هرچه را که خواهی دوست بدار که آخر الامر باید از

او مفارقت کنی هرچه خواهی بجا آور و عمل کن پس بدرستیکه
ملاقات خواهی کرد او را بعضی را گفتند که برچه بنا کردی امر
خود را گفت بر چهار خصلت دانستم رزق مرا غیر من نمیخورد
پس آرام گرفت نفس من از حرص در طلب آن و دانستم عمل مرا
غیر از من کسی بجا نمی‌آورد پس مشغول بعمل خود شدم و دانستم
مرگ مرا خبر نمیکند که کی خواهد آمد پس مبادرت و تعجیل کردم
در تهیه و استعداد آن و دانستم که خدا مرا می‌بیند و از او پنهان
نخواهم شد لاجرم از او حیا میکنم احنف گفته که چهار خصلت است
که هر کس دارای آنها باشد مرد کاملی خواهد بود و اگر کسی یک
خصلت او را دارا شود مرد صالحی خواهد بود و آن چهار چیز دین است
که آدمی را هدایت کند و عقل است که درستی و راستی در کردار
و گفتار آورد و حسب و مجد است که آدمی را حفظ کند و حیا
و شرم است که آدمی را از کارهای ناشایسته منع کند یکی گفته که
مردم بر چهار قسمند جواد و بخیل و مقتصد یعنی کسیکه میانه

روی نهند و شرف پس جواد آنکسی است که نصیب دنیا و
آخرت خود را صرف امر آخرت میکند و بخیل آنکسیست که
نصیب دنیا و آخرت خود را صرف هیچکدام نمیکند و مقتصد
آنکسی است که نصیب دنیا را صرف دنیا و نصیب آخرت را صرف
آخرت میکند و مسرف آنکسی است که نصیب دنیا و آخرت را
صرف دنیا میکند یکی دیگر گفته که چهار چیز است که چاره چهار
چیز است سخاوت چاره جمال است و جوانمردی و ادبی چاره
حیا است و ننگ و عار چاره حفظ و نگهداریست و عمل
کردن بوعده چاره مروتست دیگری گفته چهار چیز است که
خراب و ویران میکند بدن آدمی را و بسا باشد که آدمی را هلاک
کند با شکم پر داخل حمام شدن و خوردن گوشتهای قطع شده
خشک شده و مجامعت کردن در حال امتلاء و پری معده
و مجامعت با پیره زن وصیت کرد حکیمی فرزند خود را
و گفت ای پسر بگیر چهار چیز را و ترک کن چهار چیز را هرگاه

خبری برای تو نقل کردند تو بهتر از آن را بگیر و حفظ کن و هرگاه
چیزی خواستی نقل کنی آنچه را که خوب میشنوند و گوش با آن
میدهند نقل کن و در حذر باش هرگاه مخالفت کرده شدی
و بخوش روئی با مردم ملاقات کن و ترک کن سخن با ناکس و
و دشمنی با لجوج و مجادله با سفیه و سخیف و در موافقت با کسیکه
بی اندیشه و ضعیف الرای باشد و از چهار خصلت در حذر
باش که ثمره بار آنها بد است لجاجه و عجله و خودپسندی و
غلبه حرص اما لجاجت پس میوه آن پشیمانی است و اما عجله
پس ثمر آن حیرتست و اما خودپسندی پس ثمر آن بغض و
دشمنی است و اما غالب شدن حرص پس ثمر آن فقر است
و از چهار نفر در حذر باش از شخص کریم هنگامیکه او را خوار کنی
و از عاقل هنگامیکه بهیجان در آوری او را و از احمق هنگامیکه
با او مزاح کنی و از فاجر و نابکار هنگامیکه با او رفاقت کنی
و نگهدار خود را از چهار چیز تا از عاقبت بد آنها ایمن باشی از عجله

وشتاب و از مبالغه و اصرار و از خودپسندی و خویشتن
بینی و از سستی و توانی و بدانکه کسیکه بجا آورد چهار چیز را منع
کرده نخواهد شد از چهار چیز کسیکه شکر کرد ممنوع نخواهد شد
از زیاد شدن نعمت کسیکه توبه کرد ممنوع نخواهد شد از قبول
کسیکه استخاره و طلب خیر کرد از خدا ممنوع نخواهد شد از خیر
و صلاح کسیکه مشورت کرد ممنوع نخواهد شد از رسیدن بحق
و صواب یکی از علما تلمیذ خود را وصیت کرده و فرموده
چهار چیز است که هر یک میرساند آدمیرا بمرتبهٔ عقل میرساند
آدمیرا بریاست و رای و اندیشه ترقی میدهد بسیاست و علم
ترقی میدهد بمقصد و ببالادست نشستن بر مردم و حلم میرساند
آدمیرا بتوقیر و تعظیم کردن مردم او را و چهار چیز دلالت
دارد بر چهار چیز فقه دلالت دارد بر دیانت و صافی
و خالص بودن و دلالت دارد بر امانت و سکوت دلالت
دارد بر عقل و عدل دلالت دارد بر فضل و بچهار چیز

حکم کرده میشود بر چهار چیز سخن چینی و غمازی بر ناکسی و بد
کردن بزنا و ابی و درشتی و گذاشتن مال بر بخل و بیکی
دلالت دارد بر جهل و چهار کس از چهار چیز جدا نمیشود نادان
از غلط و فضول از سقط و شتاب کننده از لغزش و ملوک از علل
یعنی از بهانه جوئی و چهار چیز کشیده میشود آخر او بچهار چیز
ممازحه و شوخی کردن بشتم و بدی و رنجانیدن ببغض و دشمنی
و خلاف کردن بوحشت و دوری و سبک شمردن به
عیب کردن و لقب بد یاد نمودن و چهار چیز است که
زائل میشود بچهار چیز نعمت بکفران و ناشکری و قدرت
بسبب تقدیر الهی و دولت بسبب حبس مال و خطا بردن
و بهره مند شدن بسبب ناز و چهار کسند که نقصان و عیبی
نخواهند یافت از چهار نفر شریف از ناکس و رشید از
گمراه و نیکو کار از بدکار و انصاف دهنده از جبر کننده
و چهار چیز است که عاقبتش بچهار چیز میرسد سکوت بسلامت

ونیکوئی بکرامت وبخشش کردن بسیادت وشکر کردن بزیادتی نعمت وچهار کس شناخته میشود بچهار چیز کاتب بنوشته اش وعالم بجواب دادنش وحکیم بکارهایش وحلیم بتحملش و چهار چیز را بقاء ودوامی نیست مالیکه از حرام جمع میشود ومجالسی که از گناهان منعقد میشود واندیشه که از عقل خالی باشد وشهریکه از عادل خالی باشد وچهار چیز باعث دوام سلطنت وپادشاهی است حفظ دین وگماشتگان امین ومقدم داشتن احتیاط در کارها ودنبال عزم واندیشه خود را گرفتن وچهار چیز است که با آنها سلطنت دوام ندارد نادانی وبی اطلاعی وزیر وبدی تدبیر وخبیث بودن نیت وستم کردن بر رعیت وچهار چیز است که عاقل نباید طمع در آنها داشته باشد غلبه کردن بر قضا ونصیحت از دشمن واعداء وتغییر خلق وخوشنودی خلق وچهار چیز است که هیچ جاهلی خالی از آنها نمی باشد سخن بی معنی گفتن وکارهای

بی فایده بجا آوردن ونزاع بی نفع کردن ومناظره بی حاصل نمودن وچهار چیز است که بر نخواهد گشت کلام گفته شده وتیر رها شده وتقدیر جاری شده وزمان گذشته و چهار چیز باعث محبت میشود خوش روئی با مردم واحسان وموافقت وهمراهی وترک نفاق وچهار چیز از علامات کرم وبزرگی است بخشش وعطا وباز داشتن اذیت وشتاب کردن در پاداش بد وچهار چیز علامت ناکسی است فاش کردن رازها وعقد قلب کردن بر غدر ومکر وغیبت کردن از آزاد مردان واذیت کردن همسایگان وچهار چیز از علامات ایمان است باز ایستادن از حرام وخوشنود بودن بمقداریکه کفایت از معیشت کند وحفظ کردن زبان وعقد قلب کردن بر احسان وچهار چیز از علامات نفاق است کمی دیانت وکثرة خیانت وغش کردن در کار دوستان وشکستن عهد وپیمان

بدنزد

خوب دادن و تاخیر کردن در عقوبت و ...

باب پنجم روایت شده از سیدما رسول خدا صلی الله
علیه و آله که فرمود در آیه شریفه وعنده مفاتح الغیب
لا یعلمها الا هو که خزانهای غیب را که غیر خدا از آن مطلع نیست
پنج چیز است نمیداند کسی در چه زمان باران میبارد مگر
خداوند میداند آنچه را که در رحم ها است مگر خداوند میداند
عاقبت هیچ نفس را مگر خداوند میداند کسی در چه زمین میمیرد
مگر خداوند میداند در چه زمان قیامت برپا خواهد شد مگر خدا
مترجم گوید که در روایات بسیار وارد شده که این
پنج چیز را بتفصیل و تحقیق غیر از خدا کسی نمیداند و مجموع
این پنج چیز در آیه آخر سوره لقمان است ان الله عنده
علم الساعة الایة و فرمود پنج خصلت است که در کتاب
خدا ذکر شده هر کس دارای آنها باشد ضرر آنها بصاحبانش
برمیگردد گفتند یا رسول الله آن پنج چیز کدام است
فرمود عهد شکستن و مکر کردن و بغی و ستم نمودن

و فریب دادن و ظلم نمودن است پس آنحضرت آیات
شریفه این پنج خصلت را قرائت فرمود ومن نکث فانما
ینکث علی نفسه ولا یحیق المکر السیء الا باهله انما بغیکم
علی انفسکم یخادعون الله ورسوله وما یخدعون الا انفسهم
وما یشعرون وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون و
نیز فرمود پنج چیز است دل را فاسد و تباه میکند گفتند
کدام است آنها یا رسول الله فرمود گناه کردن عقب
گناه و مجاراة احمق و بسیاری رغبت در زنان و
تنها ملازم بودن در خانه و نشستن با مردگان عرض
کردند مردگان کیستند یا رسول الله فرمود هر بنده
که در نعمت و ناز پرورده شده باشد و منع نشده
باشد از هرچه خواهد بکند پس او مرده است و هر که
کاری برای آخرت خود نمیکند او نیز مرده است و نیز فرموده
نشینید مگر نزد کسیکه بخواند شما را از پنج چیز به پنج چیز

از شک بیقین و از کبر و سرکشی بفروتنی و از دشمنی
بدوستی و از ریاکاری باخلاص و از رغبت در دنیا
بزهد و ترک دنیا و نیز فرمود پنج خصلت است که
جمع نمیشود در مومنی که بحقیقت مومن باشد مگر آنکه واجب
میکند حقتعالی از برای او بهشت را نور در دل و فقه
در اسلام و ورع و خداترسی در دین و مودت و
دوستی در میان مردم و خوشگوئی در صورت و نیز
فرمود برداشته نمیشود قدم فرزند آدم روز قیامت
تا از پنج چیز از او سؤال شود از عمر او که در چه تمام کرد
و از جوانیش که در چه چیز کهنه کرد و از مالش که از کجا پیدا
کرد و در چه صرف کرد مترجم گوید اصل عبارت خصلت
پنجم چنین است و ما علمت فیما عملت و این عبارت
غلط است باید مراجعه شود بنسخه صحیح آن و در کتاب
خصال عوض این خصلت نوشته که سؤال میشود از محبت

ما اهل بیت را و نیز فرمود پنج چیز از پنج کس محال است
حرمت و بزرگی از فاسق و کبر از فقیر و نصیحت از دشمن
و محبت از کسیکه از نعمت و نار است و وفا از زنان و روایت
شده از حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود پنج چیز از
من فرا گیرید بخدا قسم است که اگر سوار بر شتران شوید
و چندان در طلب آن سرعت کنید تا شتران لاغر شوند
و گوشت خود را بریزند مثل این پنج چیز را نیابید امید
نداشته باشد احدی مگر بپروردگار خود و نترسد احدی
مگر از گناه خود و چون سؤال کرده شد عالم از چیزیکه
نمیداند حیا نکند از گفتن اینکه خدا بهتر میداند و حیا نکند
جاهل از آموختن و نسبت صبر با یمان مثل سر است ببدن
یعنی صبر و شکیبائی در مصائب سر ایمان است و نیز مرویست
از آنحضرت که فرمود از کرم و بزرگی مرد است پنج خصلت
پاک بودن او و زبان خود را و اقبال وردن او

بکار خود و گریستن یاد بر زمان گذشته خود و حفظ کردن
حقوق برادران قدیمرا و دوست داشتن او
وطن خود را و پیغمبر فرمود آنحضرت بمردمان که ای گروه
مردم دوری کنید از پنج چیز تا خالص شود از برای شما
حلال و خلاصی جوئید از حرام و آن پنج چیز مدح کردن
فروشنده است متاع خود را و عیب کردن مشتریست
آنمتاع را و در فروختن قسم یاد کردن و عیب متاع را
پوشانیدن و سود حرام خوردن و روایت شده
از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام در باب پنج
خصلت فرمود کسیکه دروغ گوید جمال او میرود و کسیکه
بدخلقی کند اندوه او بسیار میشود و کسیکه غلبه کرد بر او
نعمتهای بسیار شکر کند خدا را و کسیکه اندوهش زیاد
شد استغفار بسیار نماید و کسیکه فقر و درویشی او را
میکشد بسیار بگوید لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم



حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده پنج خصلت است
که هر کس دارای آنها نباشد رحم نخواهد کرد کسیکه شناخته
نشود کرم در طبیعت او و نرمی در خوی و خلق او و راست
گوئی در زبان او و فضیلت در نفس او و ترسیدن از پر
وردگار خود و نیز فرموده بدرستیکه خوبان بندگان خدا
کسانی باشند که جمع باشد در ایشان پنج خصلت هرگاه
احسان و خوبی کردند خوشحال شوند و هرگاه بدی کردند
طلب آمرزش و استغفار نمایند و چون عطا کرده شدند
شکر نمایند و چون مبتلا شوند صبر نمایند و چون کسی
نافرمانی ایشان کرد از او بگذرند از ابن عباس و کسیکه
گفت پنج چیز با پنج چیز است آشکار و فاش نخواهد
شد زنا در گروهی مگر آنکه مرگ در میان ایشان بسیار
شود و هرگاه کم فروشی شایع شد مبتلا خواهند شد
بقحطی و هرگاه قومی عهد و پیمانرا شکستند مسلط کند

حق تعالی بر ایشان دشمنان ایشانرا و هر گاه قومی
حکم بجور نمودند قتل در بین ایشان واقع میشود و هر گاه
قومی زکوة و خمس را منع نمودند دشمن ایشان بر
ایشان مسلط میشود بعضی از علما گفته اند مردم پنج
صنفند یکصنف طلب کردند لذت دنیا را برای دنیا
پس ایشان ملامت شونده کانند و اجری نبرند و صنف
دیگر طلب کردند برای آخرت پس ایشان اجر برند و
ملامت نشوند و صنف دیگر ترک دنیا کردند بجهت
راحت و آسایش و عزت خود پس ایشان نه ملامت
شوند و نه اجر برند و صنف دیگر ترک کردند دنیارا
بجهت سبک شدن حساب ایشان پس ایشان نیز کامیابند
و صنف دیگر ترک کردند دنیارا بجهت آنکه خداوند
عزوجل دنیارا مذمت فرموده و هم بجهت ترس ایشان
از آنکه مشغول شوند و باز مانند از عبادت خدا پس

ایشان یاد ایشان دنیا و آخرت میباشند دیگری گفته
که واجب است برای عاقل در دنیا پنج چیز از حرص و امل
دوری کند و بعلم و عمل خودرا بپوید کنند و دوری کند
از مرتکب شدن زلتها و لغزشها و ملاحظه کند آمدن
مرگرا همیشه مابین امیدواری و ترس باشد یکی از حکما
گفته که دیدم امور دنیارا که سببش پنج چیز است قضا
و قدر دوم اجتهاد سوم خلقت چهارم جوهر پنجم وراثت
اما آنچه را که بقضا و قدر است پنج چیز است اهل و مال
و اولاد و سلطنت و عمر و اما آنچه را که بواسطه جد و جهد است
آن نیز پنج چیز است صنعت و علم و عمل و بهشت و دوزخ
و آنچه بسبب خلقت است نیز پنج چیز است خوردن و آشامیدن
و خواب و بیداری و نکاح و اما آنچه بسبب جوهر بوده است
آن نیز پنج چیز است خوبی نمودن و تواضع و پیوند کردن
و کرم و بزرگی و راستگوئی و اداء امانت و اما

واما

آنچه که بواسطهٔ وراثت و ارث است آن نیز پنج چیز است جسم و هیئت و جمال و شرف و زیرکی است و گفته مرد عالم نمیشود مگر آنکه پنج چیز از برای او بوده باشد تحمل مشقتهای آموختن علم و اهتمام و عنایت تمام در تحصیل علم و داشتن کسیکه قائم بکفایت امور او باشد و قوه که مطالب علم را استنباط و استخراج کند و معلمیکه خیر خواه او باشد گفته شده که پنج چیز سیر نمیشود از پنج چیز چشم از نگاه کردن و گوش از خبر شنیدن و زن از مرد و زمین از باران و عالم از علم و بدانکه انس آدمی در پنج چیز است در زوجهٔ موافق و فرزند نیک و رفیق که اهل صفا باشد و انس عالم در کتابیست که میخواند و انس عابد در خلوتی است که بعبادت مشغول شود و پنج چیز است که هرگاه مرد افراط و بسیار پیروی آن کند هلاک میشود زن و شرب خمر و بازی شطرنج و نخوان و صید کردن و آمیزش با جهال و نادانان

ابن مقنع گفته که باز داشتن از پنج چیز آخرش پشیمانی آورد یکی آنکه خود را از عمل و کار کردن بجهت آخرت باز دارد و چون دستش از عمل کوتاه شود پشیمان شود دیگر آنکه برادران و دوستان خود را رها کند چون ابتلاعات برا و وارد شود پشیمان شود سیم آن کسیکه دشمن خود را بدست آورد و دست از او بر دارد پس چون عاجز شود از معاودت آن دشمن پشیمان شود که چرا او را رها کرد چهارم آن کسیکه زن صالحه و نیکی داشت او را رها کرد و مبتلا شدن بزن بد پس هرگاه یاد زن صالحه خود کند پشیمانی خورد پنجم آن کسیکه در دنیا گناه کرد چون مرگ او حاضر شود پشیمانی خورد که چرا عمر خود را بگناهان تمام کرد اردشیر وصیت کرد و گفت وصیت میکنم شما را به پنج چیز که در آن راحت جان شما و دائم بودن سروری شما و صلاح امور شما است اول رضا و خشنودی بآنچه قسمت

شناسنده است دوم دور کردن حرص فاحش را از خود تان
سیم احتراز از حسد و رشک بردن چهارم دور کردن
غصه و اندوه بر چیزهائیکه امید بود بر آنها پس فوت شده و
از دست رفت پنجم ترک کردن سعی در چیزهائیکه اتفاق
نمی افتد رسیدن بانجاز آن و تمام شدن ان پس هر کسیکه
کسیکه خوشنود نباشد بآنچه قسمت او شده همیشه بحالت خشم
خواهد بود و کسیکه حرص او فاحش شد نفس او خار خواهد شد
و کسیکه حسد برد ببالاتر از خود همیشه در غم و غصه خواهد بود
و کسیکه اندوه میخورد بر چیزیکه از دست او رفته اندوه بی
فائده را برای خود خریده و رنج سنگینی را بار خود نموده و بر
گرده دل خود را از اندوه ها و تمنیها که راحتی در عقب ندارد
و کسیکه سعی کند در چیزیکه تمام شدن از برای او نیست عاقبت
حسرت و ندامت برد و مترجم گوید که شناسنده در اینجا دیدم نقل
کنم کلمات لطیفه فقره را که فاضل و میری از خطیب بغدادی

در حیوة الحیوان نقل کرده انجا نستکه مردی صید کرد
قبره را و آن مرغک کوچکی است باندازه گنجشک قبره بزبان
آمد و با وی گفت که مقصود تو از صید کردن من چه بود گفت
آنکه ترا بکشم و بخورم گفت والله انی لا اسمن ولا اغنی
من جوع یعنی بخدا سوگند که من کسیرا فربه نمایم و از گرسنگی
بی نیاز نمیکنم ولکن من ترا سه خصلت می آموزم که از کشتن و
خوردن من برای تو بهتر باشد ولکن یکی از آن سه خصلت را
وقتی میگویم که در دست تو باشم دوم را وقتی میگویم که
مرا رها کنی و من بپرم و بر روی درخت نشینم سیم را آنگاهی میگویم
که از درخت پرواز کرده و بر روی کوه روم آدم گفت
قبول کردم نصیحت اول را بگو گفت افسوس و اندوه مخور
بر چیزیکه از دست تو بیرون رفت پس باشد بالای درخت
رفت و گفت نصیحت دوم آنکه هر چرا که بشنوی بعقل خود
عرضه دار پس آنچه را که بعقل و عادت درست نمی آید باور

مرغ این بگفت و بالای کوهی رفت چون بر کوه مستقر شد
فریاد کرد که ای بدبخت مرا مفت از دست دادی اگر مرا
کشته بودی در چینه دان من دری مییافتی که وزن آن
بیست مثقال بود آنمرد چون این سخن بشنید شروع کرد
بافسوس خوردن و از غصه و اندوه لب خود را گزیدن پس
از آن گفت الحال نصیحت سیم را بگو گفت مرغ بان بد و
نصیحت که برای تو گفتم چه عمل نمودی که سیم را بگویم تو بهمین
زودی آنهارا فراموش کردی گفتم بر فوت شده افسوس
مخور تو اندوه و افسوس خوردی بر چیزیکه از دست تو رفته
و رها شده گفتم باور مکن چیزیرا که بعقل درست نیاید و تو
باور کردی حرف مرا که بعقل درست نیاید چه آنکه اگر تمام
مرا با استخوان و گوشتم بکشند بیست مثقال نیست چگونه
در چینه دان من دری خواهد بود که بوزن بیست مثقال
باشد حکیمی وصیت کرد فرزند خود را و گفت ای پسر جان

من نگهدار خود را از پنج خصلت تا پشیمان نشوی عجله
و شتاب مکن پیش از اقتدار و دست مکش از دشمن پیش
از آنکه از کار بیفتد و مطلب پنهان را افشا مکن پیش از آنکه
آن مطلب بانجام رسد و از اهل حسد و فساد طلب یاری مکن
و بهوی و هوس و میل نفس رفتار مکن و از پنج چیز در حذر باش
که سلامت صاحبان آنها خیلی عجب است صحبت و همراهی
با سلطان و سوار شدن بدریا و امین داشتن زنان را برازها
و مفاخرت کردن با مردمان ناکس و تجربه کردن در نفس
از چیزهائیکه مخوف و ترس از آنها است و بدان ای پسر که
من که کسیکه توشه خود کرد در دنیا پنج چیز را بمطلوب خود
خواهد رسید و در آخرتش با آتش مبتلا خواهد شد باز داشتن
اذیت و خورش خلقی و دوری کردن از ریب و شک
و عمل نیک و ادب نیک و حذر کن ای پسر جان من
از نشستن در شهریکه پنج چیز در او نباشد پادشاه قاهر

وقاضی عادل و بازار کساد و نهر جاری و طبیب ماهر
و بدانکه چیزهای سوزنده پنج چیز است آتش و آن با آب خاموش
میشود و زهر و آن بدوا حرارتش برطرف میشود و اندوه
و آن بصبر حرارتش برطرف میشود و عشق و آن بجدائی
و فراق حرارتش منطفی میشود و پنجم آتش عداوت و آن
هیچ وقت خاموش نخواهد شد باب ششم فرمود
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که ضامن شوید
برای من شش چیز را تا ضامن شوم برای شما بهشت را راست
بگوئید در وقتیکه سخن میگوئید و وفا کنید بوعده خود و ادا
امانت کنید و حفظ کنید فروج خود را و بپوشید چشمان
خود را از نامحرمان و باز دارید دستهای خود را از چیزهای
حرام و نیز فرمود وصیت میکنم شما را بشش خصلت راست
بگوئید پس بدرستیکه صدق و راستگوئی در کنار نجات است
و خیر بگوئید تا شناخته شوید بخیر و عمل کنید بخوبی تا از اهل

خیر شوید و ادا کنید امانت را بهر کسیکه امین دانست شما را
و نزد شما امانت نهاد و صله و پیوند کنید خویشان
خود را اگرچه ببرند از شما و بازگشت کنید به نیکوئی کردن برکسیکه
بیخردی کنند بر شما و نیز فرمود بشش خصلت جاهل شناخته
میشود از غضب کردن بیجا و تکلم کردن بیفائده و اعتماد کردن
در غیر محل و فاش کردن راز و اعتماد نمودن بهر کس
و نشناختن دشمن خود را از دوست خود و فرمود اول
معصیتهائیکه بجا آورده شد شش چیز بود حب دنیا و حب
ریاست و دوستی مال و دوستی طعام و دوستی زنان
و حب خواب و نیز فرمود همانا من میترسم بر شما از شش
چیز امارت و ریاست بیخردان و رشوه گرفتن در حکم
و بخشیدن خونها و مردمانی که قرآن را بمنزله نای قرار دهند
یعنی تغنی کنند بآن و از کثرت شرطه یعنی بسیار شدن [illegible]
ناکس و فتوی دادن در احکام بدون علم و دانائی و نیز

فرمود از شش نفر حزن و اندوه مفارقت نمیکند از شخصی
که کینه در دل داشته باشد و از کسیکه حسد در سینه داشته
باشد و از کسیکه تازه بدولت رسیده باشد و از فقر بترسد
و از طالب مرتبه که قدرت بر آن مرتبه نداشته باشد و از
کسیکه با اهل ادب بنشیند و از ادب بهره نداشته باشد
عوف ابن مالک گفت وارد شدم بر رسولخدا صلی الله
علیه و آله در غزوه تبوک در حالیکه آنحضرت در قبه نشسته بود
پس شنید صدای پایرا فرمود کیستی گفتم عوف ابن مالک
میباشم ای مولای من فرمود داخل شو چون داخل شدم
دیدم آنحضرت مشغول وضو گرفتن است و وضوی کاملی ساخت
پس فرمود ای عوف بشمار شش چیزرا که واقع خواهد شد
پیش آمدن قیامت اول آنها وفات پیغمبر شما است عوف
گفت از شنیدن این کلمه مرا اندوه سختی عارض شد چنانچه ساکت
ماندم فرمود بگو یکی گفتم یکی فرمود دیگر فتح بیت المقدس است

بگو دو تا گفتم دو تا فرمود دیگر فتنه بوده که تمام خانهای
عرب را فرو گیرد فرمود بگو سه تا گفتم سه تا فرمود چهارم
مرگی واقع شود در بین شما و شما را بکشد چنانچه قصاب
گوسفند را میکشد و پنجم محبت مال در میان شما آشکار شود
چندانکه اگر بیک نفر صد دینار زر سرخ دهند راضی نگردد
و در خشم باشد چون نسخه سقیم بود خصلت ششم رابعینه نقل کردم ولی
ترجمه باید از نسخه صحیح آن مراجعه شود انشاء الله و سته هدیه تکون بینکم
الاصفر فیجیئون لکم علی ثمانین رایة تحت کل رایة اثنی عشر
الفا سلمان فارسی رضی الله عنه گفت که وصیت کرد
مرا رسولخدا صلی الله علیه و آله بشش خصلت که ترک نخواهم
کرد آنها را در هیچ حال فرمود مرا که نظر کنم پست تر از خود
و نظر نکنم ببالاتر از خود و دوست دارم فقرا را و نزدیک ایشان
روم و حق را بگویم اگرچه تلخ باشد و با خویشان خود پیوند
کنم اگرچه پشت بمن نموده باشند و از مردم چیزی سؤال نکنم

و بسیار بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم روایت
شده از امیر المؤمنین علیه السلام که نسبت اسلام را بشش خصلت
بیان کرده فرمود که نسبت دهم اسلام را بشش چیز که احدی
پیش از من و بعد از من بیان آن ننموده باشد پس فرمود اسلام
تسلیم و انقیاد است و تسلیم یقین است و یقین تصدیق است
و تصدیق اقرار است و اقرار عمل است و عمل نیت است
و روایت شده از آن جناب که فرمود خیر و خوبی نیست
در صحبت و رفاقت با کسیکه دارای شش خصلت باشد اگر
حدیث و سخن گوید دروغ گوید و اگر حدیث کنی او را تکذیب
تو نماید و اگر امانت نزد او گذاری با تو خیانت کند و اگر
امانت نزد تو گذارد ترا متهم کند و اگر نعمت دهی
با او کفران تو کند و اگر بر تو نعمتی دهد بر تو منت گذارد
و روایت شده از حضرت صادق علیه السلام که
فرمود مروت در شش خصلت است سه خصلت آن در

سفر و سه خصلت آن در حضر است اما آن سه خصلت که
در حضر است تلاوت کتاب الله و عمارت مساجد و گرفتن
برادران دینی در راه خدا و اما آن سه خصلت که در سفر است
بذل زاد و توشه و گرامی داشتن رفیق و خوش خلقی نمودن
و نیز فرمود که هلاک بشوند شش طایفه بشش خصلت
عربها بسبب عصبیت و دهقانها بسبب تکبر کردن و تاجران
بخیانت کردن و فقها بحسد بردن و اهل ده بنادانی و جهل
و اهل ریاست و امارت بجور نمودن و روایت شده از
حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود بگیر نصیب و بهره
خود را از شش چیز پیش از رسیدن شش چیز از جوانی پیش از
رسیدن پیری و از صحت پیش از مبتلا شدن بمرض
و از قوت خود پیش از رسیدن بضعف و از دولت پیش
از رسیدن بفقر و از آسودگی خود پیش از رسیدن شغلها
و از زنده بودن پیش از رسیدن بمرگ و از صادقین

مراد از عمارت مساجد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و آمد کردن [illegible]
از عبادت و [illegible] صنایع و [illegible]

ح
دهقان سوداگران و در پیش
بزرگان عجم و سرکرده
کشورست

مروی است که فرمودند هر کس حاجتی نزد خدا داشته باشد در شش وقت طلب نماید در وقت اذان و وقت زوال شمس که ظهر باشد و بعد از مغرب و در نماز وتر و بعد از نماز صبح و در وقت آمدن باران و نیز فرموده اند که شش نفر دعایش مستجاب میشود دعای امام عادل و دعای پدر نیکو برای فرزند خود و دعای فرزند صالح برای پدر خود و دعای مؤمن از برای برادر مؤمن خود در غیبت او و دعای مظلوم میفرماید حق سبحانه هر آینه انتقام میکشم از برای تو اگر بعد از روزگاری باشد و دعای فقیر از برای کسیکه انعام میکند براو اگر مؤمن باشد لقمان در وصیت خویش بفرزند خود فرمود ای پسر جان من امروز تاکید میکنم ترا بشش خصلت که هر یک از آن خصلتها نزدیک میکند ترا بخوشنودی و رضای خدا و دور میکند ترا از غضب و خشم خدا اول آنکه بپرستی خدا را

و شریک قرار ندهی برای او چیزی را دوم آنکه خوشنود باشی بآنچه که خدا تقدیر کرده برای تو چه محبوب تو باشد یا مکروه تو سیم آنکه دوست داشته باشی دوستان خدا را و دشمن داشته باشی دشمنان خدا را چهارم آنکه دوست داشته باشی از برای مردم آنچه را که برای خود دوست میداری و نپسندی از برای مردم آنچه را که از برای خود نمی پسندی پنجم آنکه خشم خود را فرو خوری و خوبی کنی با کسیکه با تو بدی کرده ششم آنکه ترک کنی متابعت هوی و هوس را و نیز فرمود شش چیز محتاج بشش چیز است اول نیکو تکلم کردن محتاج است بقبول کردن کلام یعنی اگر مستمع کلام متکلم را استماع کرد و قبول نمود متکلم میتواند خوب سخن بگوید والا توقع سخن از او نباید داشت چنانچه گفته شده مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد دویم حسب محتاج است بادب پس بی ادب را حسب و نسبی نیست سیم سر در د

شادی محتاج است بامنیت و اگر نه سرور نمیباشد چهارم قرابت و خویشی محتاج است بصداقت و اگر نه قرابت نمیباشد پنجم شرف محتاج است بتواضع و فروتنی ششم بخشنده و بزرگواری محتاج است بغنا و بی نیازی بعضی از علما گفته اند که هرگاه مؤمن صبح میکند از برای او است شش دشمن نفس او و دنیای او و شیطان و نادان و منافق و کافر اما نفس او در پی شهوتها و لذتها میباشد و اما شیطان پس در پی لغزیدن او است و اما دنیا پس در مقام فساد او است و اما نادان پس سد میبرد براو و اما منافق پس در پی اذیت او است و اما کافر پس در پی کشتن او است حکماء هند گفته اند شش چیز دوام و ثبات ندارد سایه ابر و دوستی بدان و مال حرام و عشق زنان و سلطان ظالم و خبر دروغ یکی از علما فرموده باعث عمارت و آبادی دنیا شش چیز است اول میل و رغبت مردم بنکاح

و زنان است که باعث نسل و بقاء بنی آدم است که اگر این مطلب نبود مردم تزویج و وطی زنان نمی نمودند نسلها منقطع میشد دوم محبت و میل باولاد است که باعث تربیت و بزرگ نمودن ایشان است که اگر این چیز نبود کودکان از بی تربیتی هلاک میشدند سیم پهن شدن آمال و آرزوها است در میان مردم که بسبب آن حرص پیدا میکنند بر معیشت و عمارت کردن و سایر کارها چهارم ندانستن وقت مرگ است که اگر مردم مدت عمر خود و وقت مردن خود را میدانستند دنیا بر ایشان تنگ میشد و از حرکات و زحمات خود را باز میداشتند و نظام دنیا بهم میخورد پنجم اختلافات حالات مردم است در غنی و فقر و احتیاج بعضی ببعض دیگر که اگر این چیز نبود و همه مساوی بودند هلاک میشدند و این هم از نظام حکمت است ششم وجود پادشاه است که اگر هیبت و سطوت او نبود مردم بهم میریختند و هرج و مرج میشد و یکدیگر را

هلاک میکردند وصیت کرد حکیمی فرزند خودرا و گفت
ای پسرک من شش چیز بر آدمی خیلی سخت است خود را شناختن
و عیب خود را دانستن و راز خود را پنهان نمودن و شهوت را
از خود دور نمودن و مخالفت هوی و هوس نمودن و کلام
بیفایده نگفتن و شش خصلت است که کسی طاقت آن ندارد
مگر کسیکه صاحب نفس شریف باشد ثابت ماندن بحال خود
هرگاه نعمت بسیار بر او روی آورد و صبر کردن بر مصیبت
بزرگی که بر او روی دهد و نفس را بجانب عقل برگردانیدن
هرگاه رو بشهوت آورد و مداومت بر کتمان سر و راز و
صبر کردن بر گرسنگی و متحمل شدن اذیت همسایه و بدانکه
فضیلت آدمی در شش چیز است برادری کردن با ایشان
و مانند خود و مدارا نمودن با دشمنان و حذر کردن از نقطه
و افتادن و نگهداشتن خود را از افتادن در ورطه هلاکت
و فرو بردن غصه و اندوه خویش و ندادن فرصت و وقت را

از دست و بدانکه شخص با سخاوت آنکسی است که دارای
شش خصلت باشد مسرور باشد هنگام عطا کردن و عطا کند
بقصد تبرع و بر کسیکه عطا نموده منت نگذارد و اذیت
او ننماید و از او عوض و نیکوئی نخواهد و چون عطائی نمود
چنان داند که این فریضه بوده بر او و ادا نموده و اعتقاد
کند آنکه قبول عطای او نموده حقی از او قضا نموده و هم فرمود
ای پسر وصیت میکنم ترا بشش خصلت که تمام علم و ادب در
این شش خصلت است اول آنکه با بالاتر از خود نزاع و دشمنی
نکنی دوم آنکه چیزیکه نمیدانی نگوئی سیم آنکه چیزی را که نمیرسی
عطا نکنی چهارم آنکه زبان تو مخالف با دل تو نباشد پنجم
آنکه قول تو مخالف با کار تو نباشد ششم آنکه هرگاه امری
بر تو روی آورد دست از او بر نداری و هرگاه پشت بر تو
کرد بطلب آن نروی ای پسر حذر کن از شتاب و عجله
کردن همانا عربها عجله را مادر پشیمانیها گفته اند و این سبب

آنست که در عجله شش خصلت بد هست چه آنکه شخص عجول میگوید
چیزی را پیش از آنکه بداند و جواب میدهد پیش از آنکه بفهمد و بسنجد و
واندیشه و عزم در کارها میکند پیش از آنکه تأمل در آن نماید
و قطع میکند پیش از آنکه اندازه بگیرد و ستایش میکند پیش از
آنکه تجربه کند و مذمت میکند چیزی را پیش از آنکه اندازه
و حد او را به کسی معلوم نماید و این خصلتها نمیباشد مگر در کسیکه
صاحب ندامت و پشیمانی باشد و کسیکه خارج از سلامت
بوده باشد و بدانکه شش چیز اندوه را میبرد گوش دادن بکلام
علما و سخن گفتن با دوستان و راه رفتن در سبزه زار و نشستن
برکنار آب جاری و گذشتن ایام و اقتدا کردن بصاحبان
مصیبت و بدان ای پسر که شش چیز است که هر کس بسبب آنها
بمیرد مثل آنستکه خود را کشته باشد اول کسیکه بمیرد بجهت
خوردن طعامی که چند دفعه آنرا خورده و با مزاجش موافقت
نموده دویم کسیکه بخورد طعامی را زیاده بر آنچه معده او

طاقت دارد سیم کسیکه بخورد طعامی پیش از آنکه طعام
قبل هضم شده باشد چهارم در نسخه اصل نبود و بگمانش بیاض
بود پنجم کسیکه طول بدهد حبس حاجت خود را و بمقتضای حاجت
نرود هرگاه حاجت بتخلی پیدا کند ششم کسیکه در مکان
وحشتناک تنها اقامت نماید و بدانکه شش چیز است که
هر گاه شخص بآن راضی و خوشنود شد دنیا و دین او صاف
و نیکو درست خواهد شد کسیکه راضی باشد بشهر خود و منزل
خود و زن خود و معیشت خود و آنچه خدا از روزی قسمت او
فرموده و آنچه را که خدا تقدیر و حکم برای او نموده اگر چه بر
او ناگوار و بر خلاف آرزوی او باشد مترجم گوید مناسب
دیدم در اینجا نقل کنم شش کلمه را که از ابراهیم ادهم نقل شده
و آنچنانست که از ابراهیم نقل شده که وقتی چند نفر از ابدال
بر من میهمان شدند بایشان گفتم مرا وصیت بالغه فرمایید
تا از خدا بترسم چنانچه شما از خدا میترسید گفتند شش چیز

ترا یاد میدهیم اوّل آنکه کسیکه بسیار شد کلامش پس طمع
نکند در رقت قلب خود دوم کسیکه بسیار شد خوابش پس
طمع نداشته باشد در بیداری شب و قیام در لیل سیم کسیکه
آمیزشِ او با مردم بسیار شد پس طمع نکند در حلاوت
عبادت چهارم کسیکه اختیار کرد ظالمین را پس طمع
نداشته باشد در استقامت دین پنجم کسیکه غیبت و دروغ
عادت او گشت پس طمع نکند که با ایمان از دنیا بیرون
برود ششم کسیکه طالب رضا و خوشنودی مردم است پس
طمع نکند در رضا و خوشنودی خدای تعالی ابراهیم گفت
چون تامل کردم در این موعظه یافتم در آن علم اوّلین و آخرین
را باب هفتم فرمود رسول خدا صلّی الله علیه و آله که
هفت نفرند که در سایهٔ رحمت خود خداوند جای میدهد ایشانرا
در روزیکه سایهٔ نیست مگر سایهٔ او اوّل ایشان امام عادل است
و آن شش نفر دیگر جوانی است که نشو و نما کرده باشد در عبادت

خدا و مردیکه از مسجد بیرون بیاید و دلش در فکر مسجد باشد
تا وقتیکه برگردد بمسجد و دو مردیکه با هم دوستی کنند بجهة
خدا و با هم جمع شوند و از هم مفارقت کنند بجهت خدا
مردیکه در خلوت ذکر خدا کند و اشکش روان باشد و مردیکه
بطلبد زن صاحب حسن و جمال او را بجانب خود و آن مرد گوید که
من از خدا میترسم و مردیکه صدقه دهد و او را پنهان کند بطوریکه
دست چپش از دست راستش خبردار نشود و در روایت
شده از حضرت امام حسین علیه السّلام که فرمود رسول خدا
صلّی الله علیه و آله که وصیت کرد مرا پروردگار من بهفت
خصلت و آن هفت خصلت آنستکه با اخلاص بکوشم در پنهانی
و آشکار و عفو کنم از کسیکه بر من ظلم کرده و عطا کنم بکسیکه
مرا محروم نموده و پیوند کنم با کسیکه از من قطع کرده
و آنکه سکوت من تفکر باشد و نظر من از روی عبرت باشد
در این روایت شریف شش خصلت بیشتر ذکر نشده و شاید

یکخصلت دیگرش آن باشد انکه کلام من ذکر باشد سلمان فارسی
رضی الله عنه گفته که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم
که فرمود هر که والی شود بعد از من بر هفت نفر از مسلمانان
و بعدالت در بین ایشان رفتار نکند و بسنت من عمل ننماید
ملاقات کند خدا را در حالیکه خدا بر او غضبناک باشد
و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بدرستیکه من
لعنت کرده ام هفت نفر را که لعنت کرده ایشانرا خداوند
عز و جل و آن هفت نفر انکسی است که زیاد کند در کتاب
خدا و انکه تکذیب نماید تقدیر الهی را و انکسی که مخالفت
کند سنت مرا و آنکسیکه حلال کند آنچه را که خداوند
حرام فرموده و انکسیکه حرام کند آنچه را که خداوند حلال
فرموده و آنکسیکه از روی قهر و جبر بر مردم مسلط شود
و آنکسیکه صرف خود نماید غنیمت مسلمانانرا براء بن عازب
گفته که امر فرمود ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله بهفت چیز

در هر سه خبر مستجاب الدعوة

ام

امر فرمود ما را بعیادت بیماران و تشییع جنازه ها و
افشای سلام و اجابت کردن دعوت مسلمانان و
دعا کردن در وقت عطسه ایشان بگوئی یا و یرحمکم الله
و او در جواب گوید یغفر الله لکم و یرحمکم و یاری کردن
مظلومان و قبول کردن قسم ایشان یعنی اگر مسلمان
برای چیزی قسم یاد کرد تصدیق او کنند و از او قبول
نمایند و نهی کرد ما را از استعمال ظروف نقره و از دست
کردن انگشتر طلا و از پوشیدن حریر و از پوشیدن جامهای
دیبا و از پوشیدن قسی و آن جامه بوده که از مصر میاوردند
و مخلوط بوده با ابریشم یا آنکه مراد مضلع باشد و آن جامه ایست
که خط خط بافته شده است و نهی کرد از پوشیدن استبرق
و آن جامه ایست که کار کرده شده در او طلا یا جامه ایست از
ابریشم و حریر و از سوار شدن بر روی نشستن گاه ها و بالشهای
روی زین ابن عباس گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله

مجلل افشای سلام آنستکه شروع بسلام کردن بجلدی از مسلمانان

طلا در یک خصال

این عبارت ترجمه میاثر است و ابو عبیده گفته که مراد از میاثر و بالشهای نیست که نهی از آن گرفته آنها شده آن بالشها است که متعارف عجم بوده و از دیباج و حریر بوده منه

فرمود که هفت چیز هست که نوشته میشود ثواب آنها از برای
بنده بعد از مردن مردیکه درختی بکارد یا چاهی بکند یا نهری
جاری کند یا مسجدی بنا نماید یا قرآنی بنویسد و بگذارد
یا علمی از خود باقی گذارد یا فرزند صالحی بعد از خود داشته
باشد که از برای او استغفار کند و فرمود رسول خدا صلی الله
علیه و آله که هفت چیز آفتیست هفت چیز است آفت سخاوت
منت نهادن است و آفت جمال تکبر و خوش
آمدن از خود است و آفت سخن دروغ است و آفت علم
فراموشی است و آفت عبادت سستی نمودن و ساکن
شدن است و آفت ظرافت لاف زدن است و آفت
حسب و نسب فخر کردن است و فرمود گناهان کبیره هفت است
اول شرک بخداست دوم کشتن نفس محترمه است یعنی
کشتن آدمی بناحق سیم خوردن مال یتیم است چهارم
عقوق و جفا کردن بوالدین است پنجم نسبت دادن فاحشه است

بزن عفیفه ششم گریختن از جنگ و جهاد است هفتم انکار حق
ما اهل بیت است مترجم گوید که در باب نهم اشاره خواهد
شد باثار اکابر در عدد کبائر بانجا رجوع شود حضرت
امام رضا علیه السلام فرموده که هفت چیز بدون هفت
چیز استهزاء و سخریه کردن بنفس است کسیکه بزبان استغفار
کند و در دل پشیمان نشود پس چنین در استهزاء کرده و کسیکه
از خدا توفیق کارهای خوب خواهد ولکن جد و جهد نکند
و کسیکه در پی احتیاط و نگاهداری خود باشد ولکن حذر
نکند و کسیکه از خدا بهشت طلبد ولکن در شدائد و سختیها صبر
نکند و کسیکه از آتش جهنم بخدا پناه برد ولکن ترک شهوتهای
دنیوی نکند و کسیکه مرگ را یاد کند ولکن مهیای مرگ نشود
و کسیکه ذکر خدا کند ولکن مشتاق بملاقات خدا نباشد
روایت شده از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
که فرمود هفت چیز نیست که هر که دارای آنها باشد کامل

کرده حقیقت ایمان او گشاده میشود برای او درهای بهشت که [illegible]
وضوی او کامل کند و نماز را نیکو بجای آورد و زکوة مال
خود را بدهد و خشم خود را باز دارد و زبان خود را در بند کند
و تفقه در دین نماید و او نصیحت کند از برای اهل بیت
پیغمبرش یعنی دوستدار ایشان باشد و متابعت کند ایشان را
در گردار و اقوال و نیز از آنحضرت روایت شده که فرمود
هفت چیز است که دلالت دارد بر اندازه عقل صاحبان
آنها یکی مال است که از او بعقل صاحبش پی میتوان برد
و دیگر حاجت است و دیگر مصیبت است که از او پی برده
میشود بر عقل مصیبت زده و دیگر غضب است که دلالت
دارد بر عقل غضبناک و دیگر کتاب و کاغذ است که دلالت
دارد بر اندازه عقل نویسنده اش و دیگر پیام آورنده است
که دلالت دارد بر اندازه عقل فرستنده اش و دیگر هدیه است
که دلالت دارد بر عقل هدیه فرستنده گفته شده که هفت چیز

در روایت خصال بخصوص
این خصلت ذکر شده که او
برای گناهان خود استغفار
وطلب آمرزش نماید

قوام و استمداد کی ندارد دیگر هفت چیز دیگر زن اگر چه هر و پسر
پدر و شاگرد با استاد و رعیت بسلطان و سلطان بعقل
و عقل بتجربت و تمنیت و طاعت خدا بمخالفت کردن هوای
و هوس و نیز وارد است که از برای پادشاه هفت چیز
بوده باشد وزیر که اعتماد باو داشته باشد و محرم اسرار
او باشد و قلعه محکمی داشته باشد که هرگاه حاجت افتاد به
پنهان شدن بانجا پناه برد و اسب دونده داشته باشد
که هرگاه حاجت بسواری افتاد بر او سوار شود و شمشیر برنده
داشته باشد که هرگاه حاجت بجنگ شد نترسد که
آن شمشیر با او خیانت کند و از جواهرات ذخیره
داشته باشد که بوزن سبک و بقیمت سنگین باشد که هر
گاه نازله بر او وارد کند صرف خود نماید و زن جمیله
داشته باشد که هرگاه بر او داخل شود بجمال غصه و اندوه
اندوهش زایل شود و طباخی داشته باشد که هر طعامی را

که میل دارد برای او طبیخ نماید متابعت کرد مردی حکیم را
بهفتصد فرسنخ بجهت اموختن هفت چیز و با او گفت که من
دنبال ترا گرفتم که مرا بیاموزی بعضی از چیزها را که خدا ترا
دانا کرده پس پرسید از او که مرا خبر بده که چه چیز است که از
آسمان سنگین تر است و چیست که از زمین وسیع تر و پهن
تر است و چیست که غنی تر از دریاست و چیست که سخت تر
از سنگ است و چیست که گرم تر از آتش است و چیست که
سرد تر از برف است و چیست که از یتیم ضعیف تر است حکیم
جواب گفت که بهتان بر بی گناه سنگین تر از آسمان است
و حق از زمین وسیع تر است و دل آدم قانع از دریا غنی تر است
و دل کافر از سنگ سخت تر است و سینه آدم حریص از آتش
گرم تر است و دل کسیکه احتیاج بخدا دارد از برف خنک
تر است و سخن چین از یتیم بیچاره ضعیف تر است مترجم گوید
که بیان بیچاره گی سخن چین را شیخ سعدی در نظم آورده و گفته

میان دو کس جنگ چون آتش است   سخن چین بدبخت هیزم
کش است   کند این و آن خوش دیگر باره دل   وی اندر
میان کوربخت و خجل   میان دو تن آتش افروختن   نه
عقل است خود در او سوختن   وصیت کرد حکیمی فرزند خود را
و گفت ای پسرک من خیر و خوبی نیست در هفت چیز مگر آنکه
مقرون بهفت چیز باشد خیر و خوبی نیست در قول مگر با عمل
و فعل   و نه در روئیت و صورت مگر بعقل و نه در پادشاهی
مگر بجود و بخشش و نه در رفاقت مگر بوفا و نه در فقه مگر با ورع
و نه در صدقه مگر با نیت و نه در زندگی مگر بصحت و امنیت و
بدانکه هفت چیز است که عاقبت آن عقل را فاسد میکنند
کفایت و کار گذاری کردن بطور تمام و کمال و از حد تجاوز
کردن در تعظیم و اجلال و بیکار گذاشتن فکر و ننگ
داشتن از اموختن و شرب خمر و ملازمت زنان و
خلط و آمیزش کردن با نادانان و هفت چیز است ای

پسر کم من کن بنگاه نیست مهمل گذاشتن آنها یعنی دست از آنها
برداشتن و قدر آنها را ندانستن و آن هفت چیز است زن تو
یا دایه که با تو بسازد و موافقت کند و معیشت تو است
هرگاه کفایت نماید ترا و خانه تو است هرگاه وسعت گنجایش
داشته باشد ترا و جامه تو است یا دایه که ترا بپوشاند و ستور تو است
یا دایه که ترا حمل کند و رفیق تو است یا دایه که با تو با انصاف
رفتار نماید و همنشین تو است یا دایه که از تقصیرات تو چشم اغماض
کند و چشم بپوشاند و بدانکه از برای فرزند تو بر تو هفت
حق است باید اختیار کنی برای او مادر خوب یعنی هنگامیکه بخواهی
زن بگیری زن عفیفه اصیله نجیبه اختیار کنی تا مادر اولاد
خوب باشد و نام خوب بگذاری برای او و دایه خوب برای او بگیری و
بیاموزی او را کتاب خدا و خط و حساب و شنا کردن و
بدانکه رفیق تو رفیق نباشد مگر آنکه نگهبانی و مراعات نماید
ترا در هفت چیز در اهل تو و اولاد تو و بیچیزی تو و بیماری تو

و نکبت تو و در غیبت تو و بعد از مرگ تو باب هشتم در
خصال هشتگانه است روایت شده از سید ما رسول خدا
صلی الله علیه و آله که فرمود هشت خصلت است که هر کس
از امت من عمل کند با آنها حق تعالی محشور گرداند او را
با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان عرض کردند
یا رسول الله کدام است آن هشت خصلت فرمود کسیکه
زاد و توشه بدهد حج کننده را و بفریاد رسد بیچاره را که فریاد
رس نخواهد و بنده را آزاد کند و یتیمی را تربیت کند و گمراهی را
هدایت کند و گرسنه را سیر نماید و تشنه را سیراب کند
و روزه گیرد در روزیکه سخت گرم باشد و فرمود آیا خبر
دهم شما را با آنکه شبیه ترین شما است بمن گفتند بلی یا رسول خدا
فرمود آنکسیکه دارای هشت خصلت باشد هر که از شما ها
خلقش نیکوتر و حلمش بزرگتر و بخویشان خود نیکی کننده
و با برادران دینی خود مهربان تر و صبرش بر حق بیشتر

وهم غیضش بیشتر و عفو کننده تر و انصاف تر است و لعنت
فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که هشت زن از زنیکه
موی صورت زن دیگر را میکند که باصطلاح زنان بند ریسمان
میکنند و زنیکه موی صورتش باین سبب کنده میشود و زنیکه
دندان زن دیگر را تیز و نازک میکند و زنیکه با او این عمل
میشود و زنیکه موی بریده را بموی زن پیوند میکند و زنیکه
با او این عمل میشود و زنیکه بدن زنان سوزن میزند و سرمه
در او میریزد که زینت داده شود و باصطلاح خال میگویند
و زنیکه با او این معامله میشود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمود که من هشت نفر را سلام نمیکنم و مصافحه با ایشان
نمیکنم و عیادت نمیکنم مریضان ایشانرا و تشییع نمیکنم
جنازه های ایشانرا و آن هشت نفر یهودی است و نصرانی
و مجوسی و کسیکه خوش طبعی و شوخی و با دیگران فحش بمادران فحش
باشد و کسیکه زنان عفیفه را نسبت فاحشه دهد و کسیکه بر

سفره نشیند که شراب در آن آشامیده میشود و کسیکه قطع رحم نماید
و کسیکه بیزاری از ولایت و دوستی اهل بیت علیهم السلام
جوید و نیز فرمود بندگان خدا بر شما باد بهشت خصلت
رحم کنید بر بیوه زنان و یتیمان و اعانت کنید ضعیف را
و قرض دار را و بنده مکاتب را و مسکین را و یاری کنید
مظلوم را و عطا کنید بقرض و فرمود هشت نفرند که
اگر خوار شدند ملامت نکنند مگر خود را کسیکه بنشیند بر سر سفره که
او را نطلبیده باشند و کسیکه بسلطنت و فرمانفرمائی کند
بر صاحب خانه و کسیکه مطالبه حق کند از دشمنان خود
و کسیکه طلب فضل و عطا کند از مردمان لئیم و ناکس و کسیکه
داخل شود در سخن دو نفر و کسیکه استخفاف کند بپادشاه
و کسیکه بنشیند بجائیکه اهلیت آنرا نداشته باشد و کسیکه
سخن گوید برای کسیکه گوش بسخن او نمیدهد و از حضرت
امام حسن علیه السلام روایت شده که فرمود حلم و

بردباری زینت است و وقار مروت است و صله و پیوند
کردن نعمت است و تکبر کردن لاف زدن بیجاست
و عجله و شتاب سفه و نادانی است و سفه ضعف و سستی
در رای است و ملق و اضطراب پیش از رفتن عجز و ناتوانیست
و مجالست اهل فسق باعث ریبه و گمان بد است و روایت
شده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود سزاوار است
که مؤمن دارای هشت خصلت باشد با وقار باشد هنگام
جنبانیدن بلاها و جنبانیدن مردم را و صبر و شکیبائی
داشته باشد هنگام بلا و شکر کننده باشد در فراخی نعمت
کافی در رجا و قانع باشد بآنچه خدا روزی او فرموده
و ستم نکند بر دشمنان و تحمل کند مشقت دوستان را
و پیوسته بدنش در رنج و تعب باشد و مردم از او در
راحت باشند و نیز فرمود هرگاه خداوند دوست دارد
بنده را در دل او می افکند هشت خصلت را که

آنها که امر است فرموده پوشیدن چشم از محرمات الهی
و ترس از خدای سبحانه و حیا و دوا داشتن خلق در اخوی
نیک و صبر و ادا کردن امانت و راستگوئی و سخاوت
و نیز فرمود هشت خصلت است که هر که را خداوند روزی
فرموده باشد پس تمام کرده بر او نعمت را و کامل کرده است
بر او کرامت خود را مسکن وسیع و گشاده و مکسب حلال
و نیکو و خادم موافق و شهر یکه امنیت در او باشد و همسایه
که اذیت نکند او را و سالم باشد و برادر مؤمن و زن
صالحه و تمام فرموده باشد خدا این نعمت را بر او بعافیت
یعنی با این همه دور کرده باشد از او بلاها و بیماریها را
و روایت شده که یکی از اصحاب آنحضرت صحبت سفر و
مسافرت را در میان آورده بود حضرت فرمود آنچه را که امر
شده با آن هشت سفر است سفر کن دو سال برای نیکی کردن
بپدر و مادر و سفر کن یکسال برای صله رحم و سفر کن یک میل

که ثلث فرسخ است برای عیادت مریض و سیر کن دو میل
برای تشییع جنازه و سیر کن سه میل برای اجابت دعوت
یعنی اگر بمهمانی ترا طلبیدند تا سه میل راه که یکفرسخ باشد اجابت
کن و سیر کن چهار میل برای زیارت برادریکه بجهت خدا با او
برادری و دوستی کرده و سیر کن پنج میل برای یاری کردن
مظلوم و سیر کن شش میل برای فریاد رسی بیچاره که فریاد رس
میطلبد و روایت شده از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله
علیه که فرمود هشت خصلت است که در هر که باشد خداوند
او را داخل بهشت کند و رحمت خود را برا و بگستراند کسیکه برخود
یتیمی را جای دهد و کسیکه احسان و نیکی بپدر و مادر کند و کسیکه
نیکو تربیت کند فرزند خود را و کسیکه رفق و مدارا کند با مملوک
خود و کسیکه بر ضعیف رحم کند و کسیکه از خود انصاف دهد
و کسیکه بهر کس احسانی نماید و کسیکه توسعه و گشایش دهد
در نفقه خود و روایت شده از یکی از ائمه علیه السلام که

فرمود هشت نفرند که نماز ایشان قبول نمیشود و دعای
ایشان باجابت نمیرسد بنده که از آقای خود گریخته باشد
تا برگردد نزد آقای خود و زنیکه نافرمانی شوهر کند و شوهر
بر او خشمناک باشد و کسیکه زکوة و خمس را منع کند و پیر
بحد تکلیف رسیده باشد و بی معجزه نماز کند و پیش نمازیکه نماز
جماعت کند برای گروهی و حال آنکه ایشان از او کراهت
داشته باشند و عاق والدین و آدم مست و کسیکه منکر
باشد حق اهل بیت علیه السلام را و روایت شده که
هشت چیز است که از اخلاق پیغمبران و امامان علیهم السلام
میباشد نیکی کردن و سخاوت نمودن و در هنگام شدت
صبر کردن و استادگی بحق مؤمن نمودن و مسواک کردن
و استعمال حنا نمودن و پیوسته عطر استعمال کردن
و نکاح کردن نقل است که لوتی بن غالب با زوجه خود
گفت که کدام یک از پسرانت را بیشتر میخواهی گفت آنکه

دارای هشت خصلت است در عقلش خلل راه ندارد و حلمش
با سفاهت و بیخردی آمیخته نشده و زبانش عاجز از سخن نیست
و یقینش را گمان فاسد نمیکند و احسان و نیکی بوالدین خود را
عقوق باطل نمیکند و بخل در عطا ننماید و بعد از احسان
منت نمیگذارد و در ترس و خشم او را انجا باشد گفت که است ام
آن پسر که دارای این خصلتها است گفت پسر گفت ای پدر کیست
یکی گفته که هشت خصلت است که در هر کس باشد او از کسانیست
که خداوند بر او نعمت گران ارزانی فرموده اول رفق و
نرمی است دوم شناختن نفس و حفظ و صیانت آنست
سیم آنکه هرگاه با پادشاهان مصاحبت کند کاری کند که
ایشان از او خوشنود باشند چهارم آنکه هرگاه بر در سرای
ملوک باشد ادب و چرب زبان باشد پنجم آنکه راز خود و
راز غیر خود را حفظ کند و فاش ننماید ششم آنکه قادر باشد
بر سخن گفتن هفتم آنکه بشناسد دوستان خود را و بداند

که

که کدام یک صلاحیت دارند که محرم راز او باشند
هشتم آنکه تکلم نکند در محفلی بچیزیکه از او نپرسیده اند
و نگوید چیزی را که هویدا و روشن نموده نیست از ابی زرهان
یکی از قاضیان گفته که من دوست میداشتم که تو خود را
خلاص میکردی از حکم کردن مابین مردم پس الحال که خود را
مبتلای بحکومت و قضاوت نموده پس واجب است
که از خود دور کنی هشت خصلت را اگرابهت نداشته باشی
از ملامت ملامت کنندگان و دوست نداشته باشی
ستایش و ثنا را و نترسی از حکم بعدالت کردن و ننگ
نداشته باشی از مشورت کردن اگر چه دانا باشی و توقف
نکنی از حکم کردن هرگاه حق را دانستی و حکم نکنی در حال
غضبناکی و پیروی نکنی هوی و هوس را و گوش ندهی
شکایت احدیرا هرگاه تنها باشد از خصم و طرف مقابل
خود و صحبت کرد حکیمی فرزند خود را و گفت ای پسر من

نگهدار خود را بهشت چیز از هشت چیز عدالت و میانه روی
کن در کلام تا همنشینان تو ملالت پیدا نکنند از روی فهم
و فکر سخن گو تا خطا نگویی و فکر کن در الفاظ خود تا لفظ زشت
نگویی و با انصاف عمل کن تا ستم نکنی و جانب حق را نرم
و هموار کن تا خطا نکنی و نگهدار خود را از کینهای دشمنان
با اظهار دوستی و نزدیکی با مردم از تکبر و سرکشی و بمیانه
روی و راه دور از آلودگی بعیوب و بدان که هر کس که بوده
باشد از برای او از جانب خدا این هشت چیز همانا نجات
یافته کسیکه پرهیز دار از خدا نگاه دارد خدا او را و کسیکه
توکل کند بر خدا کفایت کند خدا امر او را و کسیکه وام وام قرض است
دهد بجهت خداوند وفا کند خدا با و کسیکه از خدا سوال کند عطا
فرماید او را و کسیکه شکر نعمت کند زیاد کند خدا آن نعمت را بر او
و کسیکه عمل کند بچیزی که خوشنود میکند خدا را خدا نیز او را
خوشنود میکند و کسیکه نگهداری کند از محارم الهی خدا را نگهدارد

خدا او را عظمه و بخشش فرماید او را و کسیکه انفاق کند در
راه خدا با او دانش دهد خدا او را و گفته شده که هشت چیز نفعی
نمی بخشد مگر با هشت چیز نفع نمی بخشد عقل مگر با ورع
و نه حفظ کردن مگر با عمل کردن و نه شدت و حمله کردن بر
دشمن مگر بقوة قلب و نه جمال مگر بحلاوت و شیرینی
و نه سرور مگر با ایمنیت و نه حسب مگر با ادب و نه آموختن مگر
بکفایت و رسیدگی در آن و نه مروت مگر بتواضع و
فروتنی و نیز فرموده که هشت نفر ذلیل و خوار میباشند
دروغگو و شخص غریب و آدم علیل و کسیکه حرب و گری
داشته باشد و کسیکه مدیون باشد و فقیری که مابین توانگران
باشد و شخص نادانیکه بین علما باشد و کسیکه پی در پی بر او
مصیبتها وارد شود باب نهم روایت شده از سید
ما رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود اسلام نه سهم است
و بی بهره شد کسیکه از آن سهمی ندارد و اول الشهادت

دادنست بر لا اله الا الله وحده لا شریک له دوم نماز است
وآن فطره اسلام است سیم زکوة است وآن فریضه است
چهارم روزه است وآن سپر آتش جهنم است پنجم حج است
وآن شریعه ومعظم شرایع است ششم جهاد است وآن عزت
اسلام است هفتم امر بمعروف است وآن وفا یعنی وفا
بعهد خدا است هشتم نهی از منکر است وآن عدل است نهم
طاعت است وآن عصمت یعنی سبب عصمت وحفظ ما است
مترجم گوید که این حدیث شریف بروایات معتبره وارد شده است
ودر تمامی آنها ذکر عشر شده است یعنی اسلام ده سهم است
بزیادتی والجماعة وهي الالفة وحاصل روایات این حدیث
شریف چنین است اسلام ده سهم است شهادت بر
لا اله الا الله وآن ملة است یعنی عمده واساس ملت است ونماز
وآن فریضه است وزکوة وآن طهارت است یعنی باعث طهارت
مال است ودر بعضی روایات است وآن فطره است یعنی فطرة

[illegible]

وطبیعت

وطبیعت انسان حکم میکند بحسن وخوبی او چنانکه اعانت
محتاج وبذل اموال در صدقات چیزی است که حکم میکند
بحسن آن هر عاقلی وهر متشرعی ونیز از آنحضرت روایت
شده که فرمود هرگاه ظاهر شود در میان مردم نه چیز
ظاهر شود با آنها نه چیز دیگر هرگاه زنا بسیار شد مرگ فجاءه
بسیار شود وهرگاه مردم از کیل ووزن بدزدند وکم
فروشی کنند خداوند مبتلا کند ایشانرا بقحطی ونقصان
یعنی کمی میوه ها وحبوبات وهرگاه منع زکوة کردند خداوند
منع کند از ایشان برکات زمین را وهرگاه مرتکب شدند
محرمات آلهیه را پیدا میکند بر ایشان آفتها وهرگاه
ظاهر شد حکم بجوروبی عدالتی در احکام شامل ایشان شود
ظلم وعدوان وهرگاه شکستند عهدها را مسلط کند خداوند
بر ایشان دشمنان ایشانرا وهرگاه قطع کردند ارحام را
اموال نصیب اشرار شود وهرگاه امر بمعروف نکردند امور

ایشان مضطرب شود و هرگاه نهی از منکر ننمودند سلطنت
پیدا میکند بر ایشان اشرار و بدان ایشان پس در این هنگام
هر چه خوبان مردم دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و نیز
از آنحضرت مرویست که فرمود گناهان کبیره نه چیز است
شرک بخدای عز و جل و او بزرگترین گناهان است و کشتن
مؤمن و خوردن مال یتیم و خوردن ربا و سود حرام و نسبت
دادن فاحشه بزن عفیفه و فرار کردن از جهاد و عقوق والدین
پس کسیکه ملاقات کند خدا را در حالیکه پاک و بری باشد از
این گناهان با من خواهد بود در بهشتیکه درهای او از طلا است
مترجم گوید در این حدیث شریف گناهان کبیره هفت چیز مذکور
شد و تفسیر هر چه تفحص کردم حدیثی نیافتم بلکه قولی از علما هم
نیافتم که گناهان کبیره را نه چیز شمرده باشد بلکه در روایات
بسیار معتبره هفت عدد ذکر شده و لهذا مظنونم آنستکه اینحدیث
شریف نیز تمام است و سقطی ندارد و صدر روایت سبع یعنی

هفت بوده تصحیف شده تسع که نه است و غفلت از این تصحیف
شده و در باب نهم این حدیث ذکر شده و این تصحیف
شایع است بجهة شباهتی که ما بین لفظ سبع و تسع است بخصوص
در خطوط قدما و بهمین ملاحظه بعضی تسبیع کرده اند ما بین
روایاتی که در باب وفات حضرت فاطمه صلوات الله
علیها وارد شده که در بعضی روایات است که آنحضرت در سیم
جمادی الآخره وفات فرموده و در روایت دیگر است که مدت
مکث آنحضرت در دنیا بعد از پدر بزرگوار خود هفتاد و پنج روز
بوده که در ایام البیض جمادی الاولی واقع میشود گفته اند که روایت
خمسه و سبعین بوده تصحیف شده بخمسه و تسعین یعنی آنحضرت
نود و پنج روز بعد از پدر بزرگوار خود مکث کرد در دنیا بنا بر این وفات
فرموده در سیم جمادی الآخره و بالجمله در این هفت عدد گناه
کبیره که در روایات وارد شده اختلاف است و آنچه
مشترک در تمام روایات هفت عدد است قتل بناحق

و عقوق والدین و خوردن مال یتیم و فرار از جهاد است و
شایسته باشد که ما در اینجا فی الجمله کلام را بسط دهیم پس گوئیم
بدانکه گناهان بر دو قسم است یکی کبیره که از ارتکاب آن بدون
توبه آدمی را از عدالت بیرون میبرد و مستحق عقوبت الهی مینماید
و دیگری صغیره است که بدون اصرار بر آن از عدالت بیرون
نمیرود و اگر اجتناب از کبایر کند ارتکاب آنها مقرون
بعفو است و حقتعالی بفضل خود آنها را می‌بخشد و مشهور آنستکه
اصرار بر صغایر کبیره است و در معنی اصرار خلاف است از شیخ شهید
نقل شده که فرموده اصرار یا فعلی است یا حکمی فعلی مداومت
بیک نوع از صغایر بی توبه یا بسیار کردن جنس صغایر بی توبه
و حکمی آنستکه عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد از فارغ
شدن از آن اما کسیکه صغیره بکند و در خاطرش نگذرد
نه توبه و نه عزم بر فعل آن ظاهر آنستکه مضر نیست و شاید
اعمال صالحه از وضو و نماز و روزه کفاره آن باشد چنانچه

در

در اخبار وارد شده است انتهی و بعضی گفته اند که محض عزم
بر صغیره بعد از فعل آن اصرار نیست بلکه اصرار مداومت
بر یک گناه یا بسیار مرتکب صغایر شدن است بحیثیتی که مشعر باشد
به بی اعتنائی او بشرع و دین و در ما بین آن ندامت و پشیمانی
از او ظاهر نشود و نیز آراء اکابر در عدد کبایر مختلف است
شیخ بهائی ره در شرح حدیث سی ام از اربعین اشاره باختلاف
آراء اصحاب نموده و گفته که قومی گفته اند که کبیره هر گناهی است
که حقتعالی در قرآن وعید عقاب بر آن فرموده باشد و بعض
دیگر گفته اند که کبیره گناهی است که شارع مقدس از برای او
حدی معین فرموده یا تصریح کرده باشد در او بوعید
عقاب و طایفه دیگر گفته اند که هر معصیتی است که اظهار کند
کمی اهتمام فاعلش را بدین و دیگران گفته اند که کبیره هر گناهی است
که معلوم شده حرمت او بدلیل قاطع و دیگری گفته هر گناهی است
که وعید شدید بر آن در کتاب یا سنت شده باشد و از این

مسعود روایت شده که گفت بخوانید از سوره نساء تا آیه شریفه
ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم پس هرچه نهی
شده از آن از اول سوره تا این آیه پس آن کبیره است و
جماعتی گفته اند که گناهان تمام کبیره هستند بسبب اشتراک آنها
در مخالفت امر و نهی شارع لکن گاهی اطلاق میشود صغیره
و کبیره بر گناه بالنسبه بمرتبه بالا و پائین و پس بوسیدن زن
اجنبیه صغیره است بالنسبه بمرتبه بالا که زنا باشد و کبیره است
بالنسبه بمرتبه نازله که نگاه کردن بشهوت باشد شیخ جلیل
امین الاسلام ابو علی طبرسی ره در کتاب مجمع البیان
این قول را نقل کرده و بعد فرموده که همین است مذهب
اصحاب ما رضوان الله علیهم چه آنکه آنها گفته که گناهان
تمام کبیره است لکن بعض آنها بزرگتر هستند از بعض دیگر
و صغیره در میان گناهان نیست بلکه صغیره بودن امر نسبی است
که بالنسبه بگناه بزرگتر صغیره گفته میشود انتهی و قوم

دیگر

دیگر گفته اند که کبیره هفت است شرک بخدا و قتل نفس محترمه
و رمی زنهای عفیفه و خوردن مال یتیم و زنا کردن و فرار
کردن از جهاد و عقوق پدر و مادر و در این باب نیز حدیثی
از حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند
و بعضی بر این عدد سیزده گناه دیگر افزوده اند که آن لواط و سحر
و ربا و غیبت و قسم دروغ و شهادت زور و شرب خمر و
ترک احترام کعبه معظمه و دزدی و شکستن بیعت امام
و اعرابی شدن بعد از هجرت و نومید شدن از رحمت خداوند
و ایمن شدن از عذاب خدا و بعضی چهار ده گناه دیگر را
اضافه کرده اند خوردن مردار و خون و گوشت خوک
و گوشت حیواناتیکه بغیر نام خدا کشته شده باشد در غیر
ضرورت و رشوه گرفتن و قمار باختن و کیل و وزن را کم دادن
و یاری ظالمان کردن و حبس نمودن حقوق مردم بدون
پریشانی و اسراف کردن و تبذیر در مال نمودن و خیانت

کردن دل مردم و اشتغال بملاهی مانند دف و ساز و
طنبور و مانند اینها و اصرار بر گناهان و این چهارده
گناه نقل شده در کتاب عیون از حضرت امام رضا علیه السلام
پس این ده قول است در ماهیت گناه کبیره و نیست از
برای هیچکدام دلیلی که نفس بآن مطمئن شود و شاید در اخفای
آن مصلحتی باشد که عقلهای ما بآن راه ندارد چنانکه پنهان
شده شب قدر و صلوة وسطی و غیر اینها و اصحاب
حدیث نقل کرده اند که از ابن عباس پرسیدند از گناهان
کبیره که آنها هفت است گفت آنها بهفتصد نزدیکتر است
از هفت انتهی و علامه مجلسی علیه الرحمه در حق الیقین کلام را
در اینمقام بسط داده و فرموده که والد حقیر در بعضی از
تصانیف خود آنها را جمع کرده است پس هر که طالب
تفصیل است رجوع کند بکلمات مجلسین و نیز روایت
شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود در مسواک

ده خصلت است پاک کننده دهان است و محکم کننده لثه است
و دفع کننده بلغم است و جلا دهنده چشم است و زیاد
کننده اشتهای طعام است و زیاد کننده حفظ است و
خوشنود کننده پروردگار است و مضاعف کننده حسنات است
مترجم گوید در این حدیث شریف هشت خصلت ذکر شده است
و یک خصلت دیگر از نسخه ساقط شده است و شاید
آن خصلت این کلمه باشد و از سنت پیغمبران است چنانچه
در بعضی از روایات ذکر شده است و در روایتی از حضرت
صادق علیه السلام وارد شده که در مسواک دوازده
خصلت است و این هشت خصلت را شمرده با زیادتی این
چهار خصلت و از سنت پیغمبر است و دندانها را سفید میکند
و پوست انداختن و پوسیدن دندانرا میبرد و ملائکه بآن
خوشنود میشوند پس آن خصلتی که از حدیث ساقط شده
احتمال میرود یکی از این چهار خصلت باشد حضرت پیغمبر

المومنین علیه السلام فرمود که شش چیز قبیح است و هرگاه
از شش نفر صادر شود قبیح تر است بی طاقتی و تنگی حوصله از
پادشاهان و بخل از توانگران و عشق بازی و جهالت
جوانی از پیر مردان و قطع رحم از زهاد و بزرگان و فسق
و فجور از علماء و دانایان و دروغ گفتن از قاضیان
و ظلم و ستم از والیان و زمین گیر شدن طبیبان و سخن
زشت از زنان ابو عبیده معمر بن مثنی گفته که امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بدیهة نه کلمه فرمود که یتیم کرد جواهران
حکمت را و قطع کرد ارزوها را که مثل یکی از آنها بیاورند
سه کلمه از آنها در مناجات است و سه دیگر در علم است و سه
دیگرش در ادب است اما آن سه کلمه که در مناجات است
گفته الهی بس است برای عزت من که تو پروردگار من
میباشی و بس است از برای فخر من که من بنده تو میباشم
خدایا تو چنانی که من میخواهم مرا چنان کن که تو میخواهی

معمر بن مثنی [illegible] ابو عبیده [illegible] از [illegible] نحوی [illegible] اهل بصره است و معاصر اصمعی و ابو نواس است و در ایام [illegible] وفات کرد [illegible] مسعودی در مروج الذهب گفته که [illegible] ابو عبیده [illegible] ابو نواس [illegible] [illegible] صلی الله علیه [illegible] ابو عبیده چون [illegible] [illegible]

و اما آن سه کلمه که در علم است فرموده آدمی مستور است
در پرده زبان خود یعنی کمال و نقصان او معلوم نیست تا تکلم
ننموده چنانچه گفته شده تا مرد سخن نگفته باشد
عیب و هنرش نهفته باشد و فرموده تکلم کنید تا شناخته شوید
ضایع نشد مردی که قدر خود را شناخت و اما آن سه کلمه که در
ادب است فرمود انعام و احسان کن بر هر که میخواهی تا بوده
باشی امیر او و بی نیازی جو از هر که میخواهی تا بوده باشی
نظیر و مانند او و احتیاج جو بهر که خواهی تا بوده باشی اسیر
و گرفتار او و از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت
شده که فرموده نه خصلت است که خداوند مخصوص کرده
با آنها پیغمبران خود را پس امتحان کنید شما خود را
بآن خصلتها اگر در شما بوده باشد پس حمد کنید خدا را
بر آنها و اگر نیست در شما پس از خدا بخواهید آنها را و آنها
یقین است و قناعت و صبر و شکر و حلم و خلق

[illegible] اصمعی گفت [illegible] ابو عبیده [illegible] اصمعی ترجیح داده اند [illegible] ابو عبیده [illegible] بن سلام است [illegible]

در روایت خصال [illegible] این کلمه [illegible] [illegible] قیمت [illegible]

کتبه العبد عباس القمی [illegible] فی شهر شعبان [illegible] ۱۳۳۶

خوش وسخاوت وغیرت وشجاعت   در روایت
شده از اهل بیت عصمت سلام الله علیهم که فرمودند از برای
مؤمن بر مؤمن نه حق است همیشه خیرخواه او باشد واجابت
دعوت او را و نیکو یاد کند او را و غیبت او را رد کند
واگر لغزشی از او دید او را ببخشد وقبول کند عذر او را و مرا
عات کند عهد وپیمان او را وعیادت کند بیماری او را
وتشییع کند جنازه او را   ودر روایت شده که از کمال بنده
وکمال ایمان او آنستکه دارای نه خصلت بوده باشد رضا
وخوشنودی او داخل نکند او را در باطل وغضب او
بیرون نبرد او را از حق وقدرت وتوانائی او باعث نشود
که بگیرد اموال مردم وچیزهائیرا که از برای او نیست
ونگهدارد زیادتی کلام خود را یعنی سخن بیفایده نگوید
وانفاق کند زیادتی مال خود را واندازه گیرد معیشت
خود را یعنی میانه روی کند در مخارج خود وصاحب

دانائی وفهم نیکو باشد وخوش خلقی کند وبا سخاوت
باشد یکی از حکما گفته که نه چیز نیست از برای کسیکه دارای
نه خصلت نباشد فضیلتی نیست برای کسیکه عقل ندارد توانگری
نیست برای کسیکه علم ندارد ثوابی نیست برای کسیکه عمل
خوب ندارد واجر ومزدی نیست برای کسیکه نیت ندارد
ودین ندارد کسیکه باز نایستادگی از حرام وپارسائی ندارد دزد
ورفیقی نیست برای کسیکه خلق خوش ندارد ورای واندیشه
نیست برای کسیکه دلیل وحجت ندارد وریاستی نیست
برای کسیکه حلم وبردباری ندارد وخیر وخوبی نیست برای کسیکه
کرم ندارد ودیگری گفته که نه خصلت است که در هر کس
باشد باعث محبت ودوستی مردم میشود او را بخشش کردن
بر محتاج ویاری کردن او آنکس را که یاری میخواهد ویاد دری
میجوید وتفقد واحوال پرسی از همسایگان وخویشان
با برادران ورعایت کردن شخص غائب در کسانیکه گذاشته

یعنی اگر دوست او بسفری رفته مراعات اهل و اولاد او کند
نه آنکه چشم از ایشان بپوشد و ملاحظه ایشان ننماید
و امانت را بصاحبش رد کند و در معامله حق را عطا کند
و در معاشرت خوش خلقی کند و هنگام قدرت عفو کند
ده نفر شبها باشند که بخواب نمیروند مریض بی طبیب و صاحب
مالی که ترس بر مال خود داشته باشد و شخص حیرانی که در پی ریختن
خون کسی باشد و کسیکه غش در کار مردم کرده و آرزوی شر و بدی
برای ایشان دارد و حیله کننده که خوف از شبیخون
دشمن داشته باشد و مقروضی که مال نداشته باشد و عاشقی که
مطلوب خود نرسیده و دیگر کسیکه بر بدی اهل خود اطلاع یافته
و دیگر گرفتار بهتان شده و مردم چشم از یاری او پوشیده
اند حکیمی را گفتند که نعمت چیست گفت نعمت در نه چیز است
اول در توانگری است چه آنکه من دیدم فقیر از زندگی
خود نفعی نمیبرد دوم بودن در وطن است چه آنکه دیدم غریب

از زندگی خود نفع نمیبرد سیم در عزت است چه آنکه دیدم
مرد ذلیل و خوار زندگی خوشی نمیکند چهارم در امنیت است
چه آنکه دیدم در ترس خوشی نمیکند پنجم در جوانی است چه آنکه
دیدم پیره مرد از زندگی خود حظی نمیبرد ششم در صحت است چه
آنکه دیدم مریض از زندگی بهره نمیبرد هفتم معاشرت با اهل
فضل است چه آنکه دیدم شخص تنها حظی ندارد هشتم خلق نیکو است
چه آنکه دیدم بد خلق از عمر خود بهره نمیبرد نهم زن صالحه
چه آنکه دیدم کسیکه زن صالحه ندارد از زندگانی خود نفع نمیبرد
وصیت کرد حکیمی فرزند خود را و گفت ای پسرک من بدانکه
عجب و تمام عجب در چهار چیز است کسیکه بشناسد خدا را و اطاعت
او نکند و دیگر کسیکه امید ثواب داشته باشد و عمل صالح
و شایسته نکند و کسیکه بترسد از عذاب خدا و از معاصی
دوری نکند و کسیکه بداند شرف علم را و بپسندد برای
خود جهل و نادانی را و کسیکه صرف کند نعمت خود را در

عمارت کردن دنیا با آنکه میداند مفارقت از او خواهد نمود
وکسیکه غافل از آخرت باشد و خراب کند آخرت خود را
با آنکه میداند بآنجا منتقل خواهد شد وکسیکه روان میگردد
در میدان آمال و آرزوی خود و حال آنکه نمیداند که اجل
سر راه او را گیرد و او را بر رو افکند وکسیکه غافلست
از نظر در عاقبت خود با آنکه میداند که از او غافل نیستند
وکسیکه گوارا میکند عیش خود را در دنیا و حال آنکه نمیداند
آخر امرش بچه میگردد ای پسرک من بر تو باد به نه خصلت
تا سیادت پیدا کنی در میان مردم و آن نه خصلت علم است
و ادب و فقه و امانت و وقار و احتیاط در کارها و حیا
و حلم و کرم ای پسر جان من حفظ کن نه چیز را به نه چیز
عقل خود را بعلم و مرتبه و جاه خود را بحلم و دین خود را بعفت از
هوی و هوس و مروت را بعفاف و باز ایستادن
از حرام و عرض خود را بکرم و منزلت خود را بتواضع معیشت را

بخوبی بکسب ایستادگی و در تحصیل مکارم را بترک عجب و
نعمتهای خدا را بشکر مدام ای پسر گمان مکن که علما از دو دم
نگفتند از برای چیزی مثل نه چیز دروغ و غضب و جزع و
حسد و خیانت و بخل و عجله و بدخلقی و نادانی و هیچ
نگردند چیزی را مثل نه چیز راستگوئی و بردباری
و صبر و خوشنودی بآنچه خدا قسمت کرده و وفا و کرم
و توانائی و خوش خلقی و دانائی و حذر کن ای پسرک من از
مشورت کردن با نه نفر چه آنکه رای از ایشان دور است
مرد بخیل و ترسان و حریص و حسود و معلم کودکان وکسیکه
بسیار با زنان آمیزش دارد وکسیکه مبتلاست بران مسلطه
و صاحب هوا و هوس وکسیکه بول او را شتاب کرده اینبود
وصیت من با تو پس نگهدار آنها را از من حفظ باب دهم
فرموده سید ما رسول خدا صلی الله علیه و آله که ایمان
در ده چیز است معرفت و اطاعت و علم و عمل

و ورع و اجتهاد و صبر و یقین و رضا و تسلیم و فرمود
شناخته میشود عاقل بده خصلت اوّل حلم کند از جاهلی
که با او درآویزد دوّیم درگذرد از کسیکه ستم بادی نموده
سیم تواضع کند از برای زیردستان خود چهارم سبقت
جوید بر بالادست خود در نیکوئی پنجم هرگاه خواهد تکلم کند
اندیشه و تأمل در آن نماید اگر در کار خیر است بگوید و غنیمت
برده و اگر در کار شر است خاموش باشد و لب ببندد تا
سالم ماند ششم هرگاه فتنه رخ نماید بحضرت پروردگار
پناه برده دست و زبان خود را نگاه دارد هفتم هرگاه
در چیزی فضیلتی دید در تحصیل آن عجله و شتاب نماید هشتم
حیا هرگز از وی دور نشود نهم حرص در وی ظاهر نگردد
دهم تنگی سینه او را از کار نیک فرو نشاند و نیز فرمود
که عبادت کرده نشد حق سبحانه بچیزی افضل از عقل و
کامل نمیشود عقل آدمی مگر بده چیز مردم بخیر او امید

دارند و از شر او در امان باشند بسیاری خیر خود را کم میشمرد
و خیر کم مردم را بسیار میشمرد و تنگدل نمیشود از طلب کننده
گان حوایج نزد او و بستوه نمی آید از طلب علم کردن در طول
عمر خود و فقر نزد او بهتر است از توانگری و ذلت نزد او
بهتر است از عزت و بهره او از دنیا مجرد قوت است دهم
نمی بیند احدی را مگر آنکه میگوید او بهتر است از من و نیز فرمود
فضائل اخلاق ده چیز است راستگوئی در سخن و راستی
در دوستی و نصیحت و خیرخواهی مردم و عطا کردن بسائل
و مکافات کردن نیکیها و ادا کردن امانت و صله
و پیوند کردن رحم و احوال پرسی و تفقد از همسایگان
و مهربانی کردن بمهمان و حیا و نیز فرموده که عافیت
و سلامت در ده چیز است نه چیز آن در سکوت کردن است
مگر بذکر خدا و دهم در ترک معاشرت با بی خردان است
از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت شده

که فرمود بهترین چیزهائیکه مردم متوسل شوند بآنها بسوی خدا
ایمان بخدا و رسول و آن کلمهٔ اخلاص است و جهاد کردن
در راه خدا و آن جهت ملت است و بپا داشتن نماز و آن
فطرت است و دادن زکوة و آن فریضه است از فرایض
الهی و روزه داشتن و آن سپریست از برای عذاب خدا و حج
خانه خدا و آن دور کننده فقر و باطل کننده گناهان است
و صله رحم و آن مال را زیاد میکند و اجل را تاخیر می اندازد
و صدقه پنهانی و آن گناهان را میبرد و غضب پروردگار را
خاموش میکند و احسان و نیکی کردن و آن نگه میدارد
صاحبش را از افتادن در خواری و راستگوئی در سخن پس
ای مردم راست بگوئید بدرستیکه خدا با کسی است که راست
بگوید و وصف فرمود آنحضرت زبان را بپائی که کسی بر
آنحضرت پیشی نگرفته در آن و فرمود در زبان ده خصلت است
شاهدیست که خبر میدهد از باطن و حاکمی است که

جدا میکند صواب را از خطا و نطق کننده ایست که رد میکند
جواب او خبر دهنده ایست که شناخته میشود بآن حق و
صواب و جارحه ایست که دانسته میشود بآن حاجت و
وصف کننده ایست که شناخته میشود بآن چیزها و موعظه
کننده ایست که نهی میشود از قبیح و بیرون آورنده غم و آواز
ایست که ثنا میگوید او را دوستان و ثنا کننده ایست که
برطرف میشود با آن کینه ها و چیز نیکو و خوش آینده ایست
که مشغول میشود بآن گوشها و در روایت شده که ده چیز اندوه را
برطرف میکند راه رفتن و سوار شدن و فرو رفتن در آب
و نظر کردن در سبزه زار و خوردن و آشامیدن و نظر کردن
بصورت زن حسناء و جماع کردن و مسواک نمودن و
شستن سر با خطمی و سخن گفتن با مردان مترجم گوید که
از برای رفع اندوه شستن سر با سدر و پاکیزه نمودن جامه و خوردن
انگور سیاه و ذکر حولقه نیز وارد شده و شایسته باشد در

اینجا ذکر کنم چیزهائیرا که سبب اندوه و غم است تا از آنها
اجتناب شود آنها بطور اختصار چنین است راه رفتن از
میان گوسفندان و رفتن از مابین زنان و ایستاده زیر جامه
پوشیدن و برو خوابیدن و چیدن موی ریش و ناخن را
بدندان و در راه رفتن بر روی پوست تخم و بازی
کردن با خایه و بول کردن در آب ایستاده و در گرمابه
و استنجا کردن بدست راست و چیز خوردن
با دست چپ و نشستن بر درگاه و پاک کردن صورت
بدامان و خندیدن در قبرستان و راه رفتن از میان قبرها
و غیر ذلک روایت شده از ابن عباس که گفت حق
تعالی قرار داد برکت را ده جزء نه جزء آن در تجارت است و یکجزء
آن در باقی چیزها است و قرار داد حلم را ده جزء نه جزء آن
در قریش است و یکجزء آن در باقی مردم است و کرم را ده
جزء کرد نه جزء آن در عرب است و یکجزء دیگر در باقی مردم است

و غیرت

و غیرت را ده جزء کرد نه جزء آن در عرب است و یکجزء آن
در جمیع مردمان است و گمراهی را ده جزء کرد نه جزء آنرا در کردها
قرار داد و یکجزء دیگر را در باقی مردمان و مکر را ده جزء کرد
نه جزء آنرا در قبطیان قرار داد و یکجزء دیگر را در باقی
مردمان و جفا را ده جزء قرار داد نه جزء آنرا در بربر قرار داد
و یکجزء دیگر را در باقی مردمان و لجاجت را ده جزء قرار داد
نه جزء در مردم و یکجزء دیگر را در باقی مردم و قناعت را
ده جزء قرار داد نه جزء آنرا در اهل چین قرار داد و یکجزء دیگر
در باقی مردم و شهوت را ده جزء کرد نه جزء آنرا در زنان
و یکجزء دیگر را در مردان قرار داد و عمل خوب را ده جزء کرد
نه جزء آنرا در پیغمبران و یکجزء دیگر را در باقی مردم قرار داد
و حسد را ده جزء قرار داد نه جزء در یهود و یکجزء در باقی مردم
و نکاح را ده جزء کرد نه جزء آنرا در عرب و یکجزء دیگر را در باقی مردم
یکی گفته که مصاحبت کردم با حکیمی و از او ده چیز حفظ کردم

لغت متحمل شدن شر و بدی واجب میشود سیادت و
آقائی یعنی هر که صاحب حلم و بردباری باشد و تحمل کند
بدیها را از مردم چنین کس لایق سیادت و بزرگی است
و هر که اخلاق شایسته داشته باشد اعمال او پاکیزه و زیاد
میشود و هر که فضل و بخشش کند بر مردم بزرگ میشود اقتدار او
و هر که با انصاف و عدل رفتار کند بسیار میشود مدح کننده
گان او و هر که بعدل و میانه روی سخن گفت واجب میشود
تقدم و پیشی گرفتن او بر مردم و هر که بسیار شد سکوت
او بسیار میشود هیبت او و هر که نیکو شد خلق او گوارا میشود
زندگی او برای او هر که تأنی نمود در کارها آسان میشود برای او مطلبها
و هر که فکر خود را جولان داد رای خوب برای او پیدا میشود
و هر که بنرمی معاشرت کند باقی میماند مروت او لقمان
حکیم فرموده که ده چیز از اخلاق حکیم است ورع و عدل
و عفت و نیکی با مردم و اعتدال و هوشیاری و حذر کردن

و حفظ

و حفظ و تفکر و میانه روی نمودن وصیت کرد حکیمی
یکی از فرزندان خود را گفت یاد گیر از من ده چیز را قبول
کن ریاست بر اهل خود و بر اهل شهر خود را دوستی کن هر
امر کوچک بجهت کوچکی آن هر گاه قابل بزرگ شدن در پیشه
پیدا کردن باشد و لجاجت مکن با شخصی که غضب بر او مستولیست
و جمع مکن در منزل خود دو نفر را که با هم نزاع و دشمنی
دارند و خوشحال مشو بجهت از پا افتادن غیر خودت
چه اگر شاید روزگار با تو نیز چنین کند و باد مکن خودت
هر گاه بر کسی غلبه و ظفر جستی چه آنکه نمیدانی روزگار با تو
چه خواهد کرد و مسخره مکن کسی را ببخش و بر خود با هر کسی
بنوع خوشی و ظاهر مکن همیشه دوستی خود را برای نفعت
و دیگران چیز را همیشه پیش روی خود تا تمام ملایمی در روزگار
همیشه آزاد مرد باشی و هم وصیت کرد حکیمی فرزند خود را
و گفت ای پسرک من وصیت میکنم ترا به ده چیز بسیار کن

عیب خود را چه اگه هر که کاری را بسیار نمود معروف
بهمان کار میشود و هیچ گاهی افسوس مخور بر چیزیکه معصیت
و گناه بوده و هرگاه قبح چیزی را شناختی خود را از آن نگهدار
و پرهیز از مخالطه و رفاقت با ناکس و در هر امری از حد آن
تجاوز مکن و هرگاه امری را منکر و بد دیدی خود را از ارتکاب
آن نگاه دار و از هوی و هوس خود دوری کن و بحق عمل
کن و چنان کن که اشخاصی که بتو نزدیک میباشند و بمنزله
آستر جامه تو هستند ترسشان از تو بیشتر باشد از انس
ایشان بتو و دیگر حفظ کن از من ده چیز را صدق و راست
گوئی را اختیار کن که باعث قوت تست و از دروغ اجتناب
کن که باعث عجز تو است و راز را نگهدار که امانت است
و با همسایگان نیکو سلوک کن که بمنزله خویشان تو اند
و معرفت و شناسائی پیدا کن و عمل و کار نیک کن و
خلق خود را نیکو کن که آن عبادت تست و سکوت اختیار کن

که آن زینت آدمی است و از بخل بپرهیز که آن فقر تست و
سخاوت را اختیار کن که باعث غنی و توانگری است
گفته اند که دختری را از عرب بشوهر دادند پس چون خواستند
او را نزد شوهر برند مادرش نزد او آمد و گفت ای دختر
من اگر بنا بود که کسی را بجهة فضیلت و مکرمت او وصیت نمیکردند
من نیز ترا وصیت نمیکردم لکن نصیحت عاقل را تذکره و یاد
بودی است و غافل را باعث بیداری و هوشیاری است
بدان ای دخترک من که اگر دختری از شوهر بی نیاز بود هر آینه تو
از همه زنان بی نیازتر بودی از شوهر لکن زنان برای مردان خلقت
شده اند همچنانکه مردان از برای زنان مخلوق گشته اند ای
دخترک من بدانکه تو از آشیانه و وطن خود مفارقت کردی و
میبردی بسوی آشیانه که نمیشناسی او را و بسوی قرینی که الفت
نگرفته با آن پس یاد گیر از من ده خصلترا که باعث بلندی درجه
و شرف تو شود نزد شوهرت اول آنکه در خانه شوهر بقناعت

رفتار کن که قناعت سبب راحت دل است دوم آنکه حرف
شوهر خود را بشنو و امر او را اطاعت کن چه سمع و طاعت
برای شوهر سبب خوشنودی پروردگار عز و جل است سیم آنکه همیشه
در صدد باش که موضعی از تو که شوهر در تو نظر میکند قبیح و زشت
نباشد چهارم آنکه خود را خوشبو کن خصوص آن موضعی که شوهر
میبوید که مبادا چیزی از بوی کریه بشنود پنجم تعهد کن از او در وقت
طعام پس هنگامیکه گرسنه میشود طعام او را زود حاضر کن که حرارت
گرسنگی او را از جا بدر نیاورد ششم هنگام خواب او ساکن باش
و حرکت و صدا مکن که بریدن خواب سبب غضب او خواهد شد
هفتم خانه و مال او را حفظ کن هشتم آنکه حشم و عیالات او را
پیوسته مراعات کن که این کار از محاسن تدبیر است نهم
آنکه راز او را فاش مکن دهم آنکه نافرمانی مکن امر او را که اگر نه
سینه او از خشم و کینه تو پر خواهد شد و پس از همه این خصال
وصیت میکنم ترا آنکه هنگامیکه شوهرت دلش مغموم و سینه اش

مجروح است تو از خود دور کنی این صفت را و نیز هنگامیکه خوشحال
و خرم است از خود دور کنی غصه و غم را که باعث کدورت
عیش و برطرف شدن خرمی او میشود و پیوسته او را گرامی دار
و با او موافقت کن و اختیار کن خوشنودی او را و میل او را
بر میل خود و بر سختی و تنگی روزگار صبر کن و بساز و الله تعالی عالم
و هو بلطفه مخیر لک تمام شد این کتاب رساله شریفه مجموعه منیعه
بید الحقیر الفقیر المحتاج الی الملک الجبار اقل الحاج و العمار میرزا
زین العابدین التاجر النوری اصلاً و الطهرانی مسکناً و النجفی
مدفناً انشاء الله تعالی فی یوم جمعه چهاردهم شهر شعبان
المعظم من شهور سنه یکهزار و سیصد و بیست و شش
هجری علی هاجرها الاف التحیه و الحمد لله
اولاً و آخراً اللهم اغفر لمؤلفه و مترجمه
و بانی طبعه و کاتبه و مذهبه
بحق محمد و آله الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله الطاهرین
وبعد چنین گوید این شکسته بال ضعیف الحال گرفتار دام
امانی وآمال عباس بن محمد رضا القمی بصره الله عیوب
نفسه وجعل مستقبل حاله خیرا من امسه که این رساله ایست
مشتمل بر چند کلمات طریفه ومواعظ وپندهای مشرنفه
امید که صاحبان عقل وهوش آنرا مجرد خطوط ونقوش
نپندارند بلکه آنرا چون دُر گران بها آویزه گوش نمایند
وبمفاد آن عمل کنند واین مجرم تبه کار را از دعای خیر
فراموش نفرمایند کلمهٔ فی الخوف والخشیه ای عزیز

از خدا بترس وعظمت وجلال الهیرا در نظر دار وپیوسته
متفکر در احوال روز حساب ومتذکر انواع عذاب باش
ومرگ وصعوبت عالم برزخ ومؤاخذه روز قیامت را
تصور نما وآیات واخبار در باب جنت ونار واحوال
خائفین از اخیار را مشاهده کن وبدانکه هر قدر معرفت
بنده بعظمت وجلال پروردگار بیشتر وبعیوب خود بیناتر
باشد ترس او از خدا زیادتر میشود وازین جهت است
که حقتعالی خوف وخشیت را نسبت بعلماء داده چنانچه فرموده
اِنَّمَا یَخْشَی اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ورسولخدا صلی الله علیه وآله
فرموده که ترس من از خدا بیشتر است از همه خدمت
آنحضرت عرضه داشتند که چه زود پیر شدید فرمود
که مرا پیر کرد سوره هود وواقعه ومرسلات وعمّ یتسائلون
که در آنها احوال قیامت وعذاب بر امتهای گذشته ذکر
شده واگر بدیده شنیده حکایات خوف انبیاء ومقربین

وعظهای امیرالمؤمنین علیه السلام و تضرع و مناجات
حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه را کلمةٌ فی الرجاء
ای برادر از رحمت خدا مأیوس مباش و امیدوار و راجی
باش و بدانکه دنیا مزرعهٔ آخرت است و دل آدمی حکم
زمین دارد و ایمان چون تخم است و طاعات آبی است
که باید زمین دل را بآن سیراب نمود و پاک کردن دل از
معاصی و اخلاق ذمیمه بجای پاک ساختن زمین است از خار
و خاشاک و روز قیامت هنگام درویدن است پس کسیکه
این نحو زراعت کند پس از آن امید داشته باشد رجاء
صادق است و الّا آن نیست جز غرور و حمق فصحای عرب
گفته اند ما اشتار العسل من اختار الکسل نابرده رنج
گنج میسّر نمیشود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
کلمةٌ فی الغیرة والحمیّة ای برادر مسامحه و کوتاهی مکن
در محافظت آنچه که نگاه بانی آن لازم است از دین و عرض

و اولاد و اموال پس پیوسته سعی کن در رد بدعت
مبتدعین و در دفع شبهه منکرین دین مبین و جد و جهد کن در ترویج
شرع مبین و اهمال مکن در امر بمعروف و نهی از منکر و حرم
خود را پیوسته در پرده دار و مهابت خویش را از ایشان بر
مدار و تا توانی چنان کن که ایشان مردان را و مردان ایشان را
نبینند و منع کن ایشان را از آنچه احتمال فساد در آن باشد مثل
استماع ساز و نوا و شنیدن خوانندگی و غنا و بیرون
رفتن از خانه و آمد و رفت با بیگانه و از شنیدن حکایات
شهوت انگیز و سخنان عشرت آمیز و با ایشان رفق و مدارا
کن و مبالغه در تفحص از احوال ایشان مکن چو زن راه
بازار گیرد بزن وگرنه تو در خانه بنشین چو زن
ز بیگانگان چشم زن دور باد چو بیرون شد از خانه در گور
باد کلمةٌ فی ذم العجلة ای عزیز از عجله و شتاب بپرهیز
و در اقوال و افعال خود تأمل کن و بدانکه هر امری که بی تأمل

از آدمی سر زند باعث خسران و زیان میشود فاعل آن نادم
و پشیمان میگردد و هر عجول و سبکی در نظرها خوار و در دلها می
دفع و بی اعتبار است شیخ سعدی گفته کار با صبر و تامل بر آید
و مستعجل بسر در آید بچشم خویش دیدم در بیابان که
آهسته سبق برد از شتابان سمند باد پا از تک فرو ماند
شتربان همچنان آهسته میراند کلمة فی ذم الغضب تا توانی
غضب مکن و خود را بزیور حلم محلّی کن و بدانکه غضب کلید هر
شر و بدی است و بسا باشد که شدت آن باعث مرگ مفاجات
شود و در حدیث نبوی علیه السلام است که غضب ایمان را
فاسد میکند چنانچه سرکه عسل را فاسد میکند و بس است
در مذمت غضب تامل در افعالیکه از شخص غضبناک سر میزند
کلمة فی الحلم حلم عبارت است از اطمینان نفس بحیثیتی که قوه
غضبیه باسانی او را حرکت ندهد و مکاره روزگار بزودی او را
مضطرب نگرداند و کظم غیظ عبارت است از فرو بردن

خشم

خشم در حالت غضب و هر دو از اخلاق حسنه اند و بس است
در مدح حلم که غالب اخباریکه در باب علم است حلم با او توام است
و گفته شده که حلم چون نمک اخلاق است همچنانکه هیچ طعامی بدون
نمک طعم ندهد همچنان هیچ خلقی بدون حلم که مقلوب ملح است
جمال ننماید نظم با تو گویم که چیست غایت حلم هر که زهرت
دهد شکر بخشش کم مباش از درخت سایه فکن هر که
سنگت زند ثمر بخشش هر که بخراشدت جگر بجفا همچو کان
کریم زر بخشش کلمة فی العفو عفو و بخشش از شیمه خود کردان
که آن صفات پروردگار است و در مقام ثنا و ستایش
حقتعالی را باین صفت جمیله یاد میکنند حضرت سید سجاد میفرماید
انت الذی سمیت نفسک بالعفو فاعف و بدانکه گناه
هر چند بزرگتر است فضیلت عفو کننده بیشتر است بدی را بدی
سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من اساء کلمة فی
الرفق ای برادر عزیز از غلظت و درشتی در گفتار و کردار بپرهیز

که آن صفتی است خبیثه که موجب نفرت مردمان و باعث
اختلال امور زندگانی میشود ولهذا حق تعالی پیغمبر خود را ارشاد
فرموده بکلمهٔ مبارکه ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من
حولک و ضد این صفت خبیثه رفق و نرمی در افعال و اقوال است
و آن در همه کارها خوب است نظم مهمی که بسیار مشکل بود
برفق و مدارا توان ساختن   نتوان ساخت کاری برغم چنان
که نتوان بتیر و سنان ساختن   کلمة فی ذم سوء الخلق اجتناب
کن از بدخلقی چه آن آدمیرا از خالق و خلق دور میکند و همیشه
خود معذب است زیرا که بدخوی در دست دشمنی گرفتار است
که هرجا رود از چنگ عقوبت او خلاصی نیابد نظم اگر زدست
بلا بر فلک رود بدخوی   ز دست خوی بد خویش در بلا باشد
و خوش خلقی افضل صفات اولیاء است و آیهٔ کریمه
انک لعلی خلق عظیم شاهد براین مدعی است کلمة فی
ذم العداوة والشتم ای برادر عزیز از حقد و عداوت و دشمنی

بپرهیز که ثمرهٔ آن اندوه و الم دنیوی و اخروی است و از
آثار آن ضرب و فحش و لعن و طعن است و شکی نیست در خباثت
هر یک از این اوصاف خصوص دشنام و فحش دادن که در
روایت نبوی علیه السلام است که خدا حرام کرده بهشت را
بر هر فحاش هرزه گوی کم حیا که باکی نداشته باشد از هرچه
بگوید و هرچه باو بگویند و چنین شخص را اگر تفتیش نمائی و تحقیق
امر او بحرامخوری یا ولدزنا است یا نطفه در حیض یا نطفه شیطان
ممزوج شده او بهم رسیده و بدانکه بسا شود که فحش و دشنام
از مجرد غضب صادر گردد و میشود که بجهة همنشینی با اوباش
و فساق و کسانیکه هرزه گو و معتاد بفحش دادن هستند فحش دادن
عادت کسی شود که بدون دشمنی و غضب بر زبان او جاری
گردد و بسا مشاهده میشود از مردمان اراذل و اوباش که فحش
دادن بهمدیگر را خصوص بمادران و محارم بعنوان
شوخی و مزاح ذکر میکنند و شکی نیست که چنین اشخاص تمام

آتو هستند بر ایشان مهجور بلکه احمل از انسانیت بعیدند کلمه
فی ذم العجب ای برادر جان از خود پسندی و خویشتن بینی
اجتناب کن که آن گیاهی است که تخم آن غرور و زمین آن
نفاق و آب آن فساد و شاخهای آن جهل و برگ آن
ضلالت و میوه آن لعنت و مخلد بودن در جحیم است و اگر
خواستی عجب کنی حالات خود را ملاحظه کن که ابتدا نطفه گندیده
و آخر جثه گندیده خواهی شد و در این میان حمال نجاسات
متعفنه و جوال کثافات متعدده پیش نیستی نظم از منی بودی
منی را واگذار ای ایاز آن پوستین را یاد دار و در نظر بیاور
عظمت و جلال حضرت ذو الجلال و ذلت و افتقار خود را
که در این دنیا از یک پشه و مگس عاجزی و در دفع حوادث
و آفات خود قدرت نداری پس شکسته نفسی را شعار خود
کن که آن بهترین اوصاف و فایدهای آن در دنیا و عقبی بیحد است
یکی قطره باران ز ابری چکید   خجل شد چه پهنای دریا بدید

که

که جائیکه دریاست من کیستم   گر او هست حقا که من نیستم
چو خود را بچشم حقارت بدید   صدف در کنارش بجان پرورید
سپهرش بجائی رسانید کار   که شد نامور لؤلؤ شاهوار
بلندی از آن یافت کاو پست شد   در نیستی کوفت تا هست شد
کلمه فی التکبر و التواضع   تا توانی تکبر مکن که متکبرین را
در روز قیامت محشور خواهند کرد بصورت مورچگان و
پایمال همه مردم خواهند شد بجهت بیقدری که در نزد خدا
دارند و تا توانی تواضع و فروتنی را پیشه خود کن بدانکه
تواضع از بزرگی و جلالت تو چیزی کم نمیکند بلکه ترا بمرتبه رفیع
میرساند بیت تواضع ترا سر بلندی دهد   ز روی شرف
ارجمندی دهد   و اما تکبر از خصائص ناقصان و ساقطان است
که غرضشان از آن پوشانیدن نقصان است اما حقیقت قبایح
خود را لائح و عیوبات خود را واضح نمودن است ز خاک
آفریدت خداوند پاک   پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

تواضع سر رفعت افرازدت تکبر بخاک اندر اندازدت
بعزت هر آنکو فروتر نشست بخواری نیفتد ز بالا به پست
بگردن فتد سرکش تندخوی بلندیت باید بلندی مجوی
بلندیت باید تواضع گزین که این بام را نیست سلم جز این

کلمة فی ذم القساوة قساوت قلب بحالتی است که آدمی بسبب آن از آلام و مصائبیکه بدیگران میرسد متاثر نگردد و منشاء آن غلبهٔ سبعیه است و بسیاری از افعال ذمیمه چون ظلم و اذیت کردن و بفریاد مظلومین نرسیدن و دستگیری از فقرا و محتاجین نکردن از این صفت ناشی میشود و علاج آن در نهایت صعوبت است و باید صاحب آن مواظبت کند بر آنچه از آثار رحم دلی است تا نفس مستعد آن گردد که از مبدء فیاض افاضهٔ صفت رقت بر او شده و قساوت از او برطرف شود و اگر خود را معالجه نکرد و بحالت قساوت باقی ماند پس بداند که از زمرهٔ انسانیت دور و نام آدمیت بر او مهجور است

وچه خوب گفته سعدی
بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

کلمة فی الشره ای جان عزیز از شکم پرستی بپرهیز که بر آن مترتب میشود مفاسد بسیار مانند ذلت و مهانت و حمق و بلادت بلکه غالب صدمات وارده بر انسان منشاء آن شکم است اگر چه بشکم نبودی هیچ مرغی در دام نمی افتادی بلکه صیاد دام ننهادی
مرد درپی هر چه دل خواهدت که تمکین تن نور دل کاهدت
کند مرد را نفس اماره خوار اگر هوشمندی عزیزش مدار
وگر هر چه باشد مرادش خوری بدوران بسی نامرادی بری
تنور شکم دم بدم تافتن مصیبت بود روز نایافتن
کشد مرد پرخواره بار شکم وگر در نیابد کشد بار غم
وبدانکه همچنانکه از برای پرخوری آفات بسیار است از برای گرسنگی

نیز ثمرات بسیار است دلرا نورانی میکند و ذهن را تند
میکند و آدمی بسبب آن بلذت مناجات میرسد و اگر
و عبادت مبتهج میشود و رحم بر ارباب فقر و فاقه میکند دیگر گرسنگی
در روز قیامت تا بآدمی وارد و شکسته نفسی پیدا و ظاهر میشود و طاعت
و عبادت بر او سهل میشود آدمیرا خفیف المؤنه و سبک بار
میگرداند و بدنرا صحیح و امراض را دفع میکند حکم امریستکه
فائده آن بعائده گرسنگی رسد پس بر شکم پرستان لازم است
که در صدد علاج خود بر آیند و از فوائد گرسنگی خود را
محروم ننمایند و طریقه انبیاء و اکابر علما و عرفا را متابعت
کنند و ببینند که هر کس بجائی رسیده از خدمت گرسنگی بود
و ملاحظه نمایند که آیا شرکت و مشابهت با ملائکه بهتر است
یا مشارکت با بهائم چه انسان مانند بجز خورد و خواب
کدامش فضیلت بود بر دواب فرشته خوی شود آدمی
ز کم خوردن وگر خورد چه بهائم بیوفتد چه جماد کلمة فی

ذم حب الدنیا ای عزیز از محبت دنیای دنیه بپرهیز که
محبت دنیا رأس هر خطیه و گناه است و طالب دنیا عیشش
فاسد و تباه است دنیا عبارتست از آنچه پیش از مردن از
برای بنده در آن حظی و بهره و غرضی باشد اما آنچه که غرض
از تحصیل آن اثر و ثمره اخروی است دنیای مذموم نیست
و از دنیا حساب نمیشود تحصیل آنقدریکه در بقاء حیات و
معاش خود و عیال و حفظ آبرو و جمال ضرورست بلکه آن
از اعمال صالحه است و مثل آنکه دنیا مثلش مثل آب دریاست که
هر چه تشنه از آن بنوشد تشنگی او زیاد میشود تا او را بکشد
و نیز مثل مار میماند که ظاهرش منقش و نرم و باطنش پر از
زهر قاتل و سم است و مفاسد آن بی نهایت است و از
این جهه است که عظمای بنی نوع انسان دنیا را طلاق
داده و زهد ورزیدند کلمة فی الفقر ای فقیر از فقر خود
دلتنگ مباش چه زینت آن از برای مؤمن بیشتر است

از لجام بر سر اسب و تمام مردم مشتاقند بهشت و بهشت
مشتاق فقرا مست و بس است از برای تسلی دل فقیر حدیث
سید بشیر و نذیر الفقر فخری و گفتن آنحضرت که مرا با فقرا محشور
کن نظم دولت فقر خدایا بمن ارزانی دار کاین کرامت سبب
حشمت و تمکین منست پس قدر این صفت را بدان که از احاطت
مال و غنا بر کنار و فارغ البالی از حساب بد روز شمار و در بهشت
که احدی افضل از نعیم بهشت هر گاه از خدا راضی و خوشنود
باشد اگرت سلطنت فقر ببخشند ای دل کمترین ملک تو از ماه
بود تا ماهی کلمةٌ فی ذم السؤال ای عزیز از عدم درهم درهم
مباش و دین را بدینار مده که در روز جزا گویند دین
از بهر دنیا ای برادر تا توانی دست حاجت پیش خلق تعالی دراز
کن و در نزد لئیمان روزگار بجهت لقمه نانی آبروی خود مریز
و بدانکه خلعت سلطان اگرچه عزیز است جامه خلقان خود از آن
بعزت تر و خوان بزرگان اگرچه لذیذ است خورده انبان خود

بالذت

بالذت تر است که از دست رنج خویش و تره بهتر از نان
که خدا بدهد حکما گفته اند اگر آب حیات بآبرو فروشند دانا
نخرد که مردن بعلت به از زندگانی بمذلت برای نعمت دنیا
که خاک بر سر آن منه زمنت هر سفله بار بر گردن بیکدو روزه
رود نعمتش ز دست ولی بماندت ابد الدهر عار بر گردن
پس ای جان من توکل بر خدا کن و قطع طمع از خلق بنمای و اعتنائی
بآنچه در دست ایشان است منما و مگو با آبروی فقر و قناعت
بمیریم با پادشه مگوی که روزی مقدر است کلمةٌ فی ذم
الحرص ای عزیز از حرص کناره گیر که آن بیابانی است
گران ناپیدا که از هر طرف روی بجائی نرسی و وادی است
بی انتها که هر چند در آن فرو روی عمق آنرا نیابی بیچاره
کسیکه بآن گرفتار شد گمراه و هلاک شد و خلاصی از برای
او دشوار گردید حضرت باقر العلوم علیه السلام فرمود حریص
بر دنیا کرم ابریشم را ماند که هر چه بیشتر بدور خود می پیچد راه

خلاصی او دورتر میشود و قناعت صفتی است که همه فضائل
بآن منوط بلکه راحت دنیا و آخرت بآن مربوط است ده آدمی
از سفره بخورند و دو سگ بلاشه سر نبرند حریص با جهانی
گرسنه است و قانع بنانی سیر حکما گفته‌اند که درویشی بقناعت به
از توانگری ببضاعت   بپادشاهی دنیا فرو نیارد سر
اگر ز سر قناعت خبر شود درویش   کلمة فی ذم الطمع   طمع نیز
با حرص توام و ضد آن بی نیازی از مردم است   دیده اهل
طمع بنعمت دنیا پر نشود همچنانکه چاه بشبنم   ولیس است
در این مقام خبر مشهور بین انام   عز من قنع ذل من طمع
قناعت کن ای نفس بر اندکی   که سلطان و درویش بینی یکی
چرا پیش خسرو بخواهش روی   چو یکسو نهادی طمع خسروی
وگر خود پرستی شکم طبله کن   در خانه این و آن قبله کن
از حضرت سید سجاد علیه السلام مرویست که خوبیها را
دیدم که جمیع بود در قطع طمع از مردم   کلمة فی ذم البخل

ایجان

ای جان عزیز از بخل کردن بپرهیز که شخص بخیل در نظرها خوار و ذلیل است
ولیس است   در مذمت آن که هیچ بخیلی را در عالم دوست نباشد
و مردم حتی اولادش با او دشمنند و اهل و عیالش پیوسته
چشم بمرگ او نهاده‌اند که در عزایش جامهای کهن بدرند
و لباسهای نو از خز و دیبای چینی ببرند چه بزرگان گفته‌اند
سیم بخیل از خاک وقتی در آید که در خاک رود   نظم   بخیل توانگر
بدینار و سیم   طلسمی است بالای گنجی مقیم   و بخیل را
بعد از مرگ کسی یاد نکند چه معلوم است هر که را در زندگی نانش
نخورند در مردگی نامش نبرند   کلمة فی السخا   ضد بخل سخاوت است
که آن از معالی اخلاق و صاحب آن پسندیده اهل آفاق است
از کلام حضرت امیرالمومنین است من جاد ساد یعنی هر که جود ورزید
بزرگ گردید   فریدون فرخ فرشته نبود   ز مشک
و ز عنبر سرشته نبود   بداد و دهش یافت آن نیکوئی
تو داد و دهش کن فریدون توئی   و فضیلت این صفت

ظاهر در بخشش و صاحب آن در نزد خالق و مخلوق محبوب
و مستحسن است سخی محبوب اهل زمین و آسمان است و نام حاتم
به نیکی هنوز جاری بر زبان است نماند حاتم طائی ولیک تا به ابد
بماند نام بلندش به نیکوئی مشهور پس ای جان من خود بپوش
و ببخشای و راحت رسان نگه می چه داری ز بهر کسان
زر و نعمت اکنون بده کان تست که بعد از تو بیرون ز فرمان تست
تو با خود ببر توشه خویشتن که شفقت نیاید ز فرزند و زن
غم خویش در زندگی خور که خویش بمرده نپردازد از حرص خویش
بنه خوارگی چون سر انگشت تو نخارد کسی در جهان پشت تو
نکته لطیفه ای عزیز مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر
گرد کردن مال چنانچه عاقلی را پرسیدند که نیکبخت کیست و بد
بخت چیست گفت نیکبخت آنکه خورد و کشت و بدبخت آنکه مرد
و هشت حضرت موسی قارون را نصیحت کرد که احسن کما
احسن الله الیک نشنید و عاقبتش شنیدی که از اندوخته

برو چه رسیدی نظم آنکس که بدینار و درم خیر نیندوخت
سر عاقبت اندر سر دینار و درم کرد خواهی که ممتع شوی از دنیی و عقبی
با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد دانایان گفته اند که دو کس
مردند و حسرت بردند یکی آنکه داشت و نخورد و دیگر آنکه دانست
و نکرد چون فضیلت سخاوت را دانستی پس بدانکه آن شامل دو
نوع از عطاها و انفاقات است اول انفاقات واجبه مانند
زکوة و خمس و نفقه عیال و نحو اینها دوم عطاهای مستحبه مانند
صدقه و هدیه و مهمانی کردن و حق معلوم و حق حصاد و قرض
دادن و اعانت مسلمین و ساختن مسجد و مدرسه و پل و رباط
و اجرا و قنوات و طبع کتب علمیه دینیه و نحو اینها که صدقات
جاریات و باقیات صالحات است نظم مرد آنکه بماند پس از
وی بجای پل و برکه و خان و مهمان سرای کلمة فی
الاجتناب عن الحرام از مال حرام اجتناب کن که آن
اشد انواع مهلکات و اعظم موانع وصول بسعادات

واگر مردمیکه از فیوضات محروم ماندند بواسطه آن شد
آری دلیکه از لقمه حرام روئیده شد کجا و قابلیت انوار
عالم قدس کجا پس طالب نجات باید از تحصیل حلال دست
نکشد و دست و شکم خود را بهر غذائی نیالاید و از ظلم و عدوان
و خیانت در امانت و غدر و مکر و حیله و غصب و دزدی و کم
فروشی و رشوه و ربا و غیر اینها اجتناب کند و لباس
ورع و تقوی را بر خود بپوشاند ولباس التقوی ذلک
خیر کلمه فی ذم التکلم بما لا یعنی ای برادر من تا توانی مهر سکوت
بر لب نه و دوری کن از خوض در باطل سخنان بیفایده
و فضول که آن باعث تضییع اوقات است که سرمایه تجارت
و نجات است پس همان ای برادر وقت سفر عقبی از آن تنگ
تر است که ما را فرصت بار بستن چه جای فارغ
نشستن و سخنان بیفایده گفتن کلمه فی ذم الحسد ای برادر
عزیز تا توانی از حسد بپرهیز که شخص حسود در دنیا و عقبی

بعذاب شدید گرفتار است و لحظه از غم و الم خالی نیست
حسود از غم عیش شیرین خلق   همیشه رود آب تلخش بحلق
واگر خوب ملاحظه کنی حسود در مقام عناد با رب عباد است
و خدا را العیاذ بالله جاهل یا خود را اعلم میداند بمصالح
و مفاسد عباد و این هر دو کفر است و حسود که مبتلا است
بآن بیچاره مرد حسود است پس محسود باش و حاسد مباش
همانا ترازوی حاسد همیشه سبک است بواسطه ترازوی محسود
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اقل الناس لذة
الحسود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود الحسود
لا یسود و مثل مشهور است که کفی الحسود حسده   الا تا نخواهی
بلا بر حسود که آن بخت برگشته خود در بلا است   چه حاجت که
با وی کنی دشمنی که او را چنین دشمنی در قفا است واگر
خواستی بر بیچاره حسد بری تامل کن فنی بقای این عمارت
عمر او ملاحظه کن انقلاب را که این چند روزه دنیا را

قابلیت آن نیست که به استخوان چند برنده‌گان خدا بری
تا چشم مهر بی مهری محمود و حاسد در خاک پوسیده اند و نامشان
از صفحهٔ روزگار محو شده آخر همه کدورت گلچین و باغبان
گردد بدل بصلح چو فصل خزان رسد کلمة فی ذم تحقیر الناس
ای برادر عزیز از اهانت و تحقیر کردن بندگان خدا بپرهیز که از
رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که هر که اهانت کند یکی
از دوستان من پس گویا محاربه را با من بسته است پس بپرهیز از اهانت و
اکرام و اعزاز جمیع طبقات مردم بقدر شان ایشان خصوص سلسله
اهل علم و فضل و صاحبان ورع و تقوی و پیران ریش سفیدان
اسلام و سلسلهٔ جلیلهٔ سادات عظام کلمة فی ذم الظلم ای
برادر عزیز از ظلم و ستم بر بندگان خدا بپرهیز چه آنکه باجماع
جمیع طوایف عالم ظلم قبیح است و در قرآن مجید بر ظالمین
لعن شده و در اخبار متکثره ذم و تهدید بر آن شده و هر کسی که
ظلم و جور در یکساعت بدتر است در نزد خدا از شصت سال عبادت

و هرکه

و هر که از مکافات ظلم بترسد البته از ظلم کردن باز می ایستد چه
منتقم حقیقی انتقام هر ظلمی را میکشد و مکافات ظالم را باو میرساند

آتش سوزان نکند با سپند ‌ آنچه کند دود دل مستمند

و چه خوش گفته سعدی

بسی بر نیاید که بنیاد خود ‌ بکند آنکه بنهاد بنیاد بد
خرابی کند مرد شمشیر زن ‌ نه چندانکه آه دل پیره زن
چراغی که بیوه زنی بر فروخت ‌ بسی دیده باشی که شهری بسوخت

و لهذا سلطان محمود غزنوی
گفته که من از نیزهٔ شیر مردان این قدر نمی‌ترسم که از دوک پیره زنان
و روایت شده که ظالم و یاور ظالم و راضی بظلم هر سه شریکند
پس ای عزیز من بعدل رفتار کن و از ظلم و ستم کردن بر بندگان
خدا اجتناب کن که شرافت صفت عدالت از حد وصف بیرون است
و بس است در انتقام آنچه می بینیم که زیاده از هزار سال است
که نوشیروان عادل در بستر خاک خفته و مردم بنیکی نامش می برند
بجهة یک صفت حمیده و طناب عمر چندین هزار پادشاه منقطع

اجل گسسته و هنوز آوازه زنجیر کشش در گنبد گردون پیچیده
پس ایکجان من منه دل برین دولت پنجروز   بدو دل
خلق خود را موز چنان زی که ذکرت بتحسین کنند   چو مردی
نه بر گورت نفرین کنند. نباید برسم بد آئین نهاد   که گویند لعنت
بر او کاین نهاد   بنا نام نیکوی پنجاه سال   که یک
نام زشتش کند پایمال   کلمهٔ فی قضاء حاجة المؤمن ای برادر
پیوسته اهتمام کن در قضاء حوائج مسلمانان و سعی کن
در بر آوردن مهمات ایشان و بدانکه افضل قربات سعی
در مهمات ذوی الحاجات است حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام بکمیل ابن زیاد فرموده یا کمیل امر اهلک ان یروحوا
فی کسب المکارم ویدلجوا فی حاجة من هو نائم   نظم

طریقت بجز خدمت خلق نیست   بتسبیح و سجاده و دلق نیست
ره نیک مردان آزاده گیر   چو استاده دست افتاده گیر
کسی نیک بیند بهر دو سرای   که نیکی رساند بخلق خدای

خدارا بر آن بنده بخشایش است   که خلق از وجودش در آسایش است

کلمهٔ فی القاء السرور فی قلب المؤمن   ای برادر تا توانی دل
مؤمنان را شاد گردان که ثواب آن از حد افزون است
شاد کردن دلی بهتر از آباد کردن هزار بیت است دلهای غمناک
خانهای خداوند پاک است پس حرمت آنها حرمت خانهای
خداست   تا توانی دلی بدست آور   دل شکستن هنر نمی باشد
کلمهٔ فی الامر بمعروف والنهی عن المنکر   ای برادر کوتاهی
مکن در امر بمعروف و نهی از منکر که مسامحه در این باب از جمله
مهلکاتست و ضرر آن عام و فساد آن تام است از حضرت
باقر العلوم علیه السلام روایت شده که حقتعالی وحی
فرستاد بشعیب پیغمبر که صد هزار نفر از قوم ترا عذاب خواهم
کرد چهل هزار نفر از بدان و شصت هزار تن از خوبان
عرض کرد پروردگارا نیکانرا از چه خطاب رسید بجهة اینکه
مماشات بهل انکاری با اهل معصیت کردند و بغضب

سن غضبناک نمی‌شوند کلمة فی مدح الالفة الفت و آشتی با مردم
از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده است و همین ملاحظه
احادیث بسیار در فضیلت زیارت مؤمنین و سلام کردن
و مصافحه نمودن با ایشان و عیادت مریضان و تشییع جنازه
و تعزیت مصیبت زدگان و امثال اینها وارد شده و هر کسیکه
ملاحظه کند اخباریکه در باب اینها وارد شده میداند که اهتمام
حضرت باری در الفت و دوستی میان بندگان خود تا چه حد است
و از برای حفظ این صفت چه سنتهای حسنه قرار داده لکن
افسوس و آه که در این زمان اکثر این سنتها متروک شده الا
سنت بجز رسمی و از طریقه شریعت بجز اسمی نمانده شیطان صفتان
چند ابر سیده اند که بجهة پیشرفت غرضهای فاسده دورو
دنیای خود نفاق و عداوت میان بندگان می‌افکنند و آنچه
را که موجب کار ایشان است اهتمام در آن دارند و پشت پا میزنند
بدین اهد یگر میروند مگر از روی ریا و اغراض فاسده

یکی از علامات پستی میشمارند و از هر کسی توقع سلام کنند
و مصافحه را شیوه نهاده اند گر مسلمانی همین است که حافظ دارد
آه اگر از پی امروز بود فردائی کلمة فی صلة الرحم صله رحم
و پیوند با خویشان یکی از طاعات بلکه افضل عبادات است
و بس است در فضیلت این صفت که عمر و مال را زیاد میکند
و حساب روز قیامت را آسان میگرداند و قطع رحم موجب
عذاب آخرت و بلای دنیا است و از اخبار و تجربه ثابت شده
که قطع رحم باعث فقر و پریشانی و کوتاهی عمر میشود و بس است
در مذمت آن که حقتعالی در قرآن مجید قاطع رحم را لعنت
فرموده کلمة فی عقوق الوالدین عقوق والدین عبارت است
از بخشم آوردن و آزردن و شکستن خاطر پدر و مادر و شکستن
خاطر یکی از آنها نیز عقوق است و آن از انواع قطع رحم
و بلاشک از گناهان کبیره است بیچاره کسیکه عاق والدین
باشد نه در دنیا خیری میبیند و نه در آخرت و نه از عمر خود

بر هیچ نزد و نه از غفلت عمر او کوتاه و زندگانی او سیاه میگردد
و سکرات مرگ بر او سخت و جان کندن بر او دشوار میشود پس
ای ای برادر بر جان خود رحم کن و از تیغ عقوق حذر نمای و یاد
آور زحمتها و بیخوابیهای ایشانرا در پرورش و تربیت تو سالهای
دراز ترا در آغوش مهربانی کشیده و بشیره جان پروریده اند
زهی بیمروتی که بعد از آنکه اندک قوتی در خود بیابی همه آنها را
فراموش کنی چه خوش گفت زالی بفرزند خویش چو دیدش
پلنگ افکن و پیلتن گر از عهد خردیت یاد آوری که بیچاره
بودی در آغوش من نکردی درین روز بر من جفا که تو شیر مردی
و من پیر زن کلمة فی مراعات الجار ای برادر جان بدانکه آزار
همسایگان خود مرسان و حق جوار را مراعات کن و بخانه ایشان نگاه
مکن و ناودان بخانه ایشان مگذار و خاکروبه بر در خانه ایشان مریز
و از دود و بوی طعام خود ایشان و اطفال ایشانرا اذیت مکن
و با ایشان مواسات کن مبادا که شب سیر بخوابی و ایشان

گرسنه باشند و یا در راحت باشی و ایشان در شدت و
سختی و تو در سرما و برهنگی باشند و منع مکن از ایشان نمک
و آتش و آب و نحو اینها و اگر چیزی از ضروریات خانه بعاریت
خواهند بایشان بده و بالجمله از هر جهت مراعات کن ایشانرا
که نیکی با همسایگان باعث زیادتی عمر و آبادی دیار میگردد
و از اهل بیت عصمت علیهم السلام تاکید و توصیه بسیار در باب
همسایگان شده کلمة فی ذم اظهار العیوب عیبجوئی مردم کردن
از علامات خباثت نفس و دنائت طبع و عیبناک بود نسبت
چه هر عیب دارای طالب اظهار عیوب مردم است و در حدیث
نبوی علیه السلام است که هر که ظاهر کند عمل ناشایست
کسی را مثل آنستکه خود بجا آورده و تجربه ثابت است که هر که
بنای عیبجوئی مردم نهاد ایشانرا رسوا کرده خود را بی
اعتبار و پس احمق کسی است که خود پر از عیب آلوده و سر
تا پای در معصیت فرو رفته چشم از عیوب خود پوشانیده

وزبان بعیوب مردم گشاده   همه حمّال عیب خویشتنند
طعنه بر عیب دیگران چه زنند   نقلست که چون میر سید شریف
خواست دنیا را وداع کند پسرش بوی گفت بابا مرا وصیتی
کن میر سید شریف گفت بابا بحال خود باش پسر مضمون
کلام جد را بشعر درآورده گفته   مرا میر سید شریف آن بحر ذخار
که رحمت بر روان پاک او باد   وصیت کرد و گفت ار تو خواهی
که باشد در قیامت جان تو شاد   چنان مستغرق اوقات خود باش
که از حال کسی ناید ترا یاد   کلمة فی حفظ السرّ ای برادر راز کسی
پنهان خواهی با کسی درمیان منه اگرچه دوست مخلص باشد
که مر آن دوست را دوستان بسیار است و همچنین مثل
دانایان گفته اند کل سرّ جاوز الاثنین شاع یعنی هرچه
زمیان دو لب خارج شد شایع شد که آدم خواهی
درین آب و گل کمو آتو فی بکس راز دل   کلمة فی
ذم النمیمة نمامی یعنی سخن چینی کردن بگفتن یا نوشتن حرام

یا اشاره رذیلترین صفات خبیثه است و کثرت عذاب
قبر بواسطه این صفت است بلکه از کلام الهی استفاده
کرده اند که نمام ولد حرام است و هر که حقیقت این صفت خبیثه
را بشناسد میداند که سخن چین بدبخت بدترین مردمان و خبیث
ترین ایشانست   میان دو کس جنگ چون آتش است
سخن چین بدبخت هیزم کش است   کند این و آن خوش دگر
باره دل   وی اندر میان کوربخت و خجل   میان دو تن
آتش افروختن   نه عقل است خود در آن سوختن و بدترین
انواع سخن چینی سعایت است یعنی نمامی کردن در نزد کسیکه
ازو بیم ضرر یا اذیت و کشتن باشد مانند سلاطین و حکام و
رؤسا کلمة فی ذم الشماتة شماتت عبارتست از آنکه
مثلا بگوید که فلان چطور شد یا فلان مصیبت که بفلان کس رسیده
از بدی او هست با آن شادی و سرور نیز باشد و از اخبار و
تجربه ثابت است که شماتت کننده از دنیا نمیرود تا خود نیز

بان مبتلا میگردد دیگری او را شماتت میکند پس عاقل کی
از حال خود ایمن نیست در مقام شماتت کسی بر نیاید چه
ایستاده در مقام بلند بر افتاده گر بهوشمندی نخندد بسا
ایستاده در آمد زپای که افتادگانش گرفتند جای کلمه
فی ذم المراء مراء و جدال عبارتست از اعتراض بر سخن غیر و اظهار
نقص و خلل آن بقصد پست کردن آن شخص و اظهار زیرکی
خود بدون فائده اخروی و آن از اخلاق مذمومه است
و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله است که حقیقت ایمان
بنده کامل نمیشود مگر وقتیکه مراء و جدال را ترک کند اگرچه
حق با او باشد و شکی نیست که اگر این صفت مذمومه قوت
گیرد کار بجائی رسد که صاحب آن مثل سگ درنده میشود
که متصل راغب است با هر کس در افتد و همیشه در پی آنست
که سخنی از کسی بشنود و در آن دخل و تصرف کند و دنبال
او را بگیرد و از آن لذت برد خصوصا در مجمعی که بعضی

از

از ضعفاء العقول باشند که آن شخص را باین صفت خفیفه ستایش
کنند و گویند فلانی جدلی یا حراف یا نطاق بی بدلی است
ولهذا غالبا مایل است که طرف مباحثه او جاهلی باشد تا بر
او غلبه تواند نمود بیچاره نمیداند که هر که با نادان تر از خود
مجادله کند تا بدانند که داناست بدانند که نادان است کلمه
فی ذم الاستهزاء سخریه و استهزاء کردن عبارتست از
نقل کردن گفتار و کردار و خلقت و اوصاف مردم بقول یا بفعل
یا باشاره و کنایه بر وجهیکه سبب خنده دیگران گردد
باعث آن یا عداوتست یا تکبر و حقیر کردن آن شخصی که او را استهزاء
میشود و بسا باشد که باعث آن مجرد خندانیدن و نشاط آوردن
بعضی از اهل دنیا باشد بجهت طمع در کثافات دنیویه ایشان
و شکی نیست که این عمل شیوه اراذل و اوباش و دون و پست
فطرتان است و صاحب این عمل را از دین و ایمان خبری و از آن
اثری نیست کلمه فی ذم الافراط فی المزاح افراط در شوخی

و مزاح مذموم است و باعث سبکی و کم وقاری و موجب
سقوط مهابت و حصول خواری میگردد و دل را می میراند
و از آخرت بغفلت میآورد و بسا باشد که باعث عداوت
و دشمنی بسبب آزردن و خجالت دادن مؤمنی گردد و لکن
اگر افراط در شوخی نشود و تولید مفاسد مذکوره نکند و باعث
گشادن دهان بهرزه خندی نشود ممدوح است کلمه فی
ذم الغیبة غیبت عبارتست از گفتن چیزی را در غیاب
شخصی بقصد تنقیص آن که اگر بگوش او رسد او را ناخوش
آید و با آن راضی نباشد خواه آن چیزیکه در حق او گفته میشود
نقص در بدن یا در نسب یا در صفات و افعال و اقوال او
باشد یا در چیزهائیکه متعلق و منسوب باو است و چنانچه در حدیث
نبوی علیه السلام است که فرمودند آیا میدانید که غیبت
چه چیز است عرض کردند خدا و رسول او داناترند فرمود
آنستکه یاد کنی برادر خود را بچیزی که او را ناخوش آید
شخصی

شخصی عرض کرد که اگر آن صفت با او باشد باز هم غیبت است
فرمود اگر باشد غیبت است و اگر نه بهتان است و فرقی
در میان غیبت بکنایه یا تصریح نیست بلکه بسا باشد که کنایه بدتر باشد
و در غیبت شنونده هم در حکم غیبت کننده است و بدانکه غیبت
اعظم مهلکات است و باجماع جمیع امت و صریح کتاب
و سنت حرمت آن ثابت است و از احادیث بسیار مستفاد
شده که غیبت بدتر است از زنا و میخورد حسنات را چنانچه
میخورد آتش هیزم را و حقتعالی چهل شبانه روز نماز و روزه
غیبت کننده را قبول نمیفرماید و احادیث در مذمت
این صفت خبیثه بسیار است و علاج آن رجوع است
بآیات و اخباریکه در مذمت آن وارد شده پس از آن
تفکر و تأمل کردن در اینکه اگر کسی غیبت ترا در نزد
تو گوید چگونه آزرده و خشمناک میشوی و مقتضای شرف
ذات آنستکه راضی نباشی از برای غیر آنچه را که از برای
نفس

خود نمی پسندی و بعد از اینها متوجه زبان شدن و باطل
در سخنان است و عمده سعی در قطع کردن مایه و منشاء
غیبت است که غالباً یا غضب است و یا عداوت و کینه
و یا حسد و یا محض مزاح و مطایبه و یا قصد سخریه و استهزاء
و یا فخر و مباهات و امثال اینها است   کلمه فی ذم
الکذب دروغ گوئی صفتی است که آدمیرا خوار و بی آبرو
و بی اعتبار میکند و سرمایه انفعال و خجالت و سیاه روئی
دنیا و آخرت است و آیات و اخبار در خباثت این صفت
بسیار است و در حدیث نبوی علیه السلام است که هرگاه
مؤمنی بدون عذر شرعی دروغی گوید هفتاد هزار فرشته
هر او لعنت میکنند و از دل او بوی گندی بیرون آید
و بالا رود تا بعرش رسد پس لعنت کنند او را حمله عرش
و حق تعالی بواسطه آن یکدروغ گناه هفتاد زنا براو
نویسد که آسان ترین آنها مثل آنستکه کسی با مادر خود زنا
کند

کند و از اخبار دیگر مستفاد میشود که دروغگو ایمان
ندارد و روی او سیاه است و دروغ از شراب بدتر است
و دروغ کلید خانه ایست که تمام خبائث در اوست و دروغ
بدترین رباها است و مورث فقر و فراموشی است و صورت
انسانیت را میگیرد و دروغگو بعذابی مخصوص در
قبر معذب است و دروغگو مروتش از همه خلق کمتر است
و بالجمله مفاسد دروغ زیاده از آنست که احصا شود
و طریق خلاصی از این صفت خبیثه رجوع بآیات و اخبار
یستکه در مذمت اوست و هم تامل در انکه دروغگوئی باعث
هلاکت ابدی و موجب رسوائی و خواری و مایه سقوط عزت
و بی اعتباریست و بس است در اسباب رسوائی دروغگو
آنچه در حدیث است که حقتعالی فراموشی را با دروغگو گماشته
است و همین مطلب بتجربه رسیده بحدیکه از امثال سایره است
دروغگو حافظه ندارد و هم گفته شده که دروغ گفتن بخرب

شمشیر ماند اگر جراحت ملتئم شود نشان همچنان بماند چون
برادران یوسف پیغمبر علیه السلام که بوصمهٔ دروغ موصوم شدند
براست گفتن ایشان اعتماد نماند قال الله تعالی بل سوّلت
لکم انفسکم امراً فصبرٌ جمیلٌ و بدانکه ضد دروغ صدق
و راست گویی است که اشرف صفات حسنه و رئیس اخلاق
حمیده است قال الله تعالی اتقوا الله و کونوا مع الصادقین
و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود نظر مکنید
بطول رکوع و سجود مرد زیرا که آن چیزی است که بآن عادت
کرده اگر آنرا ترک کند از آن وحشت نماید و لکن نظر
نمائید براستی گفتار او و واپس دادن امانت [illegible] مخفی
افات اللسان پوشیده نماند که بسیاری از آفات از
غیبت و بهتان و دروغ و سخریه و جدال و مراء و مزاح
و تکلم بفضول و فحش و غیرها از مفاسد زبانست و ضرر این عضو
بانسان زیاده از سایر اعضا است و آن بهترین آلات است

برای

برای شیطان جهت گمراه کردن بنی نوع انسان پس هرگز
آنرا مطلق العنان ساخت شیطان او را بوادی هلاکت بنشاند
و بسر منزل خذلان و فلاکت کشاند لاجرم در حدیث نبوی
علیه السلام وارد شده که بیشتر چیزیکه مردمانرا داخل جهنم
میکند زبانست و فرج و نیز فرموده که هرکه محفوظ ماند از
شر شکم و فرج و زبان خود بتحقیق که از همه شر در محفوظ است
و از جناب صادق علیه السلام منقولست که هیچ روزی نیست
مگر اینکه هر عضوی از اعضا بزبان خطاب میکند و میگوید ترا
بخدا قسم میدهیم که ما را بعذاب نیندازی و در روایت دیگر است
که گویند حق ما از خدا بترس چه اگر تو راست باشی ما هم
راستیم و اگر تو کج شوی ما هم کج میشویم آری اکثر محنتهای
دنیویه و مفاسد دینیه فساد آن زبانست زبان
بسیار سر بر باد داده است زبان ما را عدوی خانه زاد است
و ضد همه آفات زبان خاموشی است که زینت عالم دیده

جاهل است و در بیست از درهای حکمت در حدیث نبوی است
که من صمت نجی و در وصایای لقمن است بفرزند خود که ای
جان پنداری سخن تو نقره است بدانکه سکوت طلا است و
حضرت باقر العلوم علیه السلام فرموده که جز این نیست شیعیان
و دوستان ما زبانهای ایشان لال است پس ای عزیز من تا توانی
خاموشی عادت کن و از فواید آن غفلت منما و بدانکه نادانرا
به از خاموشی نیست و اگر این مصلحت بدانستی نادان نبودی

چون نداری کمال و فضل آن به ... که زبان در دهان نگهداری
آدمیرا زبان فضیحت کرد ... جوز بی‌مغز را سبکباری

کلمة فی ذم حب الریاسة حقیقت ریاست تسخیر قلوب
مردم و مالک شدن دلهای ایشان است و آن
از مهلکات عظیمه است و در حدیث است که دو گرگ
درنده که رها کرده شوند در میان گوسفندانیکه شبان ٦
آنها غائب باشد اینقدر آن گوسفندانرا فاسد نمیکنند
که

که حب ریاست و جاه در دین مسلمان و نزد هر ذی شعوری
واضح است که امر ریاست مورث بسی مفاسد عظیمه و منتج
خسارتهای دینیه و اخرویه است چه ارباب ریاست
و جاه دائم هدف تیر آزار معاندان و پیوسته اندر تشتت و عزل
خود هراسان است هر لحظه دامن خاطرش در چنگ فکر باطلی
گاهی در فکر مواجب فوج و گرد غلام و زمانی در پختن سوداهای خام
روزگارش بتملق و خوش آمد گوئی میرود و پایان بسر میرسد
و عمرش بنفاق با این و آن بانجام میآید نه او را در شب
خوابی و نه در روز استراحتی و آرامی کلمة فی الخمول گمنامی
و خمول شعبه ایست از زهد و از صفات حسنه مقربین مؤمنین و
از علائم اهل بهشت است و خدا دوست میدارد صاحب
آنرا بلکه در بعضی روایاتست که حق تعالی در مقام منت
بر بعضی از بندگان خود میفرماید که آیا انعام بتو نکردم
آیا ترا از مردم پوشیده نداشتم آیا نام ترا از میان مردم

کم نگردد چه نعمت از این بالاتر که کسی خدا بجز او را نشناسد
و بقلیلی از دنیا قناعت کند و کسی او را نشناسد چون
شب درآید بعد از عبادت خود با فراغ استراحت بخوابد
و چون روز شود بخاطر جمع بشغل خود در آید و در این جهت
بوده جمله از اکابر دین و سلف صالحین کنج تنهایی گزیده
و در زاویه خمول خزیده و در آمد و شد خلق را بر روی خود بسته
و از بزرگی و جاه خود را وارسته نموده بودند شیخ سعدی علیه الرحمه
گفته لطیفه صاحبدلی را گفتند بدین خوبی که آفتاب است نشنیده‌ایم
که کسی او را دوست گرفته باشد گفت از برای آنکه هر روز میتوان
دید مگر در زمستان که محجوب است و محبوب. دیدار مردم
شدن عیب نیست ولیکن نه چندانکه گویند بس اگر
خویشتن را ملامت کنی ملامت نباید شنیدن ز کس
کلمه فی ذم الریاء ریا از اخلاق ذمیمه و از مهلکات عظیمه است
و در کتاب و سنت آیات و اخبار بسیار وارد شده

بر مذمت و وعید بر آن در حدیث نبوی صلعم است که ادنی
ریا شرک است و نیز فرموده که ریاکار را روز قیامت بچهار
نام ندا میکنند میگویند ای کافر ای فاجر ای غادر ای خاسر عملت
نابود شد و اجرت باطل شد ترا امروز در پیش ما نصیبی نیست بگیر
مزد خود را از آنکه عمل برای او میکردی آنچه عمل کننده و نیز
فرموده‌اند که بهشت تکلم کرد و گفت همانا من حرامم بر هر که
بخیل و ریاکار است کلید در دوزخ است آن نماز که بر روی
مردم گذاری دراز اگر جز بحق میرود جاده است بر آتش
فشانند سجاده است و احادیث در مذمت ریا بسیار است
و کافی است در جنایت آن که در هر عملی که داخل شود بفتوای
فقها آن عمل باطل و از درجه قبول ساقط است بعضی از علما فرموده
که مبادا جاهلی از روی عدم ادراک قهر امر خدا و رسول بسته ریا را در
عزای حضرت سید الشهدا ارواحنا فداه جایز دانسته و شرط اخلاص
را بردارد و چنان گمان کند که تباکی که بمعنی گریه بر خود بستن

و بصورت پاکی در آمد نیست مراد ریاء در گریه باشد و این را از
فضایل مخصوصه آنحضرت شمرد چه بالضروره گریه بر حضرت سید
الشهداء علیه السلام عبادتست و ریاء در عبادات مثل قیاس
در ادله و ریاء در معاملات بهیچوجه جایز نیست و چگونه ذی شعوری
احتمال دهد که وجود مبارک حضرت حسینی علیه السلام که تحمّل
نمود آنهمه مصائب را بجهة اساس احکام توحید ذات مقدس
باری تعالی و اعلاء کلمه حق و اتقان مبانی دین مبین و حفظ
آن از تطرق بدعتهای ملحدین سبب شود برای جواز معاصی
و اکبر موبقات که آن ریاء و شرک اصغر است ان هذا الا
الاختلاق کلمة فی ذم طول الامل قال امیر المؤمنین
علیه السلام ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتباع
الهوی و طول الامل طول امل عبارتست از آرزوهای
بسیار و امیدهای دور و دراز و توقع زندگانی در دنیا
و سبب آن چند است یکی جهل و غرور چه جاهل اعتماد میکند

بر جوانی یا صحت مزاج خود و بعید میداند مرگ را در عهد
شباب و در حال صحت مزاج و غافل است از مردن اطفال
و جوانهای بیشمار و عروض مرضهای ناگهانی و مرگهای
مفاجات دوم محبت دنیای دنیه و انس بلذات فانیه است
چه انسان مادامیکه گرفتار این محبت و انس شد مفارقت از آنها برا او
گرانست لهذا دل او بزیر بار فکر مردن نمیرود و اگر
گاهی هم دل او خطور کند خود را بفکر دیگر میاندازد و اگر
احیاناً بیاد آخرت بیفتد شیطان و نفس اماره او را بوعده
فریب میدهند که هنوز تو در اول عمری و حال چندی بکام نفس
و جمع اسباب مشغول باش تا بزرگ شوی آنگاه توبه کن
و مهیای کار آخرت شو و چون بزرگ شود گوید حال جوانی
هنوز بجا است تا وقت پیری چون پیر شود گوید انشاء الله
این مزرعه را آباد کنم یا این دختر را جهاز گیری نمایم یا
این خانه را تمام نمایم بعد از آن دست از دنیا کشم و بفراغت

امسال در گوشه مشغول عبادت بشوم و پیوسته هر شغلی که
تمام میشود شغل دیگر پیدا میشود و هر روز امروز و فردا میکند
تا ناگهان بانگی برآمد خواجه مرد و این بیچاره غافل است از
اینکه اگر او را وعده نمیسپرد امید به فردا هم با او است و
اگر فراغت از خیالات و شغلهای دنیا حاصل نخواهد شد
و فارغ کسی است که یکبارگی دست از آنها بر دارد پس کسیکه
سن او به حد چهل سالگی رسید دیگر فکر دنیا کردن او
از غفلت و فریب شیطان است چه ایام لذت و کامرانی گذشت
و روزگار نشاط و شادمانی سر آمد و هر روز عضوی از
او کوچ میکند و بیچاره از آن غافل و در فکر باطل است
یا ابناءِ الاربعین زرعٌ قَد دَنی حصادُهُ چه دوران عمر
از چهل درگذشت مزن دست و پا کآب از سر گذشت
چه باد صبا بر گلستان وزد همین درخت جوان را سزد
نزیبد ترا با جوانان چمید که بر عارضت صبح پیری دمید

دریغا که فصل جوانی گذشت به لهو و لعب زندگانی گذشت
و علاج طول امل یاد مرگ است چه خیال مردن آدمی را از دنیا
و دل را از دنیا سیر میسازد و از این جهت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود بسیار یاد آورید شکننده لذتها را و بدرستیکه
هیچ خانواده نیست مگر آنکه ملک الموت شبانه روزی پنج مرتبه
ایشان را بازدید مینماید پس ای جان برادر گاهی بگورستان برو
و بر خاک دوستان گذری کن و بر الواح مزارشان نگاه
اعتباری نما و تفکر کن که در زیر خاک مدتی بفاصله دو ذرع چه
خبر و چه صحبت هست مگر نشنیدم ماقبل بزدم تیشه یکبار بر تل خاک
بگوش آمدم ناله دردناک که زنهار اگر مردی آهسته تر
که چشم و بناگوش و روی است و سر بر این خاک چندین صبا بگذرد
که هر ذره از وی بجائی برد پس گاهی در احوال خود تأمل کن
که تو نیز مثل ایشان خواهی گشت و عمرت بسر آید و علامت
مرگ از هر طرف ظاهر گردد و اطبا از معالجات دست کشند

اعضایت از حرکت باز مانده و عرق مرگ بر جبینت ظاهر شود و ملک الموت بامر پروردگار در آید و خواهی نخواهی چنگال مرگ بر جسم ضعیف افکند و میان جسم و جانت جدائی اندازد و دوستان و برادرانت ناله حسرت در ماتمت ساز کنند و احبّا و یاران بر کثرت گریه آغاز کنند پس بعد از کسیکه تابوت سوارت کرده بزندان گورت در آورند و ترا در وحشت آباد گور تنها گذاشته بر گردند پس افسوس خوری بر ایّام حیات و زندگانی و صحت و جوانی و فراغت خود را در دنیا که مفت از دست دادی و برای آخرت خود ذخیره ننهادی و زبان حالت مترنم باین مقال باشد دریغا که بی ما بسی روزگار

بروید گل و بشکفد لاله زار — بسی تیر و دیماه و اردیبهشت
بیاید که ما خاک باشیم و خشت — تفرّج کنان بر هوا و هوس
گذشتیم بر خاک بسیار کس — کسانیکه از ما بغیب اندرند
بیایند بر خاک ما بگذرند — پس از ما بسی گل دمد و بوستان

نشینند با یکدیگر دوستان

کلمة فی مدح الرّضا مراد از رضا ترک اعتراض بر مقدّرات الهیه است در باطن و ظاهر قولاً و فعلاً و صاحب این مرتبه پیوسته در بهجت و لذّت و سرور و راحت است چه تفاوتی نمیباشد نزد او میان فقر و غنا و راحت و عنا و عزّت و ذلّت و مرض و صحت زیرا که همه را از خدا میداند و بواسطه محبّت حق که بر دل او رسوخ کرده بر همه افعال او عاشق است و آنچه از او میرسد بر طبع او موافق است و میگوید عاشقم بر لطف و بر قهرش بجد ای العجب من عاشق این هر دو ضد و صبر و رضا اس همه طاعات از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که فرمود شگفت دارم از کار مرد مسلم که خدا هیچ امر از برای او مقدّر نمیکند مگر آنکه خیر او است اگر ملک مشرق و مغرب را باو عطا فرمایند باز خیر اوست و در حدیث قدسی است که حقتعالی فرمود منم خدائیکه بغیر من خدائی نیست پس هر که صبر نکند بر بلای

من وراضی نشود بقضای من وشکر نکند از برای نعمای من
پس طلب کند خدائی سوای من وچه اگر مرتبه رضا از ثمرات
محبت است وطریق تحصیل آن سعی در تحصیل محبت الهی است
بدوام ذکر وفکر وسایر چیزهائیکه موجب محبت الهی است
بعلاوه آنکه تدبر نماید که از نارضائی او چه می آید بجز کراهت وسخط
او چه فائده میبخشد نه از برای خاطر او تغییر قضا وقدر داده میشود
ونه بجهت تسلی قلب وتغیر او ضایع کارخانه هستی میشود وبر
تشویش برآینده وتدبیر کار بجز تضییع روزگار وبردن کلفت
وقت فائده مترتب نمیگردد وباید طالب مرتبه رضا آیات و
اخباریکه در رفعت مرتبه اهل بلا رسیده ملاحظه نماید وبداند
که هر رنجی را گنجی در عقب وهر محنتی را راحتی در پیش است پس باید
نوالهای پروردگار خود چون مردان مرد بیابان بلا را بقدم صبر
به پیماید تا دشوارهای این ره برا او آسان نماید چون نفس که
متحمل حجامت وفصد وخوردن دواها میگردد وباید دانست

که رضا با دعا کردن منافاتی ندارد چه از جانب شریعت
بدعا مأموریم وخداوند عالم از ما دعا خواسته وآنرا کلید سعادت
وحاجات ساخته وگفتن اینکه دعا منافی با رضا است
صحیح نیست وشرح این مقام طولانی است کلمة فی مدح الصبر
صبر مضطرب نگشتن در بلاها ومصائب است وضد آن جزع و
بی تابی است که عبارتست از رها کردن عنان خود در مصیبت
و بلا بفریاد کشیدن آه وواویلاه وناله کردن وجامه دریدن
وبر خود زدن بلکه عبوس کردن وامثال آن که سبب کلی
آن ضعف نفس است واز برای صبر اقسام دیگر نیز هست مثل
صبر در معارک وجنگها که از افراد شجاعت است وصبر در حال
غضب که حلم است وصبر بر مشقت طاعات وصبر بر مقتضیات
شهوات وغیر او وفی الحقیقه اکثر اخلاق فاضله داخل در صبر است
ومرتبه صبر از مراتب رفیعه است وحقتعالی بیشتر خیرات را
نسبت بصبر داده است واگر درجات بهشت را با آن متعلق

ساخته و در هفتاد و چند موضع از کتاب خود ذکر فرموده
و اوصاف بسیار برای صابرین ثابت کرده و از برای ایشان
صلوات و رحمت و هدایت را قرار داده و مژده بودن خود را
با ایشان بایشان رسانیده و در احادیث نیز فضیلت بسیاری
برای صبر وارد شده و روایت شده که نسبت صبر با ایمان
مثل نسبت سر است ببدن و کسیرا که سر نباشد بدن نباشد
همچنین کسیرا که صبر نباشد ایمان نیست طریق تحصیل مرتبه صبر
مراعات چند امر است اول بسیار ملاحظه نمودن احادیثی
را که در فضیلت ابتلاء در دنیا وارد شده و آنکه بازاء هر مصیبتی
رفع درجه یا محو سیئه است و یقین داند که خیری نیست در کسیکه
ببلائی گرفتار نشود دویم متذکر آن شود که زمان مصیبت
اندک و وقت آن کوتاه است و عنقریب از آن متخلص شده
بخانه راحت و استراحت میرود بگذرد این روزگار تلختر از
زهر بار دگر روزگار چون شکر آید صبر و ظفر هر دو دوستان

قدیمند

قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید سیم آنکه تامل کند که بیصبری
و جزع چه فایده میبخشد هر چه مقدر است میرسد و بیتابی سودی
ندارد قابل تغییر نشود هر چه تعیین کرده‌اند بلکه جزع ثواب را نیز
ضایع و وقار او را ساقط میگرداند چهارم آنکه ملاحظه کند
احوال کسانیرا که ببلاهای عظیمتر از بلای او گرفتار شده‌اند پنجم آنکه
بداند ابتلا و مصیبت دلیل فضل و سعادت است چه آنکه هر که
در این بزم مقربتر است جام بلا بیشترش میدهند
ششم آنکه آدمیرا بواسطه ریاضت مصائب تکمیل حاصل
میشود هفتم آنکه متذکر شود که این مصیبت از نزد حق تعالی است
که دوست‌ترین هر چیزیست نسبت باو و بجز خیر و صلاح
او را نمیخواهد هشتم آنکه تتبع کند در احوال مقربین و ابتلا
و صبر آنها را ملاحظه کند تا آنکه رغبت بصبر و استعداد
نفس [illegible] او حاصل شود و بداند که مراد از صبر همانست که
در همه احوال [illegible] شد اما سوختن دل و جاری شدن اشک

که از مقتضای بشریت است بنده را از صبر بردن میبرد
نظیر این مطلب که مریض بفصد و حجامت راضی و خوشنود است
ولکن از درد و الم آن متأثر میشود کلمةٌ فی مدح الشکر شکر
نعمت عبارتست از شناختن نعمت منعم و شاد بودن
بآن و صرف کردن در مصرفیکه منعم بآن راضی باشد و شکر
افضل منازل اهل سعادتست و سبب دفع بلاد و باعث
زیادتی نعمت است و از این جهت امر و ترغیب بآن شده است
قال الله تبارک و تعالی لئن شکرتم لازیدنّکم و لئن
کفرتم انّ عذابی لشدید اگر شکر کنید البته نعمت را بر شما زیاد
میکنم و اگر کفران کنید همانا عذاب من سخت و شدید است
و از این آیه شریفه و از اخبار معتبره معلوم میشود که کفران
نعمت که ضد شکر است باعث شقاوت آدمی است در
عقبی و موجب حرمان و سلب نعمت است و در دیباچه شیخ سعدی
گفته و چه خوب گفته که
از دست و زبان که برا

و ارذل موجودات سگست و باتفاق خردمندان سگ حق
شناس به از آدمی ناسپاس سگی را لقمه هرگز فراموش
نگردد گر زنی صد نوبتش سنگ و گر عمری نوازی سفله را
بکمتر چیزی آید با تو در جنگ و چون معنی شکر صرف نعمتست
در مصرفیکه رضای منعم در آنست پس علی هذا از برای بنده
شاکر لازم است شناختن چیزهائیکه رضای الهی در آنست
و دانستن اموریکه مکروه و خلاف رضای او میباشد تا متمکن
از ادای شکر و ترک کفران بوده باشد و راهیکه بآن
توان جمیع محبوبات و مکروهات الهی را یافت طریقه
شرع مقدس است که جمیع آنچه رضای الهی است در
آن یا خلاف رضای اوست بیان فرموده و از اول
بواجبات و مستحبات و از دوم بمحرمات و مکروهات
تعبیر کرده پس هر که اطلاع از جمیع احکام شریعت مطهره
در همه افعال خود نداشته باشد متمکن از ادای حق شکر

الهی هست دوم آنکه طریقه تحصیل شکرگذاری بچند امر است
اول نظر کردن به پست‌تر از خود در امور متعلقه بدنیا و بیالاتر
از خود در امور دین دوم بنظر آوردن مردگان و متذکر شدن
اینکه نهایت مطلوب ایشان اینست که آنهارا بدنیا بر گردانند
تا در دنیا عمل خیر کنند پس خود را از ایشان فرض کند و چنان
تصور نماید که مطلب او بر آمده و بدنیا بر گشته است سیم آنکه
یاد کند آنچه را که بر او روی داده از مصائب عظیمه و
مرضهای مهلکه که امید نجات در آن نداشته پس خلاصی
از آنرا غنیمت شمرد چهارم آنکه هر مصیبتی که بر او وارد میشود
شکر کند که مصیبتی بالاتر از آن باو نرسیده و بر اینکه بلائی بدین
او وارد نشده پنجم معرفت الهی و تفکر در صنایع الهیه و
انواع نعمتهای ظاهریه و باطنیه که آنها زیاده از آنستکه
احصا شود قال الله تبارک و تعالی وان تعدوا نعمة
الله لاتحصوها خاتمه در آنکه لازم است از برای طالب
پاکی

پاکی نفس از اوصاف رذیله و آرایش آن بصفات
جمیله چند امر اول آنکه پیوسته مواظبت کند بر اعمالی
که از آثار صفات حسنه است و خواهی نخواهی نفس را
بر افعالی بدارد که مقتضای صفتی است که طالب تحصیل
آنست یا در صدد بقا و محافظت آن دوم آنکه پیوسته
مراقب احوال و متوجه اعمال و افعال خود باشد و هر عملی
که میخواهد بکند ابتداء در آن تأمل کند تا خلاف مقتضای
صفتی حسن از او سر نزند و در هیچ حال از حال خود غافل
نشود بلکه در هر روز و شب دفتر اعمال خود را گشوده سرا
پایش را مرور نماید و تفحص کند از آنچه از او صادر
شده اگر کار خوب کرده حمد خدا کند و شکر توفیق بجا آورد
و اگر کار بدی کرده توبه و انابه نموده و تدارک آن
نماید سیم آنکه احتراز کند از آنچه باعث تحریک قوه شهویه
یا غضبیه میشود مثلاً چشم و گوش و دل را باز دارد از دیدن

و شنیدن و تصور کردن هر چیزیکه غضب یا شهوت را بهیجان می آورد و بیشتر سعی او در حفظ دل باشد از خیال آنها چهارم آنکه فریب نفس خود را نخورد و افعال خود را حمل بر صحت نکند و در طلب عیوب خود استقصا و سعی بلیغ نماید و بنظر دقیق در تجسس خفایای معایب خود بر آید و چون چیزی از آنها بر خورد در ازاله آن سعی کند و بداند که هر نفسی عاشق صفات و افعال خویش است و باین جهت اعمال و افعالش در نظرش جلوه دارد و بدون تأمل و باریک بینی بعیوب خود بر نمیخورد و خوبست که از اصدقا و دوستان تفحص معایب خود نماید و پیوسته مترصد باشد که دشمنان و معاندان او چه عیبی را از او اظهار میکنند پس در صدد دفع آن عیب از خود برآید و بهتر آنکه دیگرانرا آئینه عیب نمای خود گرداند پس آنچه را که از ایشان سر میزند تأمل در حسن و قبح آن نماید و بقبح هر چه بر خورد بداند که چون آن فعل از او نیز سر زند قبیح است و بحسن

هر چه بر خورد بداند که آن فعل از او نیز حسن است پس در ازاله قبایح خود کوشد و در کسب اخلاق حسنه سعی کند پنجم آنکه اجتناب از مصاحبت بدان و اشرار را لازم داند و دوری از هم نشینی صاحبان اخلاق بد را واجب شمرد و در صدد آن باشد که مصاحبت کند با صاحبان اخلاق حسنه و بزرگان دین زیرا که مجالست و صحبت با هر کسی مدخلیت عظیم دارد چه طبع انسان دزد است و آنچه را که مکرر از کسی دید قهراً اخذ میکند

پسر نوح با بدان بنشست — خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند — پی نیکان گرفت و آدم شد

بعلاوه اینکه هر کسیکه مجالست کند با اهل معصیت و بدان در عذاب ایشان شریک شود و بآتش ایشان بسوزد قال الله تعالی و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و نتیجه آنکه بر تو معلوم شود که مجالست با اهل معصیت چه اثر دارد و حدیث شریفی که جامع است فواید عظیمه را در اینجا نقل میکنیم و این رساله را

بآن ختم مینمائیم شیخ اجل اقدم ثقة الاسلام کلینی علیه الرحمه
مرفوعا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت
فرمود که روزی عیسی علیه السلام عبور کرد بقریه که اهل القریه
وطیور و حیوانات آن تمام مرده بودند حضرت عیسی چون مرده
های ایشانرا مشاهده کرد با حواریین فرمود اهل این قریه بعذاب
الهی هلاک شده اند زیرا که اگر بمرگ خود متفرقه مرده بودند
یکدیگر را دفن میکردند حواریین که اصحاب خاص آنحضرت
بودند عرضه داشتند یا روح الله از خدا بخواه که ایشانرا
زنده گرداند تا ما را خبر دهند که اعمال ایشان چه بوده که باعث
هلاکت ایشان گشته تا ما را از اینکارها اجتناب باشد پس حضرت
خدا را خواندند ندا آمد که بخوان اهل قریه را پس حضرت عیسی هم
در وقت شب بالای بلندی رفت و فرمود ای اهل قریه
یکی از ایشان جواب داد که لبیک یا روح الله و کلمة الله فرمود
که وای بر شما چه بود اعمال شما در دنیا گفت عبادت طاغوت

و دوستی دنیا با ترس کم و آرزوی طویل و غفلت و اشتغال
بلهو و لعب فرمود محبت شما بدنیا بچه مرتبه رسیده بود
گفت مانند محبت طفل بمادرش هرگاه رو میکرد بما فرحناک
و خوشحال میشدیم و هرگاه پشت میکرد بما گریان و محزون
میگشتیم فرمود عبادت شما از برای طاغوت چگونه بوده
گفت اطاعت میکردیم اهل معصیت را یعنی هر امر باطلی
که ما را بآن مامور میساختند اطاعت ایشان میکردیم فرمود
چگونه شد عاقبت امر شما گفت شبی در کمال آسایش خوابیدیم
صبحگاه جای خود را در هاویه دیدیم فرمود هاویه چیست
گفت سجین فرمود سجین چیست گفت کوههائی است
از آتش که پیوسته بر افروخته میشود بر ما تا روز قیامت
فرمود شما چه گفتید و چه جواب بشما گفتند گفت گفتیم که ما را
بدنیا برگردانید تا زهد ورزیم جواب داده شدیم دروغ
میگوئید فرمود بچه سبب تو در میان ایشان با من سخن گفتی



گفت یا روح الله سبب آن بود که ایشان را لجامهای آتشی
بردهن زده اند و آن لجامها بر دستهای ملائکه غلاظ و
شداد است که برایشان موکلند و اما من از ایشان نبودم
لکن چون در میان ایشان بودم همینکه عذاب برایشان نازل شد
مرا نیز فرو گرفت پس من بموئی آویخته ام در کنار جهنم
نمیدانم که در جهنم خواهم افتاد یا نجات خواهم یافت پس حضرت
عیسی علیه السلام رو کرد بحواریین و فرمود اید دستان خدا خوردن
نان جو و نمک و خواب کردن بر روی مزبلها با عافیت
و سلامتی دنیا و آخرت خیر نیست بسیار یعنی باید قدر
این نعمت را دانست تمام شد کتابت این رساله شریفه در یوم
بیست و هشتم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و سیصد
بیست و شش هجری و الحمد لله علی
نعمائه و الصلوة علی سید انبیائه
و علی الاثنی عشر من اوصیائه

مطبعه ... شیخ ... ۱۳۲۶

... صحیح

صحة وصفها بالاباحه بالمعنى الاخص لعدم التنافى ايضا فحكمه بالعدم لانها تنافى المشروعيه الموجبه للرجحان
اشد غرابه نعم قد يقال بناء عليه بعدم ثبوت هذا القسم شرعا وان جاز عقلا ولكن الحق عدم جوازه كاخويه
عقلا وشرعا والله اعلم واما حصر الواجب فى القسمه المذكوره فاستقرائى عند المصنف والمشهور بل لا خلاف
فيه فى جانب الزياده بل ولا فى جانب النقيصه كما قيل بل قيل انه قد حكى الاجماع عليه جماعه من غير ابى
الصلاح اذ لم يتعرض للزلزلة والايات وان حكى عن غيره ايضا ذلك واما عدا الشهيد وه وغيره طاسبعه فليس
خلافا وانما هو ادخال لبعضها فى بعض لانه اخصر وانسب والقضاء وصلوه الاحتياط قد يدخلان فى الاول
وقد يدخلان فى الاخير وقد يدخل الاول فى الاول والاخير فى الاخير المناسبات ظاهره الا ان اسدها
الاول اظهور الاخير فى الملتزم المشروع الذى هو بيد المكلف فلا يندرج فيه شيء من ذلك حتى لو ترك الادا
عمدا فان الترك ح وان كان اختياريا وموجبا للقضاء شرعا الا انه لا يندرج فى شبه النذر عرفا ولا يعد سببا
مشروعا فتامل والله اعلم والغرض من هذا التقسيم انما هو حصر الواجب فى هذه القسمه لا حصر التسعه فى
الواجب فلا ينافى عروض الندب لبعضها او جميعها فى بعض الاحوال او وصفها به كذلك كما فى عباده المميز

